DIN A4

۱۵۹۸

کتابخانه دانشکده الهیات ومعارف اسلامی مشهد
شماره ۱۷۵۳۴ تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۰

۱- اصول دین
۲- صراط النجاة
۳- کتاب الاحکام
۴- اغتنام ای صدوق
۵- اصول دین
۶- جواب المسائل
۷- " "
۸- " "
۹- هدیة الصالحین
۱۰- رساله در بیان تعلیق ملا
۱۱- الفصول فی شرح الاصول

۱۵۹۸

نسخه محمود فاضل
غفاری عفی عنه
جمادی الاولی ۱۲۹۳ هجری

عقل و فضل و شجاعت و سخاوت معروف و بحکم و کرم و عبادت و زهد و تقوی و حسب و ادب و مجملاً هم جهات شرف و مزیت کو ما عالمین همه اهل عالم اتفاق دارند و اهل و همه
این زمان حضرت رسول ص مثل او معصوم انداریم و نمونه و عدیل او هم خلق نکرده و اینها را ما روز قیامت حجت خود و سرداران خود در پیشگاه حضرت حق میدانیم و
هم دلیل الهی و حضرت معبود میدانیم که کفر کرده اند و همه این زمان حضرت صاحب معجزات و کرامات و خوارق عادات بوده حتی اینکه اسیار از موالیان
را باذن خدا زنده کرده و حضرت معبود بسیاری از امراض صعبه را بدعای او شفا داده و حق و حیوانات و زمینی و آسمانی و افتاب و ماه و ستارگان در اطاعت و فرمان ایشان بوده و هستند و در تحت
اعمال شیعیان و دوستان او هم عجائب و غرائب بسیار از او مسئلت نموده اند مانند اخبار او مسئلت نموده اند از عالم و قبول کرده و اقوالی چند بر او عرض کرده اند
و توفیق زیارت او را و آمرزش گناهان و معصیت کاران را از حق استغفار کرده و شفاعت نموده اند که در این روز بکرم خود عفو فرماید و در حدیث از ایشان
علیهم السلام اذکره ۱۱ که هر که در این روز شما برای امام زنده بکند و از او طلب شفاعت کند و بر او زیارت کند و بر او سلام کند و بر او رحمت بفرستد
بر ما عرض میکنند چون بر کنایان شما مطلع میشویم و این فضیلت اختصاص دارد به ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و کسی که این فضیلت را انکار کند و بر کسی که این فضیلت را
قائل است حسد ببرد و این حسد او را بکفر میکشاند و کسی که مخالفت ایشان کند مخالفت خدا و رسول ص کرده و هر که مخالفت خدا و رسول ص کرده از دین خدا بیرون رفته و از اول دنیا تا آخر دنیا هر کس
که اطاعت خدا و رسول ص کرده است و هر کس مخالفت ایشان کرده مخالفت خدا و رسول ص کرده و هر که در دنیا عاجز کند و بعضی از آداب
را بروز و شبها نماز گزارد و بقدر چشم زدنی از عبادت خدا غافل نباشد و با وجود این بقدر ذره ای مکبر بغض ایشان در دل داشته باشد و در پیش خدا
منافق و کافر است و هیچ عبادت از او قبول نکند و این همه عبادت او را مثل کسی بگذارند که بتی را عبادت کرده باشد و هر دو یکی است و
دیگر ان علیهم اللعنه از حضرت خلافت و حق ایشان گفتند و ایشان را بدرجه اول نشاندند و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و
ابناء مخلد پدران را راضی بودند تا فخر و رفعت همه کفار و منکرین را بر ایشان و امر خدا و رسول ص اند و هر کسی محبت پدران خود را بر محبت ایشان مقدم دارد و این
همه و این همه مخالفین ایشان با هم در وقوع جمع نمیشوند مقصد دوم در ذکر غیبت و ظهور حضرت صاحب العصر و الزمان علیه السلام که امام ما از دو هم است و در نزد ایشان
و به امر الهی از نظرها غایب است و انتظار امر او دارد هر وقت که خدا بخواهد ظهور نماید و به امر خدا ظهور خواهد نمود و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد
و پیش از ظهور او ظهور السفیانی و خروج الیمانی و رفیع السلطنت چند چیز ظاهر خواهد شد که علامت ظهور آن حضرت باشد یکی اینکه در این زمان خروج کند و ایران را متصرف شود
و بعد از او پسرش یزید خروج کند و بعد از او پسرش معاویه خروج کند و بعد از او پسرش عبد الله که او را سفیانی گویند و بعد از او پسرش خالد خروج کند و بعد از او پسرش یزید خروج کند
تمام شام را مسخر کرده و در دولت هر یک از ایشان بسیار ظلم و جور و فساد خواهد شد و بعد از او پسرش عبد الله خروج کند و بعد از او پسرش مروان خروج کند
پیش از ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه در ماه رجب فروج کند سیوم خسوف در پنجم ماه و در نصف ماه کسوف آفتاب و در سیزدهم ماه و این سه علامت بعضی
ماه در اول ماه و بعضی در میان ماه و بعضی در آخر ماه واقع شود و در میان ماه رمضان صیحه آسمانی و در آخر ماه ذی قعده فرو رفتن لشکر در زمین بیدا و در ذی حجه
ماه روز قیامت ملک سفیانی و وقت پنجم فرو رفتن لشکر در زمین بیدا و در ذی حجه و بعضی ان امر را در ماه محرم دانسته اند و بعضی ان امر را در ماه رجب دانسته اند و بعضی
گفته اند که در ماه رجب خروج کند و در ماه محرم لشکر او را در زمین فرو برند و بعضی ان امر را در ماه رجب دانسته اند و بعضی گفته اند که در ماه رجب خروج کند و در ماه محرم
لشکر او را در زمین فرو برند و بعضی ان امر را در ماه رجب دانسته اند و بعضی گفته اند که در ماه رجب خروج کند و در ماه محرم لشکر او را در زمین فرو بر

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و یازده امام معصوم دیگر و حضرت جبرئیل علیه السلام با ملک الموت صلوات الله

علیهم اجمعین هم بیش میت حاضر شوند و ارواح مقدس خود را با و نمایند اگر مؤمن و متقی و صالح باشد حضرت ملک الموت فرماید علیه السلام ایراد نماید و مهربان باش

عباس که والله من با تو مهربان ترم از پدر و مادر و مهربان نگاه کن و به بین این جماعت حضرت محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین رفیق و انند و فرشتگان ابواب آسمان

تا الکه دعای روح با کبیرا مؤمن کند حال مجیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در قدرت و طاعت ایشان زیستهٔ باشد حضرت ملک الموت فرماید علیه السلام ایراد نماید

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرماید که ای ملک الموت من بهتر از برای تو از انعام دنیا هم بعد از ان حضرت امیر المؤمنین و ایمه طاهرین صلوات

الله علیهم اجمعین خوشحال و شادمان شود و فرماید و نعم ما و نعم رفیقا و نعم الرسل شما باشید و با ما باشید و با ما باشید و با ما باشید و با ما باشید

ملک الموت گوید که ای ولی خدا و رسول الله و اهلبیت رسول بعد با تو محبت و ملاعبت معامله کنم پس حضرت ملک الموت پیش او گوید ای بنده خدا آنچه

بولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام بصر و حفظ از غدر بنده خدا اخلاص کبیر و نجم محبت اهلبیت در دل تو خفی مانده و از نجم و انده ایمن گشته از انچه می ترسیدی

امان یافتی و انچه میخواستی بتو رسید امیدوار باش که رفیق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و با ایشان در بهشت رفاقت و مصاحبت خواهی کرد بعد ازان

روحش را با کمال ملاطفت و مدارا از بدن بیرون آرد و نگذارد که بیم و ترس در وقت جان دادن او را مشغول سازد و بهیچ نحو ناخوش نشود و بهمان

بهم کنند کفن دهنش برآرد کفن و در حنوط او را بوی مشک بیشتر بدهند و جاهای پیشانی و سجده و دو زانو و سر انگشتان دست و پا را حنوط کنند و بعد ازان

و خواه که فرمیک از بدن بیرون میرود بالای جسد بر پرواز میکند و غسل و کفن و دفن او میکنند هم را میبیند از همه خبردار و اگر مؤمن است بان نیکوبد

و قسم میدهد که از قبر بیرون آید و در انقبر میماند که منتظر حضرت رسالت پناه و اهلبیت او هستند علیهم السلام و از وقت قبض روح ان

صبر ندارد و چون او را در قبر گذارند و از جا برخیزد ملائکه او را در آغوش گیرند و چون در قبر گذارند قبر با و گوید

اقربا و اجانب و سایر خبرهای دنیا که از انها جدا شده باشد بیاید و ببیند و ببرزه راحت و نعمت و بهشت و داری و نوازش کنند و چون در قبر گذارند قبر با و گوید

که خوش آمدی و خوب آمدی و قدمت بر ایت مبارک باد بیا بر روی من که تا امروز بر روی من مبغوض ترین مردمان بودی و امروز بر روی من محبوب ترین مردمان

خواهی بود و از همنشینی من چه قدر راحت خواهی یافت بعد ازان منکر و نکیر با بهترین صورتی از بندگان خدا و اشکال قبر بر او وارد شوند و گویند

و بار دیگر روح را به بدن او تا کمر باز گردانند و از و سوال کنند که خدا و پیغمبر و امام تو کیست و دین و کتاب تو چیست چون هم را جواب دهد قبر بر او

بقدر هفت گز یا نه گز یا انقدر که چشم کار کند بقدر یک ماه راه برای کس بقدر عمر و مرتبه اش فراخ کنند و از فرشهای حریر و زر لطیف بهشت

فرش کنند و بپوشانند و گویند بخواب خواب عروسان که هیچ دلبری خوابگاه خود را باین خوبی و بهایت محبوبی ندیده ام گوید مرا بحق صاحب این قبر و این خوابگاه

مانند تو خوابی نیست که بهتر از تو خوبی تو کیستی که هیچ دلبری را باین خوبی ندیده ام گوید من عمل و اعتقاد حق و عمل صالح تو ام که مونس هم جلیس تو خواهم بود و در ساعت از انجا

بفرستش تا بیند که روح و نسیم و هوا بهشت بمشام او داخل قبر شده بر بدنش وزد و در وحشی بعد از قبر سرور بر بندد و در ساعت فرمان و وضه ماوای بهشت

و حوالی حضرت پیغمبر و آل مطهر او صلی الله علیه و آله و سلم گذارند که ایشان بیند و همسایه با ایشان صحبت دارد و در انواع اطعمه و اشربه بهشت با هم مشغول صحبت و متنعم باشند

لذتها با ایشان رفیق و شریک باشد تا روز قیامت و خوان ایشان و فراشان و شتابان در روضه ها و غرفها بهشت با هم مشغول صحبت و متنعم باشند

و هر روحی تازه که پیش ایشان رود استقبالش کنند و احوال بازماندگان دنیا را از و پرسند و انتظار شان کشند تا وقتی که با هم الهی بایشان ملحق شوند

و اگر میت کافر و فاجر و شقی و مستحق عذاب ایشان از زمانیکه روح از بدن بیرون آرد بعد از انکه ملک الموت پیش او رفته حضرت امام حسین و حضرت امام

جبرئیل علیهم السلام ملک الموت گویند ای ملک الموت با دشمن خدا و رسول و اهلبیت او با دشمن خدا و رسول و اهلبیت او چنین کن پس ملک الموت پیش او رفته گوید ای دشمن خدا الله تا

بغضب الهی و عذاب جاودانی گرفتار شوی و از رحمت خدا دور باشی و از بهشت و نعیم آن بی بهره و نصیب باشی و از هر طرف بشارت عذاب و غضب الهی بشنوی و

همیشه تلف بدنش اظهار زند و ملائکه عذاب بقبر او رسند و ملائکه منکر و نکیر با بدترین صورتی از بندگان خدا و اشکال قبر بر او وارد شوند و گویند

زاری کند و شماتت را قسم دهد که دیر مکن بیا و شتاب کن بیا که هم اکنون خداوند بهشت را بر تو حرام کرده و مکروه و منکر بیا بیند بدترین صورتی

و سخت ترین هیئت و شکل بیا بند و از عقاید و اعمال تو سوال کنند بهر کدام که اعتقاد در بدعت و ضلالت دارد بهر کدام را اعتقاد اصلا ندارد شک کند یا

اعتقاد بد و ناقص دارد و اطاعت خدا نکرده باشد بدترین زبانی فصیح و شیرین کلامی که او را باشد در جواب ان زبان بگوید و منکر و نکیر بر سرش بزنند

که هراسیده بشنوند و بترسد و حتی حیوانات چون درا تهای و جن و انس از هولناکی ان آواز بگوش شان رسد از هول بیهوش باز افتند و بمیرند و حتی کشتی ها در میان دریا

خذلان آواز را از گوش شان باز ان نیاید و بهمان ساعت بگردابها غرق گردند و بمیرند و حتی کشتی ها در میان دریا

بر دوزخ برمند و ایشان فریاد و اذکر ایشان میبرند و بر سر ایشان فریاد میکنند و ایشان ضعیف و ناتوانی باد و جوانان ایشان کوشند ضعیف و جوانی ما و صورتهای ما را خورند و زبانهای ایشان
وای از فضیحت و رسوائی ما بر این حال ایشان نزد ایشان میبرند تا ما را در دوزخ پیش مالک ببرند مالک گوید انصاف کسی نمیدهید آری ایشان بچکس بجز از ایشان انصاف نمیدهند
دیده ام و اگر نه نزدیک ایشان نمیاورند و منزل دربانهای دوزخ ایشان را گفته اند که ایشان نزد ایشان نیاورید ایشان بیچاره اند و ایشان را بر ایشان رحمت باید کرد
از ایشان نپرسید که ایشان کیستند ایشان از کجا اند ایشان را بحال خود گذارید و بروید و ما را پیش مالک ببرید ایشان را بحال خود گذارید و بروید و ما را پیش مالک ببرید
ان جماعت ایشان را گویند که ما را بحال خود گذارید و بروید و ما را پیش مالک ببرید ایشان گویند که ما را پیش مالک نمیبریم تا شما ما را بحال خود گذارید و برو

که در دنیا بتوبه کی و طاعت خدا کرده اند و از گناهی از انسان صادر گشته یا قوبه و استغفار و کفاره دیگر ان محو کرده اند یا بانواع بلایا و آزارهای
دنیا یعنی با تفضیل و رحمت خداوند یا بشفاعت جناب حضرت رسالت پناهی و ائمه هدا صلوات الله علیهم اجمعین از ان پاک گشته اند و تمام اهل بهشت از مرد ان و زنان که در دنیا
صدها سال زیسته و بکبر سن رسیده اند و به نهایت پیری و ناتوانی رسیده اند و قوت و صورت و صفا و خوش و جمال که از کبری از ان
وقتی که در دنیا بوده اند حسن تر بوده تمام اهل بهشت را قول کامل فرموده اند که همه بهشتیان در سن سی و سه سالگی خواهند بود و در بهشت
هر یکی از حسن حوران بهشت بهره ای دارد چنانکه در حدیث صحیح وارد شده که اگر یکی از حوران بهشت بر روی زمین ظاهر شود همه مردم روی زمین
از بوی خوش او بیهوش شوند و اگر یکی از حوران بهشت بر روی زمین ظاهر شود همه مردم روی زمین از حسن او بیهوش شوند و اگر یکی از حوران بهشت
بر روی زمین ظاهر شود همه مردم روی زمین از حسن او بیهوش شوند و اگر یکی از حوران بهشت بر روی زمین ظاهر شود همه مردم روی زمین از حسن او بیهوش شوند
چنانکه حسن ان از اندازه بیرون است بیقدر زیادتی که در حسن و جمال ان حوران بهشت بر حسن و جمال زنان مومنان بهشت است بهمان قدر زیادتی که در حسن و جمال
محفوظ خواهند کرد و اگر در بهشت بیکدیگر نظر کنند از حسن یکدیگر بیهوش شوند و هیچ یک از ایشان را نتوانند دید و اگر در بهشت بیکدیگر نظر کنند از حسن یکدیگر بیهوش شوند
و لذت و خدم و حشم از حور و غلمان و غیر ان عطا فرماید که اگر همه حشم و اهل دنیا را بهمه یکی از ان عطا فرماید و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید
زمینی که غیر از نخود و عدسی و صعف و غیر ان بر نیامده باشد و اگر همه انس و جن از اول دنیا تا آخر دنیا همه جمع شوند و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید
زیاده بر همه چیز از ان طعام بخورند هیچ کم نشود و تمام دنیا بهمه یکی از ان عطا فرماید و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید و همه را بهمه یکی از ان عطا فرماید
که از بهشت بگیرند و آدار نعمت های بهشت عطا است بگیرند هر گز نشود و برد ایمی با نقدر سال بلکه صد سال که در بهشت در حق ایشان طولی ندارد و در بهشت
خانه حضرت رسول خدا و اهل بیت او سرور است صلوات الله علیهم اجمعین همه میوه ها که در بهشت هر نوع در حق خدا داده همه انها از انواع دیگر که در دنیا ان در حق تمام است
همه در ان در حق جمع اند و بحدی که هر نوع میوه که بخواهند حاضر شود و از هر شاخ صد نوع میوه و طعام دارد و هر سر از هر موضعی از آن بخواهد
سبد در سر انداز صد رنگ حاضر شود و هیچ یک از ان رنگ بیکی دیگر شباهت تمام ندارد و شاخها از نقره و جواهر و شاخها از زبرجد و مروارید و شاخها از یاقوت
و هر طعام و شراب و میوه که رغبت کنند ان را بگیرند و بطلبند محض اینکه بخاطر شان رسد فی الحال برابر ایشان حاضر شود و هر میوه که میل کنند فی الحال شاخها ان
درخت در ایشان خود و پیش آیند بحیثیتی که از هر جا خواهند بچینند یا طعام و شراب بخورند فی الحال بقدرت الهی همه در حال
بیچ تفاوت یا اینکه هر چند خورند و بردارند و حوضی در بهشت است که من کوثر است در حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بنقلی از ابن عباس رضی الله عنه
و رنگش سفید تر است از شیر و سرد تر است از یخ و شیرین تر از شکر و کوزه ان حوض بعدد ستارگان آسمان است و هر کوزه ان بقدر ارتفاع
هر کدام از بهشتیان بقدر ارتفاع خود از ان حوض آب میخورند و هیچ یک از بهشتیان بر دیگری رشک نمیبرد و حسد نمیورزد و هیچ یک از بهشتیان
لذتی و کوزه ان حوض بر دست انحضرت بشیعیان و دوستان خود عطا فرماید و هر یک از ان آب بخورد هرگز تشنگی نیابد و
کفار امتهای بلاد را در عرصات امر فرماید که بران و نوید و هر یک از ان آب بخورد هرگز تشنگی نیابد و
از غضب و سوزش آن احتراز کنند یا بموم و استغفار از ان خلاص یابند یکدیگر را نوازش سازند و صدا در دهند که بیچید بدریا و آورده اند که هر مقام در
کوشک در اصفهان و عراق و عرب و عجم بانی بهشت نوا و ساز با دل ربا را الهام کند که بحالی صحبت از اندازه ان بیرون است و هر مقام در
صدها از جواهر بالا از انکه بهشت است بنی رحیق مختوم است که خدا بیکی از ملائکه مقربین خاص خود داده است که در دنیا از شراب و مسکرات اجتناب
کنند امروز یا توبه یا استغفار بخشند و امروز بهشت بر کرام جایگاه بر کرسیها و مسندها نشسته در خدمت ایشان استاده اند و هر یک از ایشان
غیر غلام اغنیه بحیثیتی که غیر نتوانند در دست خویش و حواشی ها با هم صحبت میدارند و دیگر را از زیارت و ملاقات میسازند بدانکه هر چه گفتم از نعمتها و خانه ها و خانه ها و خانه ها و خانه ها
در وصف و میوه ها و آبها و سرآبهای لعل و یاقوت و جواهر و مشک و عنبر و حریری دیگر که مذکور شد مثل حریر و نعمتها بهشت بلکه بهمه خدا داده است از نور خود خلق فرموده
و همه از نور اند بر کرام بر ملکی و صاحبی و صورتی و طبعی و لذتی و نور و حضوصیتی اما همه نور اند حتی اینکه در حدیث وارد شده که اگر یکی از اهل بهشت
بهشت را در کف دست بگیرد بر دنیا آورده اند افتاب و ماه و ستارگان و سایر نورها در روشنی جهان را از ان افریده اند و با وجود اینکه تمام نور آسمان
در برابر اهل بهشت نور مومنان در بهشت از ان سیار است و نور بهشت در بهشت نور ایشان مثل شعله است در برابر روز و بهشت از نور ایشان روشن
است مثل روز زمینی از افتاب و ماه و ستارگان در دنیا و بهشت بهشت در است ازدک در بهشت ایمان و صدیقان یعنی امامان که راه خدا را بهمه بهشتیان نمایند
هر کرا بخواهند بهشت داخل نمودند و از در دویم بشهدا و صلحا و از بخ در دیگر شیعیان و از در هشتم سایر مسلمانان که اقرار بشهادت لا اله الا
الله کرده باشند و یک ذره عداوت بغض و عداوت اهلبیت بنوت صلی الله علیه و اله در دل شان نباشد بلکه مستضعف باشند و خیال کنم که اهل شان بهشت
مذکور شد و عدد بهشت هفت است جنت الفردوس جنت العدن جنت الماوی جنت الخلد جنت النعیم دار السلام دار الجلال و بهر جنتی صد
درجه است میان هر دو درجه بقدر میان زمین و آسمان و بالاترین بهشتها جنت الفردوس است و دار السلام بهشتیکه خدا بموسی ملاقات کرد و بانجای فرمود
که از خانه خدا بر اهل بهشت سلام کنند و تحیت و ثنا بجا آرند و هر سه ساعت نوبتی بافتخار ایشان برسند و دار الجلال بهشتیکه
است که خدای تعالی ضیافت جناب اهلبیت در هر روز جمعه ایشان را ضیافت میکنند و در هر شنبه از روز اول و لیا و خواص خود که در دنیا ان انتخاب روز

والعبادت و طاعت و اعمال خیر کرده و قدر و حرمت ان را دانسته باشند و قصد و تواضع و شفقت و رحم نسبت بمردم دنیا و دیگر مخلوقات را بر ایشان نسبت بمردم دنیا
کرده باشند و موجبات و موجبات بر این حال مشغول بعبادت و طاعت باشند و اشتیاق بزیارت و ملاقات حضرت رسالت پناهی و دیگر ائمه هدا علیهم السلام در ایشان
بحدی باشد که در بهشت بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند و بهیچ چیز دیگر التفات نکنند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند
و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشو

که دویم دانسته باشد چون حقسبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکی باشد و احد بر اینمعنی مر او اطلاق نمودن جایز نباشد و مر احد یکه بر حق

اقدس الهی جایز نیست واحد من جمیع الوجوه است و اینمعنی در غیر حساب او نیست و مخصوص ذات اقدس اوست پس این وحدت در شمار نمی آید

یا الکه هر واحدیرا تصور میتوان کرد و حساب اقدس او را بهیچ وجه تصور نمیتوان کرد یا الکه واحدیکه بر حساب اقدس او اطلاق مینمایند با

کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و علم است و قدرت است و حیات است و سمیع است و بصیر است و

ادراک است و جوهر است و وجود است و همه یک ذات است و یک معنی بخلاف غیر او یا چون وحدت او نیز عین ذات اوست چنانچه

ذات او معلوم و مدرک احدی نیست وحدت او نیز معلوم و مدرک احدی نیست یعم ما قال الحلیمی الغربوی احدیت و تمام

از و معزول : ضد است و نیاز از و مخذول : ان احدتم که عقل داند و فهم : وان صمدنه که حس شناسد و وهم : نی یعنی که تصور

الهی نمایی و اهم خدایرا می سازد و در جهتی از جهات نو قرار میدهد و چه کونه خدایی ساخته و هم خدا باشد و در احادیث معتبره بسیار

از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده که هر که را در خاطر خیزد ای عظیم بهم رسد و قوت و ایمه

چنین قرار دهد تجسم باری تعالی و شیطان وسوسه نماید که خدارا که آفریده و یا خدا بجزی میماند در جهتی از جهات است بگوید آمنا

بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله البته ان فکر او وسوسها بر طرف میشود و اعتقاد امور ایمان قایم میشود

و در حدیث دیکر وارد است که هر وقت چنین چیزها بخاطر رسد لا اله الا الله بگوید که بر طرف میشود و در روایت معتبره

از حضرت امام محمد باقر علیه الصلوة و السلام وارد شده که هر چه را تصور نمائید بوهمهای خود کنهایت وقت بکنند در تنزیه او

مخلوقست مثل نیستاکه ساخته شماست و حقتعالی از آن منزه است که مثل شما باشد زیرا که هر چه تشبیه میکنند و قرار میدهند

خدا آفریده است در کاینات از جواهر و اعراض و اجسام و آنچه اطلاق

مثل او نباشد و دیکر معانی دقیق ذکر کرده اند که عقل بآن میرسد و میتوان بآن رسید الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات

بسیار دویم از معنی که اطلاق بر حقتعالی رو اینیست آنست که وحدانیت او را نوعی دانند که او یکیست از هر دهان یعنی

یک نوعست از جنس حیوانات و غیره و این نیز بر خدا یتعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او اعلی از آن

که او را بمخلوقات تشبیه باید و در احادیث معتبره وارد شده است که لا نفی ولا تشبیه یعنی

یعنی همین بس است از برای معرفت انسان که نفی ذات او نکند که بگوید خدا نیست و دیکر او را تشبیه نکند بچیزی که بگوید خدا

بفلان شبیه می ماند و این کلام را معانی بسیار کفته اند یکی آنکه بمعنی اول بر کردد چون او را بغیر او نسبت نمایند او را در شمار آورده

دیکر آنکه مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیت دیکر داخل باشد تحقیقا او تقدیرا و اکر از آن ماهیت سوال کنند بجواب

آن جواب کفته می شود مثلا انسان حقیقتی دارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس اوست

داخل است و چون پرسند که حقیقت انسان چیست جواب کفته می شود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را باحدی

شرکت نیست نه در ذات و نه در ذاتیات و نه در صفات هر آینه وحدت را بر او اطلاق تمیتوان کرد زیرا که اکر شرکت باشد پس ناچار

از تمیزی که او را تمیز دهد از شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاجست بافراد و هر محتاجی ممکن است و بمجنین

الوهیت الهی جلت نه ماهیتی باشد نوعی که تصور شود و بعنوان کلی آن کلی منحصر در فرد باشد بانمعنی نیز اطلاق نمی توان کرد بلکه او

شریکی نیست و محال است شریک او در ذهن و خارج و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی و لهذا الغیر از ذات مقدس او

بواجب الوجود وارد نشده در هیچ آیه و حدیثی و دور نیست که از بحث باز نمانند تا متوهم نشود له کلی است چون در لغت و الواجب الوجود

کلی است و اما آن معنی که اطلاق میتوان نمود بر ذات مقدس او یکی است که یکانه است و او را نظیری نیست چنانکه می کویند فلان

عالم و حید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد دویم انکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی منقسم نمی شود

نه در وجود و نه در عقل و نه در وهم و بمجنین است حق سبحانه و تعالی پس اکر قایل بصفات زاید شوند قایل بتعدد خدا شده

مثل اشاعره و بمجنین است احوال معتزله بالهی و این بمعنی آنست که موجود میدانند نه معدوم و میان احوال و ایشان می شود

چون از ضروریات دین بشیعه است که آنچه مخالفین مذهب ایشان میکویند باید که بدانند مسایل چندی را که متعلق باصل

معرفت الله است و آنچه جایز نیست بر حقتعالی و مسایل امامت و فروعات را نیز باید بدانند که مبادا در چیزی شبهه

بهم رسانند و باقوال مخالفین و لوازم باطله معاندین مذهب شیعه کافر شوند اما اوکاه

آنچه باید دانست و واجب است بر هر مکلف و مکلف انسان بالغ و عاقل را کویند خواه مومن و خواه کافر و خواه

مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف خواه صحیح و بینا و خواه مریض نابینا و هر نفسی که بر و انسان صادق آید

و ازین حکم مستثنا اند اطفال و مجانین چون قابلیت فهم و خطاب ندارند و اول تکلیف معرفت الله است و اقل مرتبه

آنست که انکاران ملکی که خدایی نیست و او را منزه و آنی از آنچه و چون و تعطیل و تشبیه بر و انداری نه کونه

که کواو هست در کجاست و ما او را نمی بینیم زیرا که عقل تو بان نمی رسد که او را بحقیقت بشناسی و کنهه ذات و صفات

او را بدانی و این از محالات است که او را توان شناخت ذاتا و کنهها و پی بردن باحقیقت چیزیست که

امکان ندارد بلکه عقول هر صاحبان عقل از طوایف بنی آدم بر این اتفاق کرده اند لذا ازین جهت که اکثر جهال و عوام الناس

در بمقام حیرت شد که هر کاه چیزی موجود هستند چرا نتوان دید پس هر کاه نتوان دید نمی باید باشد و بعضی از جهال که قایلند که خدای

هست او را در جهت میدانند و این ازان بدتر است که نفی صانع می کنند و مشهور است در میان عوام الناس جهال که در

حین وقوع صدمه یا هیجان غضب یا ملجا شدن میکویند خدایا تو که در بالا سری یعنی اکر قصد تجسم کنند یا در جهت دانند

نعوذ بالله من هذا الاعتقاد و تعطیل آنست که بکویی هیکار است چنانکه جمعی از حکما و اکثر یهود و بعضی از فرقه اهل قبله

قایل اند که حق سبحانه و تعالی هر چه بالیست کرد کرده است و افریده است همه مخلوقات را دفعة واحدة و دیکر کاری

نمی کند و همچنین علما نیز میگویند که حق سبحانه و تعالی عقل را آفریده است و از عقل نفس بهم رسیده خود بخود تا افلاک و عنوانات
و سفلیات نه فاعل است و نه مخلوق عقل و نفس اند و خدا ایشان را نیافریده و قدیمند مثل صانع تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و چون ایمان عبارت است از تصدیق بدل و اقرار بزبان و عمل به ارکان و اقرار نمودن بحق تعالی و صفات جمالیه
و تنزیهیه او بعد از معرفت الله و اقرار نمودن بحقیقت انبیاء و اوصیا علیهم السلام برای تکمیل و ارشاد خلایق و تقدس نمودن
حقتعالی از افعال قبیحه و اقرار نمودن با مامت ایمه اثنا عشر و سایر اوصیاء پیغمبران و وجود ملایکه و بزرگواری و عصمت انسان
با انبیاء کرام و اولیای عظام و اقرار نمودن بکتب منزله و شرایع و ادیان هر نبی در هر عصری و اذعان بحشر و نشر و معاد و عدل
و حکمت باری تعالی و وعده و وعید و غیره ضروریات دین و ما جاء به النبی من عند الله و تحقیق اثبات صانع عالم مع صفات
کمالیه و اقرار با وجود ضروری است واجب است بر مکلف که انیها را بدلایل و براهین عقلی ضبط نماید و عذر از و مسموع
نخواهد بود و آن در چند فصل بیان می شود فصل اول در بیان اقرار بوجود صانع عالم است بدانکه او از همه چیز هویدا تر است
زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمان با این عظمت و زمینی با این فراخی و وسعت و خلق آفتاب با این نور و روشنایی
و ماه با این صفا و دولاب عظمی با این بزرگی با اجزاهای افروخته در این طاق بزرگ و انواع ستاره ها و بادها و بارانها و
جستن برق و غرّیدن رعد و حرکتهای سحاب در موضع آسمانها و انواع کوه ها و دریاها و پیابانهای آبادان و خراب
و رودها و چشمه ها و غارها و دره ها و اصناف حیوانات از سباع و بهایم و درندگان و مرغان و وحوش و طیور و غیره از
حشرات الارض و موذیان و انچه انسان از ضرورات از اقسام لباسها و طعامها و شربتها و جوبات و حضراوات
و بقول و تعطیر و لوی خوش از عنبر و مشک و صندل و زعفران و علیق الدواب و مرکبان سواری انسان از
فیل و اسپ و شتر و الاغ و استر و بار کشیدن اکثر حیوانات و اقسام بهیمه از گاو و گوسفند و اهو و گوزن و
حرکت کشتیها در بحار و شتران در زمین برای اثقال متبعه و اقمشه از بلاد بعیده و اقسام ادویه و عقاقیر و ریشها و
برگها و دانها و گلها و شکوفه و ریاحین و اشجار میوه دار و بیمیوه و انواع تلذذات و تکلفات و اقسام تنعمات
و لطافت ابریشم و پنبه و کتان و البسه و فروش از موو و کرک و پشم و تزئین بطلا آلات و جواهرات از لعل و یاقوت
و الماس و زمرد و فیروزه و غیره و دیگر از عجائبات در مخلوقات و محتاج بودن هر صنف از خلایق بدیگری و الوان
و هیکل هر یک از بنی آدم مخالف دیگری و هر حیوانی بر نگی و شکلی و جثه و هر مرغی به صفتی و نقشی و هر انسانی بصورتی
و سیرتی و هر طایفه بلباسی و زبانی و امتیاز مردان از زنان به برآمدن موی گلیش و ضخامت جثه و ابدان و دهنها
با قوت و زنان به نرمی اندام و صفائی بدن و افریدن آدم از نطفه کندیده با ان صفا و لطافت و جامت و دمیدن
روح در ابدان در مضیق رحم و غرایب صفتی که در هر یک از اعضا و جوارح و ابدان و اجساد و امعا و اعصاب و عروق

فصل در بیان اقرار بوجود صانع عالم

طاق

اصناف جمع صنف

اقسام

به کار رفته و تدابیر و حیلهائی که آدمی زاد بکار برده است در حوایج و کارهای خود و تعلیم صنعتها و ساختن آلات و
ادوات ضروریه زندگانی خود از همه صنعتها عظیمتر همین نفس ناطقه و قوت مدرکه و آلت تکلم است در انسان
که امور احتمالی را دریابد و بکند و از حیوانات و بهایم و دواب و حشرات الارض و هر عاقل متدبر و عالم متامل می داند
بیقین که اینها خود بخود بهم نرسیده و کسیکه اینها را آفریده است مثل اینها میت و کامل بالذات است و هیچ نوع نقصان
در ذات و صفات او نیست و این دلیل اجمالی است که از برای اکثر خلق کافی است و از برای عوام الناس این مقدار
که میگویند اینها طبیعت بی شعور و یا بی صانعی بهم رسیده و یا خالق از تقضیب بهم رسیده زیرا که عقل قبول نمیکند و هیچ بنائی بی بنا و هیچ نقشی بی نقاش
و هیچ صنعتی بی صانعی بهم رسیده باشد و انکه چنین آسمان معلق بی طناب و چوب را که بر پا کرده است و زمینی
چنین زیر ان گسترده است ذات او بی مثل و مانند است و اگر خود بخود بهم رسیده باشند بایست که همه شنوا و بینا و
خردمند باشند و آسمان بایست که بیفتد و بشکند و یا هوا بایستد و یا هوا بایستد که همه شنوا و بینا و خردمند باشند و
اوضاع و حرکات و گردش سیارات یک نسق نباشند و از هم بپاشند و این دولاب بزرگ بایست که حرکات او
مختلف باشند و زمین بایست که باب فرو رود و دواز سنگینی بروی آب قرار نگیرد و در طلوع و غروب کواکب تفاوت بسیار
باشد پس منزه است آنخداوندی که حافظ آسمان و زمین است و بی نظیر و مانند و معین است و وزیر و دستور و
و مشیر و ناصر و مددکار و هم مشورت ندارد و مقدس و منزه است از زن و فرزند و خورد و خواب ابدا
در و نیست و انتهای ندارد و جمیع ممکنات را از جسم و عرض و جوهر او افریده و لایق نیست که او را نفی کنند یا تشبیه
دهند با قسام ممکنات و انچه از لوازم جسمیت و جسم بان محتاج است بر او روا نیست و عاجز و موجب و مضطر نیست
بلکه فاعل و قادر و مختار است که هر چه بخواهد میکند و در هیچ مکانی از آسمان و زمین و کوه و دریا مقام و مادای و مکنی
ندارد و نه نشسته است زیرا که حرکت و سکون و تنزل و استحالی و نقص و زوال از لوازم جسم است و هر یک در مقام خود بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی و دیگر باید که مکلف بداند که صانع عالم حاضر و ناظر و مطلع است بر خلایق و همه را می بیند از آسمانها و زمینها
و انچه در میان انهاست پس دلیل چند قریب الفهم ایراد مینماید اول انکه هر مفهومی که آدمی بتعقل ان مینماید یا انست که نظر بذات
او بدون ملاحظه امری خارجی و علیتی بودن او در خارج واجب است او را واجب الوجود گویند یا انکه نظر بذات او نه واجب
بودن و نه ممتنع است بودن او را ممکن الوجود گویند که بودن و نه بودن هر دو بذات او روا است پس اگر علیتی هم رساند موجود
می شود و الا معدوم خواهد بود پس گوییم که ممکن نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر باشند در ممکنات
و واجب الوجودی در میان انها نباشد پس همه را با هم ملاحظه کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع انها روا است و بچنان که
زید بی علت محال است که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می اید و ان به بدیهه عقل محال است همچنین موجود شدن

وتحقیقات ۳

۱۰

را دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را که از تخت من بچه او را که فهم چون نظر کرد و بچه را در دست من دید مضطرب شد
در وی باسمان کرد چنانچه گویا استغاثه بحق سبحانه و تعالی میکند ناگاه گودالی پیش آمد و من بان گودال افتادم و بچه از دست من رها شد و
مادرش دید و او را برد و احادیث دراین باب بسیار است که ذکر انها مناسب این مقام نیست که موجب طول کلام میشود انچه مختص قدر
پس ازانچه معلوم شد که وجود میداء در غایت ظهور و وضوحست که بر حیوانات بعجم نیز مخفی نیست اَسْتَشْهِدُ فِی هٰذَا الْبَابِ
بر هر عاقلی از افراد انسان ظاهر و مبرهن است که حیوانات دیگر بغیر از ادمی غیر ذوی العقول و ایشان را عقلی و درکی و فطنتی و علمی و علمی و
دانائی نیست و غم امروز و فکر فردای ندارند پس اگر خدائی نباشد که ملهم کرده است جمیع حیوانات را که در حین الجوزدن اصناف
انسان حتی طیور و ماکیان سر را بسوی اسمان بلند میکنند و اگر خالقی نباشد چرا فاطبه حیوانات از مرغ و ماهی و بهایم و دواب و حشرات الارض
و سباع و درندگان در سحر بیدار میشوند و هر یک بزبان تسبیح و تهلیل ذکر الهی می کنند خصوصا خروس از ابتدای سحر تا صبح و در اوقات
نماز بانگ میکند و مردم را مطلع میکرداند بنماز کردن در ظهر و عصر دیگر که ملهم کرده است حیوانات را که دشمن خود را بشناسند و از ان
گریزان باشند و در دفع کردن چاره جویند مثل عداوتی که گرگ با گوسفند و گربه با موش و شیر با روباه دارند که الهام کرده است
اکثر حیوانات ماشی با دم رام شوند و صاحب خود را بشناسند و مطیع ایشان شوند متحمل سختیهای بسیار کردند و تن در دهند
بخدمات و سختیهای فرزندان ادم بی انکه نفع و ضرری منظور داشته باشند یا طالب مزد و اجرت و عوض باشند یاد انند که
خدمات ایشان برای کسبت و فایده ان چیست بلکه مسخر کرده اند بنی ادم حیوانات را و مطیع شدن ایشان در صنعت واحد
قدیمست مثل بنی که بهایم و دواب خواه بزرگ و خواه کوچک چگونه منقاد طفلی می شوند که از عقب ایشان راه می روند و هر جا
ان طفل می ایستد چه میداند که باید ایستاد و چه میداند که این پسر است یا دختر و از کدام قبیله است پس هر گاه صاحب
خود را می بینند رفیق خود که ان طفل باشد چرا نعره میزنند و هر گاه او را دیدند چرا امساک میشود و رمیکنند بصدای صاحبش می ایند
و از عقب او میروند و سگ خانگی با صاحبش میکند بلکه راه های بسیار و فرسخهای بسیار همراه او میاید و اگر بگویند برو میرود
و بجواب میخوابد و سر از استان او بر نمیدارد در راه خانه صاحب را میداند و از مسافتهای بعیده و راه های دور ایشان را به
برند باز میگردند و بمنزل اصلی خود معاودت مینمایند و پاس صاحب خود و گوسفندان و خانه او را میدارند که ملهم کرده است
و گلنگان را که سر کرده و پاسبان داشته باشند که شبانه روز محافظت باران خود کنند و دیده بانی کنند دشمنان و صیادان
را و اگر کسی بر ایشان تازد ان گلنگان را خبر کنند که ملهم کرده است ملکس عسل را که پادشاه در نشسته باشند مثل بنی ادم و پادشاهان
ایشان فرمان فرمائی کنند و قصاص نمایند زنبور را از انکه بدی کنند و همچنین موران پادشاه در نشسته باشند و از الهام ملک علام
بناشند اطفال را که از رحم مادران می ایند چه میدانند که مادر کیست و شیر حیست و غذا که ام است دران مکان طالب غذا می
شوند و لب بر هم میزنند و چون پستان در دهان ایشان کذارند می فهمند و شیر میخورند و می مکند و شیر را می کشند که ملهم

کرده است اسب را که صاحب خود را پاس میدارد و اگر در خواب باشد بر سرش می ایستد و اگر دشمنی بر سر او می اید او را دفع
میکند و از مسافتهای بعیده احساس نماید و در زدان و راه زنان و شبیخون کنندگان و غره زند و سوار خود را بیدار و دست
بر زین زند و او را اعلام کند و کبوتر را که علم کرده است و ذکر خدا و یاهو کند بلغت فصیح و گربه چون خبری خود
از تعلیم کی درست و روی خود را می شوید و در حین قضای حاجت عذره خود را پنهان کند و سگ را که کفش است که
دزد از انجا بسیار و شبانان و پیکانه کان را از هم فرق کند و از عقب کسی بر دود و مسافت بسیار طی کند و بعد
بسیار کند و گوسفند را از گرگ نگیرد و چرا گوسفند رحم دار را که از گرگ کرمه نخورد با وجود انکه در نهایت جوع
و گرسنگی دو روز و سه روز نمیکذارند چرا هر بزی از افراد حیوانات تسلط و غلبه دارند بر مواد خود و لیکن در پرش
جفت خود و فیل بان بزرگی و شتربان فحامت جثه چرا رام طفلی و مسخر اطفال می شوند و چرا احمال و اثقال بنی ادم را
بدوش میکشند و اطفال از کجا میدانند در سنگام کودکی نام خدا را به برند و چه میدانند که یا علی باید گفتن و یا محمد گفتن
و چرا سباع و درندگان سم عند ارند و انانکه سم دارند چرا ناخن ندارند و مرغان چرا منقار دارند و سباع طیور
چرا منقار و مخلبهای بریده دارند و کردن شتر چرا دراز است و فیل چرا کردنش کوتاه است و عوض دستهاکه
چیزی باید بردارد خرطوم دارد و بینی ادم چرا مثل حیوانات بچهار دست و پا راه نمیرود و هر یک از انواع حیوانات چرا
بخلاف یکدیگر آلات برداشتن طعمه یا انیان است یا انکه غذای خود را که مناسب ایشان است بدان آلت
بردارند و بخورند و کی الهام کرده است بچه حیوانات را که از عقب مادران خود دوند و کبوتر و مرغان دانه در حلق
جوجه خود ریزند ان از کجا دانست انواع صناعات را از بنائی و نجاری و نقاشی و حدادی و عمل خیاطی و
نساجی و غیره حرفتها و ساختن قلاع و خانها و کاریزها و حمام و کشتیها و بریدن کوه ها و پیدا کردن آبها
از کجا دانست که اهن را باید مصالح بریدن و تراشیدن و زراعت کردن و دباغی جلود و آلات حرب ساختن
و کلنگ و بیل باید از برای کندن زمین و بریدن سنگ و درخت و چوب و پیدا کردن نقره و طلا برای خرج کردن
و در این ساختن و مس از برای ظروف مطعومات و مشروبات قرار دهد و از کجا دانست که گیاه ها خاصیت
دارند و شفای بعضی از امراض اند و انسان چه میدانست که کوه ها معادن فلزاتند طلا و نقره و سرب و قلعی
و مس و اهن و فولاد می باشند و بکار ایشان اید و طلا را که عزیز کرده و قیمت انرا زیاده از همه فلزات کرده
و از کجا دانستند که معادن قیر و نفط و مومیائی و طلق و زیبق و مردار سنگ و کبریت و کچ و اهک و زنجفر
و مرمر می باشند و بکار می ایند و از کجا دانستند لعل و یاقوت و مرجان و الماس و فیروزه و زمرد و عقیق
و خرع یمانی و دُر و بلور و لاجورد و صنعت ساختن ابنیه و شیشه را و چه میدانستند که در یا معادن عنبر و مروارید

ومرجان است وباد زهر در شکم برکوهی وجند ادرسک ابتی بهم میرسد ومشک از اهو وعنبر از نهنگ وکافور وآبی هم مجدد
عطرها از کل وچوب اگرود دیگر اجزا از گربه وسمور وسنجاب وخرز اگی دیده بودند در سابق که باید تحصیل انها نمودن ویکیاها و
دواها وامتعه والفت دادن بر نشستن دکتان ودشنبه ونقل نمودن عقایر از بلاد بعیده وسوار شدن بر مرکبان وساختن
زین ولجام وسوار شدن بر کشتیها وساختن انها وعوض نمودن در بحار ومطلع شدن بر حرکات کواکب وشناختن
بروج واحکام نجوم وحکم کردن براوضاع ستاره ها وطلب ریاست وسلطنت وساختن خانه ها وعمارات وکاخها
وکندن چاه ها وقناتها ومزارع وجاری ساختن نهرها وساختن شهرها جرا یهمه خلایق بیلکدیگر شبیه نیستند وهر یک
از انسان بلباس وکلامی وزبانی وخوی وسیرتی وسیمائی وشکلی انها همه را الکفیم البته به تعلیم وتدبیر والهام
ملک قدیر است که انرا مزا افریده فتبارک الله احسن الخالقین اما عقل عقل تجویز میکند که خود بخود ازان
وسایر مخلوقات به طبیعت بی شعور سکون نبود که صاحب درویت وتدبیر وفطانت وزیرکی وکیاست باشد
وفرق کند حق را از باطل وعلم را از جهل ونیک را از بد وسیاهی را از سفیدی وزشت را از خوب واقدر چیز
نیست بلکه اورا خالقی ومدبری ومرتب کننده هست که الهام کند انسان را باین صنایع وتدابیر وکمالات
وانسان را مرتب نسلا بعد نسل وعصرا بعد عصر پدید اورد تا دنیا تمام شود ودویم انکه حق تعالی قدیم
ازلی است وابد لیست وعدم بر او محال است همیشه بوده وخواهد بود در زمانی نیز ادرک نکرده بقا
خود زیرا که اگر حادث باشد عدم وفنا بر او روا باشد هر آینه محتاج خواهد بود به چیزی دیگر وخالق دیگر پس واجب
الوجود وصانع عالم نخواهد بود وباید دانست که وجود او واجب ولازم ذات اوست ومحالست که ازو
ممکنی بخلاف جمیع عقول ارباب عقل ونحل مختلفه اتفاق کرده اند بران که او کامل من جمیع الجهات است وعجز
ونقص وفنا وزوال وحدث بر او محال است سیوم انکه قادر ومختار است دران که هرچه خواهد کند وهیچ ممکن
از تحت او بیرون نیست وچنان نیست که زیاده از انچه افریده شواند افرید وقادر بر ایجاد هر محال واگر خواهد
میتواند کرد باضعاف انچه افریده است وآسمان وزمین وغیر انها ایجاد میتواند کرد واعاده میتواند کرد در
زمانه ناگذشته ودرون سابقه رامی تواند برگرداند اگر خواهد در یک طرفة العین جمیع اشیا را معدوم میتواند کرد
واعاده میتواند نمود اناً فاناً وانچه کند بارادة واختیار کند ومحبور ومضطر وعاجز نیست در کارها وچنان نیست
که تا نیز او در اشیای دون اراده او باشد مانند سوختن اتش وبر ممکن را که اراده حقیقی بایجاد او
تعلق گیرد البته موجود می شود چنانچه خود فرموده است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و
واین منافات ندارد با انکه اراده حق سبحانه تعالی مامور فیتعلق بکند ودلیل براین مضامین الخ

که اتفاق کرده اند ارباب عقول بر احوالی مختلفه بر انکه عجز ونقص بر صانع عالم روا نیست وچنین امری بدیهی است یا نظری که
در مقدمات راه شبهه نیست چهارم انکه خداوند عالمیان عالم است بهر معلومی وتغیر در علم او نیست وعلم او با شیا پیش از
وجود انها تفاوت ندارد با علم او بعد از وجود انها در ازل میدانسته انچه تا ابدالابد ا هر سد وجمیع اشیا مانند ذرات هوا
قطرات باران ودریاها وعدد حیوانات ومعوای ایشان وعدد انفاس ومشی اقدام حیوانات ووزن انها وطول وعرض
وعمق اسمان ها وزمینها وریگهای روان وانچه در تهٔ دریاهاست وعدد حیوانات بحار ومثقال کوه ها وعدد حبات درختان
درختان وبرگهای ایشان وعدد انمورچگان وشمار ایشان وانچه در بیابان ها وکوه ها قلعه های جبال وعدد کیاها وحساب
احطاب ومرغان وحشرات الارض وهوام ودرندگان ومردمکان وزندگان وانانکه خواهند امد از ادم تا افراد حیوانات وعدد
ستارگان اسمان وریگ بیابان وعدد صالحان وشقیا وبدکاران ومومن وکافر وغیره نزد علم او هویدا وظاهر است زیرا که
خالق همه چیز اوست یا پروردگار همه وهر که اراده واختیار از روی حکمت چیزی افریند البته بان چیز وصفات وذات ان علم
دارد وبا ندک تاملی این مقدمه نهایت ظهور دارد ودیگر انکه مجرد است ونسبت مجرد بهمه چیز مساوی است ودیگر انکه هیچ انکه
ممکنات انرو وجود او پندد علم انها وجمیع کمالات انها با ومنتهی می شود وکسیکه بهمه علمها از و باشد جاهل بچیزی نباشد وجناب مقدس او
اشاره بهمه دلایل در ۳۰ کلمه قران مجید فرموده الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر آیا میداند همه شما را
انکسیکه همه چیزها افریده است واو لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف وکامل ورحمت شامل بجمیع موجودات وحافظ وخالق و
مربی همه اوست وبهمه را بمنتهای کمال او میرساند ودانا است بخفای امور وکسیکه تامل کند در غرایب صنع خالق عالم
در اقتاب وماه وستارگان وحرکات مختلفه انها بر قانون حکمت وترتیب جمادات ونباتات ورسانیدن هر یک بحد کمال و
در تشریح بدنهای انسان وحیوانات وترکیب اعضای انها بیکدیگر والات وادوات تعذیه وتنمیه وادراکات حواس ظاهره وباطنه وچندین هزار سلک حکما در انها فکر کرده اند وکتابها در هر باب نوشته اند عشر از اعشار انها نمی نبرده اند یقین
میداند انکه چنین خداوندی که هیچ امری بر او مخفی نیست واز هیچ کاری عاجز نیست وبر همه چیز قادر است وعلم او ازلی است
وابد لیست وغافل نمیشود وسهو وغلط وبیسامانی وفراموشی وجهل در او نمی باشد وخواب وبیخبری ودلتنگی و
کلال وملال در او محالست زیرا که اینها همه عجز ونقص است واو کامل من جمیع الجهات است چنانچه از نشانی و
هرگاه عموم علم وقدرت وتنزه او از ارتکاب امور قبیحه ثابت شد بمعجزه حقیقت پیغمبران واوصیای ایشان
علیهم السلام ثابت میشود وسایر صفات کمالیه باخبار ایشان ثابت میشود واحتیاج بدلایل عقلیه نیست پنجم انکه حق تعالی
سمیع وبصیر است یعنی عالم است بانچه شنیدنی است ودیدنی است پی انکه او را الات شنیدن مثل گوش ودیدن
مثل چشم بوده باشد زیرا که اگر محتاج باینها باشد جسم مرکبی خواهد بود ومحتاج وممکن خواهد بود در حال خود محتاج بغیر

عبادت و پرستیدن باشد چنانکه بت پرستان و کفار بمکه اصنام را باجذ اشریک کرده بودند و واسطه و شفیع میدانستند میان خالق
و خلق **و بعضی** نه کواکب سبع سیاره و ستاره شعری میکردند و آنچه مسموع می شد الحال **بعضی** از اهل خطا **و بعضی** از مغربیان و مکان
بواحل دریائی چین و جزایر سراندیب براهمه و غیره چنین نقل می کنند که عبادت اصنام میکنند و واسطه میدانند **و بعضی**
عبادت حیوانات و احجار و جمادات را می کنند و این اقوال پوچ و این اعتقادات باطله بجز دادن انبیا و ضرورت جمع ادیان از اهل
کتاب ثابت شده است و بدیهه عقل معلوم است که نظام عالم و وجود و انتظام احوال ان بدون وحدت الله میسر نمی شود و هر گاه که گوئی
در خانه و یا حاکم در شهری و یا پادشاه در مملکتی و یا رئیس در دیهی باشند باعث اختلال اوضاع انها گردد و چون تواند بود که اجزاء
آسمانها و زمین و کارخانه ایجاد بانی و صانع بدو خدا منتظم تواند شد بلکه باندک تامل معلوم می شود که جمیع عالم باعتبار ارتباط اجزای
آن بمنزله یک شخص است و چنانکه عقل تجویز نمی کند که دو الله مدبر عالم باشند **و محقق دوانی** گفته است که اگر کسی دیده بصیرت و
اعتبار بگشاید و در سراپای عالم برابر از مفتح انکه عالم روحانیست تا منتهائی که عالم جسمانی است همه را یک سلسله متبک منتظم بیند
و بعضی در بعضی فرو رفته و بر یک مبنای خوش مرتبط چنانکه بنیاد ای یک خانه است و بر اصحاب بصیرت فائده مخفی نیست که مثل این ارتباط
و التیام جز بوحدت صانع انتظام نه پذیرد چنانچه از ملاحظه صنایع صناع متعدده متبصر تیز هوش را انیقعی منکشف گردد که با وجود
انکه بحقیقت موجود همه یکیست چند در حقان دانش و بینش که مقرر است که موثر حقیقی در عالم اشیا جز واحد احدی نیست بواسطه انکه
مصوری صوری مختلف بس متفاوت و متناکرت میان مصنوعات انسان ظاهر می گردد و از ملاحظه این معنی و اخوات ان متفطن
میشوند را معلوم گردد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز بوحدت صانع ان نمی تواند بود چنانکه مضمون
کریمه **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا** بامبینی از انست و اهل اعتبار را ادنی تنبیه کافی است که **إِنَّ فِي خَلْقِ**
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ و از تحقیقات سابقه معلوم شد که
بجانکه وجود بدیهی و فطریست وحدت ان نیز بدیهی و فطریست و هنگامی روبه بیک خدا دارند و اتفاق بعقول مستقیمه بر این معنی واقعست
و اکثر **تنویه** مبداء اصل را یکی میدانند و می گویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت و اهرمن از و بهم رسیده و قلیلی از ایشان بظاهر اظهار
قدیم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تامل نمایند اذعان بوحدت می نمایند **برهمات** و اهبه ایشان نیز اهرمن جاهل که **تنویه** بطلان انهارا بالبدیهه میداند
و نیز حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوات و السلام فرموده است که اگر خدای دیگری بود بایست کتابها و رسولان او به نزد ما بیایند و این
برهانی بیست قاطع زیرا که واجب الوجود باید که قادر بر همه کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خدای صد و بست و چهار هزار پیغمبر برای موقوف
عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند اگر العیاذ بالله خدای دیگری بود می بایست پیغمبری بر ای ایشان بیاورد و عبادت خود بفرستد
و خود را بما بشناساند که من چه صفت دارم و مرا بچه نام یاد کنید و کدام عبادت از برای من کدامست و نواهی من چه
چیزهاست بسبب قادر نیست بر فرستادن رسول و عاجز است یا حکیم نیست و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود
روا نیست در این مطلب دلایل بسیار است **و اما** بیان کفار جمادی چند اند که نفع و ضرر ایشان متصور نیست یا مخلوقی چند اند که
مقهور و مغلوب قادر مطلق اند و مستحق عبادت نیستند و از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی ان ضروری
دین اسلام است **مبحث دویم انکه** حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست و او را مکانی و جهتی و منزلی و تختگاهی و مجلسی نیست

و دار الملک معینی و خلوتخانه و موضع معینی نیست که محل نگهداری او باشد زیرا که اینها لوازم جسم است باید دانست که موجود است
یا مرکب است یا بسیط و مرکب است که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند ادمی که مرکب است از اعضا و اخلاط و بدنی و عناصر اربعه
یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط است که جزوی نداشته باشد و محیط باشد بر همه اشیا نه بر عکس و حقیقی البسیط مطلق است
و او را جزوی نیست که اگر جزوی داشته باشد محتاج بان جزو خواهد بود و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود
بالذات است و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی و حرکت و سکون زیرا که عرض محتاج است بمحل و هر محتاجی ممکن است و جسم نیست زیرا که
جسم مرکب است از اجزا و مرکب محتاج است باجزاء و از این جهت در مکان معین و جهت معین نیست زیرا که هر که در مکان و جهت و سمت و طرف
باشد جسم است یا در جسم حلول کرده است و هذا منزه است از هر دو و حرکت و انتقال این از مکانی بمکانی یا از محل بمحل بر و محالست زیرا
که هر گاه چنین باشد می باید خدا جسم باشد و این عین کفر و زندقه است **مبحث سیوم انکه** صانع عالم مثل ندارد چنانچه خود فرموده است
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و صفات با او شریک باشد و ضدی
ندارد که با او معارضه تواند کرد چنانچه محسوس میگویند که اهرمن از اندازه یزدان هم بسیار و از نور اخ عالم نظر بیزدان کرد و بر جاه و جلال
و منزلت او حسد برد و با هم جنگ کردند و یزدان ملائکه را و فریدکه لشکری باشند و اهرمن شیاطین را با هم مدتی جنگ کردند اخر شکست
خورد را اهرمن در نزد ماه بگرو گذاشت و صلح کردند که بعد از مدتی معین اهرمن از عالم بیرون رود و از این قسم ترهات بسیار گفته اند و
ایضا در افزیدن معینی و یا وری ندارد و مخلوقات را بدون ماده افریده است **و انچه بعض** از حکما و جهال صوفیه **و بعضی** از
غلات میگویند کفر است و خالق همه چیز از دنیا و ما فیها او است بغیر افعال بندگان **مبحث چهارم انست** که صانع عالم دیدنی نیست
و بدیده سر ادراک او نتوان کرد نه در دنیا و نه در اخرت و این ضروری دین شیعه است و ایات و احادیث بسیار بر این معنی
وارد شده است **و انچه** توهم میکنند که بر خلاف این احادیث وارد شده است باید دانست که بدیده دل چنانچه حضرت
امیر المومنین علی علیه الصلوة و السلام فرموده اند نه بیند اورا دیده ها بمشاهده و دیدن و لیکن دیده است اورا دلها بحقیقت های
ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه خداوند عالمیان را بغیر از او کسی نمیداند و پی نبرده است و نخواهد برد و
بغیر او الزمان صلی الله علیه و اله و سلم که اشرف مکونات و افضل عارفان است اقرار بعجز نموده است و فرموده است **ما عرفناک**
حق معرفتک یعنی نشناختیم ترا انچه سزاوار شناختن تو است **و ما عبدناک حق عبادتک** و پرستش و بندگی
نکرده ایم ترا چنانکه سزاوار عبادت و پرستیدن تو است حضرت نیز فرموده است **و ما قدروا الله حق قدره** یعنی اندازه
نگرده اند خدا را او تعظیم نکرده اند چنانکه سزاوار است و فرموده است **لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار**
یعنی ادراک نمیکند و در یابی نمیابد او را دیده ها و او ادراک میکند و در یابی میابد دیده ها را **و در تفسیر این ایه** وارد شده است که دیده
دلها ادراک کنند او میکند چه جای دیده سر **و ایه کریمه لن ترانی** در جواب حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و بنی اسرائیل ظاهر است
که نفی تابید است **و ایضا** کتاب بغیر حواس ظاهره ادراک او نتوان کرد یعنی شنیدن و بوئیدن و لمس کردن و چشیدن و بحواس باطنه
نیز او را ادراک نتوان کرد مانند وهم و خیال و انچه جهال صوفیه و سنیان ملعون میگویند که بعضی از ایشان و بزرگان این طایفه
خدا را دیده اند و با سمان رفته اند و با و صحبت داشته اند نزد عاقل متفطن ظاهر است که محض حماقت و سفاهت و دروغ است
تعالی عن ذلک **مبحث پنجم** انست که جناب قدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود مانند سهو و نسیان

وجوارح وبندگی ودلشکی وداماندگی وذلت والم ودرد وبیماری وعجز وناتوانی وجوانی وپیری وآفت خوردن ودشامیدن وجماع کردن
ومحل جمیع مقولات نه کونه عرض نیست زیراکه انصاف باین عوارض همه دلیل عجز ونقص واحتیاج است وحق تعالی ازینها
منزهست ومجمل سخنی درین باب است که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود واز و منفک نتواند شد
مانند علم وقدرت زیراکه اگر اینها حادث باشند حق تعالی پیش ازین عروض ان صفات ناقص وجاهل وعاجز خواهد بود واگر
ازو منفک شوند بعد ازان ناقص خواهد بود ودر هیچ حال نقص بر او روا نیست واکثر آنچه حادث میشود صفت ناقص
باشد عروض ان محال خواهد بود وآنچه از صفات نیست وصفت فعل است حادث میتواند بود مانند خالق ورزاق و
محیی وممیت زیراکه حق تعالی در اول خالق نبود والا باید عالم قدیم باشد وخلق الهی همیشه بوده باشند واین صفات محال
حقیقی نیست که از عدم ان نقص وعجز لازم آید بلکه آنچه از صفات کمال است قادر بودن بر ایجاد است که در هر وقت که
مصلحت داند ایجاد نماید او قدیم است وهر گز حق تعالی منفک از خلق وکاه باشد که دوام صفت فعل نقض حق تعالی باشد مثل انکه
هرگاه مصلحت در ایجاد زید درین روز بوده باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند خلاف مصلحت است وموجب نقص است وعجز
زید را تواند کردن هرگاه خلاف مصلحت باشد بعمل آورد نقص او خواهد بود نه کمال او چنانچه گفته اند که صفت ذات است که حق تعالی
بان موصوف باشد وبه ضد ان موصوف نتواند بود **اما** مثل اول علم که علم الهی همه چیز تعلق گرفته است وبجهل مطلق موصوف
نخواهد بود وهمچنین قدرت جناب حقیقی قادر بر هر ممکنی هست وعجز را به هیچ نسبت یاد نتوان داد وهمچنین مثل خالق میتوان
گفت که خدا یهفت اسمان را افرید وزمانکه از هفت اسمان چون مصلحت بوده خلق نکرده وزید را خلق کرده وپیل را خلق
نکرده وبه زنده کردن موصوف کردیده وبه میرانیدن نیز موصوف کردیده یکی را اغنی ودیکری را فقیر کردانیده وهیچ یکی از
اینها موجب تغیر در ذات مقدس او نیست ونقص او نیست زیراکه کمال ذات مقدس او قدرت کامل وعلم سابق وجز نیست که مختلف
واختلاف در قابلیت ماده مصلحت نظام کل بوده از فیض شامل او خواهد بود بکل مصالح کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت
که می بارد وهمه به یک نحوی بارد واما باعتبار اختلاف مواد قابلیات در یک زمین کل وسنبل میروید ودر یک زمین خار بمقدار
ظاهر میکرداند ودر یک زمین اشجار ونبات ودر یک زمین انار وانهار بعمل اورد ودر ویک خانه را اباد ان میکنند ودیکر را ویران
همه از یک باران است **بیت** هرچه هست از قامت ناسازی انداز ماست ۞ ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ۞
ششم انکه که جناب اقدس الهی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه فرموده **وَلِلّٰهِ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰى فَادْعُوهُ**
بِهَا یعنی خدارا نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید او را بان نامها واسماء بسیار در آیات واخبار وادعیه واقع شده
واجب است که خدارا بغیر نامهایی که در احادیث وقرآن مجید وارد شده نخوانند حق است که نامهای خدا توقیفی خدا او
مخلوق قدیم وحادث اند **وبعضی** از شیعیان ملعون قایل شده اند که نامهای حق سبحانه وتعالی عین ذات اوست واین سخن به
هذیان شبیه الف **وعدد اخبار وارد شده** است که هر که بان قول قایل شود کافر است وهر که عبادت نام کند بدون معنی
کافر است وهر که عبادت نام ومعنی کند هر دو را با خدا شریک قرار داده است وهر که عبادت کند ذاتی را که نامها بر و اطلاق
میکنند خدارا عبادت نکرده بلکه بر پرستیده غیر است **وبعضی** از امامان کمراهان اهل سنت اسم چند وضع کرده که خدارا بان نامها
میتوان خواند مثل مطیع وعاصی وعاقل این محض کفر است **هفتم انکه** حق تعالی باجزای متحد نشود زیراکه اتحاد

باشیئین محالست چنانکه نصاری میکویند که عیسی روحش خدا است وجسمش آدم ومتحد شد با عیسی وحلول نیز بر دو نوع است واورا ان و
فرزند میخوانند **وثالث ثلثه** که ملکانیه عیسویان میکویند که خدا در مریم حلول کرد وعیسی از و بهم رسید همه کفر است وجز و نقص حقیقی است
ودانچه بعضی از صوفیه میکویند ودر معنی اتحاد دلیل می اورند که حق تعالی عین دریاست وخلق قطره وحباب وفرده را دلیل می
اورند این سخن زنده است بلکه معنی اتحاد را نمی فهمند ودر نمیکنند که ماهیات امور ممکنه اعتباریه اند وعارض ذات حق نشده اند خدا در دل
عارف حلول میکند یا در او حلول می کند وبا او متحد میشود واقوال غلط است که خدا در انبیا حلول میکند وغالیان شیعه که میکویند حق تعالی
در رسول خدا وائمه علیهم السلام حلول کرده است وبا ایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است وائمه
ما صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین از ایشان بیزاری کرده اند ودشمنان را لعنت کرده اند وامر بقتل ایشان فرموده اند **وبعضی** را
حضرت امیر کل امیر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه بقتل رسانید وکاه باشد که دوام صفت فعل نقض حق تعالی باشد مثل انکه
هشتم انکه حق تعالی در قدیم بودن شریک ندارد وهر چیز غیر جناب مقدس الهی است حادث است وجمع ارباب ملل بر انعقاد اتفاق
کرده اند واکر چه حدوث وقدوم را بر عرف حکما بر چند معنی اطلاق میکنند **اما** آنچه اتفاق ارباب ملل است انست که هر چیز غیر حق تعالی
وجودش ابتدای دارد واز منه وجودش از ظرف ازل متناهی است وغیر حق تعالی وجودش ازلی نیست وبر انعقاد اجماع مسلمانان بلکه
جمیع ادیان است وفقیر در کتاب بحار الانوار در قریب بیست حدیث شریف از کتب معتبره خاصه وعامه ایراد نموده ام با ادله عقلیه و
جواب شبهه فلاسفه **ودر احادیث معتبره** وارد شده است که هر که قایل شود بقدیمی غیر از حق تعالی کافر است **فصل سیوم** در بیان صفات سلبیه
متعلق بافعال حق تعالی ودران چند مبحث است **مبحث اول** انکه مذهب طایفه امامیه است که حُسن وقبح افعال عقلیست ومراد از حسن و
قادر اکر ان فعل را بکند مستحق مدح وثواب باشد وعقل بتصدیق بخوبی ان فعل کند وقبیح انست که کر قادر بکند مستحق مذمت وعقاب باشد و
عقل بتصدیق ان فعل به بدی کند وفعل را فی نفسه قطع نظر از وارد شدن شرع جهت حسن وقبحی می باشد که مستحق مدح یا ثواب یا مذمت یا
عقاب میکردد واین جهت را کاه هست به بداهت عقل همه کس می فهمند مانند نیکی رالت کفش که نفع رساند وقبالت دروغ کفش که ضرر رساند
وکاه هست که بنظر معلوم میشود مانند الت که ضرر بکسی رساند یا در دینی که نفع رساند که علم بحسن وقبح انها محتاج بنظر وفکرات وکاه هست که
عقول اکثر عاجز از فهم انهاست ونیکو نعوازد ورده شرع حسن وقبح انها میداند مثل حسن روزه اخر ماه رمضان وقبح روزه
اول ماه شوال **واشاعره** از اهل سنت می کویند که حسن وقبح افعال بامر ونهی شارع است وعقل را کاری نیست هر چه را
شارع امر کند حسن میشود هر چه را نهی از ان کرد قبیح میشود پس باعتقاد ایشان اکر مردم را امر بزنا می کرد حسن میشد و
اکر نهی از نماز می کرد قبیح میشد وبطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بان از آیات واخبار ظاهر است پس عقل در فهمیدن
بعضی از چیزها مستقل است مثل انکه عقل می باید که حق سبحانه وتعالی عادل است وانکه ظلم بر و محالست وبظلم ظالم راضی نیست
زیراکه اکر ظالم را نشناسد عقل بتصدیق نمی کند بر ذم ظالم ومدح او وبتصدیق بر مدح او غم کند **مبحث دوم** انکه صانع عالم قبیح عمل نکند
وقبیح بر و محالست که از و صادر نشود زیراکه فاعل قبیح یا عالم بقبح ان فعل نیست ویا قادر بر ترک ان فعل نیست ویا محتاج بان
فعل قبیح ویا قادر بر ترک ان نیست واحتیاج بان ندارد ودر هر سه صورت ان فعل را نمیکند بنا بر اول جهل لازم می اید بنا بر دوم عجز و

خود را و ما انسان را مکلف ساز ببعادت تا مستوجب رضای الهی شوند و ایشان را بیافریند که نفع از ایشان باو رسد یا دفع ضرری از و بکنند و للکه ایشان را افریده تا نفع بایشان رساند و ایشان را در جنت نعیم ابدی درآورد و دلیل حق تعالی مصلحت در افریدن ایشان دانست و افرید یا معنی این کریمه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ بعمل آید یعنی نیافریدم پریان و آدمیان را مگر برای بندگی و ما در اینجا بمعنی حصر است و غرض ازاین نیست که نفعش ببنده راجع نشود **و دیگر آنکه** آدمی در مقام رضا و تسلیم بیاید و در آید و اعتراض بر افعال الهی نکند منجر بکفر می شود و نکو تر آنکه اگر حق تعالی ما را عذاب کند میگوید که اگر فرزندان ما را عذاب میرسانید بهتر بود و اگر ما را بیامرزد بهتر بود و قضای حق چرا فقیر است و دلان چرا مالدار است و ازاین راضی نیستم که چنین قسمت فرموده و من چرا خبر ندارم و این طاعون چرا ساخته نمیشود و فلان کس اگر ده سال دیگر زنده میبود خوب بود اگر انسان را از خدا میدانی پس خدا حکیم است و حکیم غلط نمیکند و اگر از خدا نمیدانی پس از که میدانی و از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست که اگر جمیع خدا و ندان عالمیان را به یکبارگی به پرستند و عبادت از نماز و روزه و حج و غیرها و نکوه بجا آورند و با همه چیها چیز برابر کرده باشند بگویند که اگر چنین نمیکردند بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد داشته باشند هر چند بزیان نیاوند مشرک و کافر می شوند یعنی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی آورند و در زمره مومنان داخل نمی شوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود و تو هر حکم کنی ایشان راضی باشند و از صلاز سخن و حکم تو دلگیر نشوند و گردن نهند حکم ترا کردن نهادن نیکو **نکته** و از منهم اعتقادات مومن آنست که راضی تو تر بقضای الهی و صبر نماید در بلاها **و در حدیث صحیح** ازحضرت امام زین العابدین علیه الصلوات والسلام که صبر نمودن و از حق تعالی راضی بودن سر همه عبادات است هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر کند و خوشنود باشد از حق تعالی در هر چیز که بر سر او آید آنچه محبوب او باشد و خانه مکروه او البته خدا خیر او را دران کند در دنیا و در عقبی **و از حضرت امام جعفر صادق** علیه السلام منقولست که دانا ترین مردم کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی **و ایضاً** در حدیث صحیح ازان حضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیهم السلام که نزد من هیچ چیز و هیچکس حالت تر از بنده مومن نیست و هر چه میبینی او می آورم خیر او در آنست پس میباید که صبر کند بر بلاها من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضای من تا من او را در زمره صدیقان داخل کنم و هر گاه باین عمل نماید عمل خود باز بند بحق تا بچه موجب کرده ام و طاعت خود باز بندام مرا **و ازان حضرت** بطریق صحیح وارد شده است که تعجب دارم از حال مومن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او می آورد خیر او در آن است اگر او را بقراض ببرند خیر او در آنست و اگر پادشاه گیتی خیر او در آنست **و ازان حضرت** منقولست که هر گز سید الانبیای و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم خیر را که واقع شده باشد غیر نمی فرمودند که اگر غیر این بود بهتر می بود **و فرمود** که هر چه خاطر خود را در دنیا بدان راضی نگردانی بقضا هر دعا که بکنی مستجاب نشود بلکه اگر دعا بنکند حق سبحانه و تعالی آنچه خیر او ست نزد او میرساند **چنانکه** در حدیث صحیح ازان حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که رد کند بآنچه محبوب الهی است اعتبار عبادت و صبر و رضا و امثال انها حق سبحانه و تعالی نیز رد کند بآنچه محبوب اوست در دنیا و عقبی و هر که نهاد بحق سبحانه خلاف نبرد حق جل علا او را در نهاد خود دارد و نگذارد که عالم گرفتار خوف و ضرری نماید **و دیگر آنچه** بنده را ضرور است بعد از معرفت الله تعالی اعتقاد داشتن و دانستن آنست که هر چه بر سر ایمان بیان قضا و قدر است و دین بر دو نوع است قضا و قدری و غیر قضا و قدری و کتاب قضا و قدر را مستقل میداند در احمال و توقف دارد

بیان قضا و قدر

را داخل نمیدانند **و اخبار بسیار** در تکفیر اشاعره واقع شده چون ایشان بجبر قایلند و جبر باطل است و تفویض که اختیار محض است این نیز باطل است لیکن واسطه میان هر دو حق است یا آنکه فعل خیر از بنده است و توفیق از خدا تعالی و شر از بنده است و سلب توفیق از خدا تعالی و قبل ازین اشاره بان شده **فصل چهارم** و اینها مقدمه قضا و قدر اند **اخبار بسیار** واقع شده که قضا و قدر عبارت است از علم الهی در آنچه بتعلق بافعال مکلفان دارد و هر چه بنده را دران دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی و مردن و امثال اینها بقضا و حتمی و هیچ بسیار وارد شده است که دران باب غور و تکنید چون معانی دقیق است و فرق میان قضا و امضا دانست که اول حق تعالی می فرماید مرض یا موت را و ممکن است که به تصدقات باخیر ات هر طرف شود بزودی و اگر نکند کار یکه سبب رفع قضا نکند مقدر می شود مرض یا موت و در اینصورت بسیار مشکل است امّا ممکن است و اگر بکند دفع به تضرعات و بصدقات امضا می شود و درین مرتبه باز دراست که مندفع شود و لیکن کمتر از مثل نکته ابتدای بیماری دفع آن بزودی ممکن است بقصد امساک و چون قصد و امساک نکردند و بیماری استکمال نمود مشکل می شود و چون محتضر شد مشکل تر **و اعتقاد ابن بابویه** رحمة الله در قضا و قدر آنست که این عبارت است از علم الهی و علم الهی علت آن فعل می شود **خانچه علم منجم** سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف میشود منجم میداند که می شود و اینمعنی در کتب حق تصریح نموده است خصوصا در کتاب توحید و ما و بلیات بسیار در قضا و قدر و امضا و اراده و مشیت و لیکن از مجموع اخباری که ذکر کرده است ظاهر می شود آنچه بیان + لیکن همین بس است مومن را که لا اجبر و لا تفویض و لیکن امر بین الامرین و حقیقت قضا و قدر را اگر نداند بر او حرجی نیست و ازو نخواهند پرسید که تو اعتقاد ات در قضا و قدر تغیر بسیار واقع می شود و این ضروری دین شیعه است و منع نموده اند ائمه علیهم السلام از انکه بگویند آنچه مقدر شده است خواهد شد نیز اگر بسیاری از امور تغیر می یابد مادامیکه بحد امضا نرسد مثل انکه از بیمار و صحیح بصدقه و توبه بلاها و مرگ مفاجات و طاعون و اجلها نیکه باصطلاح عوام معلق میکویند و غرق و هدم و حرق و پرت شدن و غیره مصایب دفع میشود و چند بلاد بزرگ و عظیم باشد و عمرها کم و زیاده میشود بسبب قطع رحم و صله رحم و فقر و غنی و برعکس می شوند بسبب اعمال خوب و بد و بسیار و جیل است دراین مراتب تلاوت قرآن و خواندن تعقیبات و ادعیه ماثوره و تسبیحات اربعه و اوراد و بازگشت عودن از معاصی و رنجه جهال شیعیان و قاطبه سنیان می کویند که انچه در پیشانی بنی ادم نوشته اند میشود و برعکس و تمام غلط و محض ارتداد و زندقه است و خلاف اجماع شیعه است و اگر چنین بنا شد باز جبر لازم می آید و کافر در پیشانی او که نوشته باشند اخر چرا مسلمان میشود و بسیاری میبینم که غنی فقیر می شود و بیمار صحیح می شود و انانکه ایمان ضعیف دارند مرتد می شوند و فاسق صالح نشود **و ایضاً** عوام الناس این را میگویند که شقی می شود و خواهد بر معنی انرا نفهمیده اند که چه میگویند و در بسیار بقول بسیار است که انچه خدا خواهد می شود کدام بیت و انچه نخواهد نمی شود و مویدا نیست حدیثی که **خاصه و عامه** روایت کرده اند که

بیضه از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و گفت یا امیر المومنین خبرده مرا که این سفر

کردیم بواسطه اهل شام که ان نفر صفین رست ایا بقضا و قدر الهی بود انحضرت فرمود نه بلی الشیخ و الله که بر بلندی یا بالا رفتیم و
بر نشیبی بزیر نرفتیم مگر انکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق تعالی مزد ما را بدهد و چون مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم
و استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند حضرت فرمودند که چنین مگو شیخ تو گمان کردی که قضا ئیست لازم و قدر الست
واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر فایده نداشته باشد وعده و وعید الهی و کسیکه بد کند
او را ملامت نتوان کرد و کسیکه خوب کند او را مدح نتوان کرد دیگر این امت ابلیس از کار اولی خواهد بود بعلامت و دیگر کارها اولی خواهد
بود بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمان و گفتگوی قدریه این امت ابلیس شیخ حق سبحانه و تعالی
اختیاری داد بنده را و تکلیف نمود و نهی کرد و تحذیر فرمود باندک عبادتی ثواب بسیار میدهد و بگناهان نگرفته است
که بی اختیار عصیان او بکند یا بی اختیار اطاعت او بکند و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو هست باطل نیافریده
است این گمان آن جماعتیست که کافرند پس دلیل اول از برای انجماعت آنست که کافرنده اند پس شیخ مرتبه خوارست و در نهری
چند در مدح انحضرت خوانند و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در اخوان نقل کرده است که شیخ گفت
یا امیر المومنین پس قضا و قدر کدام است که ما را هر جا بر بلندی و پستی بر فتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمودند ای ان امر و حکم ایست
که فرموده بوده که ما بایمان جهاد کردیم یعنی بقضای فرموده است و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی پروردگار تو
حکم فرموده است که عبادت مکنید مگر او را و انتم الحدیث و این مثل مشهور است میان عوام الناس که میگویند خدا چشم بنده
بنده داده و چاه هم داده است و خبر کرده است که بچاه نیفتند پس اگر بچاه افتد خدا را چه تقصیر باشد و علم در اینجا سبب
علت افتادن در چاه نیست و دیگر از جمله متمم معرفت باری تعالی دانست که مومن اعتقاد کند که حقتعالی هدایت فرموده است
ببعادت ابدی و ببدلالت راه حق سر تراز ساخته بنی آدم را و مثل حشرات الارض و سایر حیوانات رها نه کرده که هر چه خواهند
بکنند و کردند و نیک و بد را تمیز نکنند پس سعادت و شقاوت و راه کفر و ایمان و بدی و خوبی و طاعت و معصیت و امر و نهی و
بشارت و انذار و ثواب و عقاب را بایشان نخود بمارشاد و هدایت و خبر انبیای عظام و اولیای کرام و ایشانرا آزمایش فرمود
و اختیار داد که از این دو راه هر کدام راه که خواهند بروند بدلیل ایه کریمه اما هدیناه السبیل اما شاکرا و اما
کفورا و دیگر آیه کریمه وهدیناه النجدین بلکه اهتمام بسیار فرموده است در اطاعت و فرمان بردار
و ایمان و ترک استکبار و کفر و چون هدایت از جمله الطاف الهی است علمای امامیه و بزرگان شیعه بلکه جمهور مومنان این را واجب
میدانند بر حق تعالی چون نیز دیک ساز دلازم است که بفرماید والا نقض الهی بفعل نخواهد آمد و ایجاب خلق
عبث و بیفایده خواهد بود پس ایشانرا بوساطت مرشد کامل که انبیا و رسل و ائمه و جانشینان سایر پیغمبران راه نمایی بخلق
و همچنین دست بدعا با علمای و پیشوایان دین که خلیفه های ائمه علیه الصلوة و السلام اند بصراط مستقیم حق و هدایت دلالت

فرموده تا از ورطه ضلالت و غوایت بنجات یابند و دیشانرا امر بخوبیها فرموده و دوران صله و انفاقات و مثوبات مقرر فرموده و
تحذیر نهی از بدیها نموده و در مقابل ان خواری و عذابها تعیین کرده تا مثل کوران و جبرانیان نباشند و او را بشناسند و از
بتوانند از عذاب الیم جهنم و دشمنان تو ندیا خاصان درگاه او و بسبب حق معرفت و معرفت او راه یابند و معامله از مانند گمان با
ایشان کرده و اگر میخواست همه کس را مومن می افرید چنانچه فرموده است وَلَوْ شَاءَ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا
یعنی اگر حق سبحانه تعالی میخواست بجبر بندگان را بر ایت نماید میتوانست کرد که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است
که باختیار خود حق را اختیار نمایند تا معنی مطیع بعمل آید و مستحق ثواب شوند و اخیار معصیت نمایند تا مستحق عقاب شوند و ازین
منوط و مربوط بعقل کرد انیدند که تمیز بتواند میان هدایت بضلالت و حق و باطل و کامل کرد انیدند مکلف را بعقل پس مجنون و طفل را
تکلیف نفرمود که قابلیت خطاب و فهم تکلیف ندا شتند و مراد از عقل عقلی است که مدار تکلیف بر انست و غالب اوقات قریب
به بلوغ عاقل می شود و پاره از ان بتجربه و ریاضت می شود بیشترش بتحصیل علم با عمل ریاضی می شود که مرتبه روح مقدس می شود و در مرتبه
ارواح الهی فایز میگردد و میان حقایق اشیا را کماهی ادراک می تواند کرد و این عقل النبی است که افریننده عقل در رام الرایس
او می جایی داده و اکثر علما بر انند که عقل نفس ناطقه است یا مرانب نفس است یا جوهریست مجرد نمیزله و زیر نفس است و دل
بحسب مرتبتی که دارد باسامی ان مختلف می شود و روح نیز بسبب ان کامل می شود و انواع مراتب هر چهار است اما در مرتبه
اول از اعقل هیولانی می مانند و ان مرتبه قابلیت محض رست که هیچ کمال علمی او را بان فعل نگردیده و عقل هیولانی که
قبل از بلوغ دارد محض قابلیت است و بعد از ان عقل بالملکه است بتدریج بسبب تحالات عقل مستفاد می شود و بعد از ان عقل
بالفعل رست و همچنین اول مراتب عقل در عقل نفس رست اما مرتبه اول حالتی است که چنین را می مانند در ابتدای تعلق نفس با و
که از جمیع معقولات خالی است و مستعد حصول انهایست و این مرتبه را بانفس ناطقه را در این مرتبه عقل هیولانی می نامند مرتبه دویم انست
که تصورات و تصدیقات بدیهه او را حاصل شود و بفکر با تجدس از بدیهات به نظریات منتقل شود و این مرتبه را بانفس را در این مرتبه
عقل بالملکه می نامند مرتبه سیوم انست که معقولات نظریه برای او حاصل شود اما همگی مستحضر نباشند و چون خواهد انهارا حاضر
تواند کرد و این مرتبه را بانفس را در این مرتبه عقل بالفعل می گویند مرتبه چهارم انست که معقولات همه نزد او حاضر می باشند و او
اتصالی بجبادی عالیه و الواح سماویه پیدا کرده باشند که مطالعه امور را از انجا تواند کرد و این مرتبه را بانفس را در چهار مرتبه عقل
مستفاد و قوت قدسیه می گویند و بعضی ایه کریمه نُودًا هُدًا یَاکَادُ بنها یعنی دلم شکسته نار با این مرتبه تفسیر کرده اند
و بعضی روایات نیز باین وارد است و جمعی تائید بروح القدس را باین معنی تاویل کرده اند و این مرتبه مخصوص انبیاست
و اوصیا رست صلوات الله علیهم اجمعین و قوت قدسیه نیز بچهار قسم منقسم می شود در عقل اول انست که ظاهر خود را بمتابعت شریعت
حقه و آداب و سنن مصطفویه از نماز و روزه و غیرانها پاکیزه گرداند دویم انکه باطن خود را از اخلاق رذیله و ملکات دنیه

وتوبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگری ترک توبه از کبیره و باز کبیره است چون بدقیقه دوم میرسد چهار کبیره می‌شود
وچون بدقیقه سوم میرسد هشت کبیره می‌شود وچون بدقیقه چهارم میرسد شانزده کبیره می‌شود و در دقیقه پنجم سی و دو کبیره
می‌شود و در دقیقه ششم شصت و چهار کبیره می‌شود و علی هذا القیاس مضاعف می‌شود چون یک شبانه روز بگذرد لی آخر الامر
از عدد در ک دهقان و ریگ بیابانان و موج دریاها و ستارگان آسمان بیشتر می‌شود بلکه اگر ما بین آسمانها و زمین ها
پر از ریگ روان باشد در شبانه روزی آن مضاعف میشود و اگر کسی خواهد حساب گناهان همه روز خود بکند نمی تواند کرد
وفتیکه در مضاعف ماند بغیر از حق کسی که دیگر حساب نمی داند و ای صد وای اگر حساب این نیست و لکن نیکه بشمار
آن نمی تواند کامل است فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ یعنی الحمد لله خدا بفضل خود مبدل میسازد
بدیهای ایشان را به نیکی ها ما بین معنی که از آنها محال این نیکان گناهان غیر متناهی محو می‌شود و بعوض هر گناه اضعاف آن از حسنات
نوشته میشود خصوصاً جمیع که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه برای اینجماعت باعتبار هر نفس غیر متناهی از حسنات
نوشته میشود و حساب نعمتهای الهی بر بندگان با ضعاف مضاعف این بیشتر است لهذا حق سبحانه تعالی فرموده است
وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ یعنی اگر خواهید که در
مقام تعداد نعمت الهی در آئید احصای او نمیتوانید کردن بدرستیکه آدمی بسیار ستم کننده است بر نفس خود که شکر
جنین معبود بیرا بجا نمی آورد و کفران بسیار می‌کند و با ضعاف مضاعف که در و بسیار کافر نعمت است که هر چند با او
احسان میکنم نمی فهمد اگر فهمیدن نعمت است بدیگران نسبت میدهد و اگر نسبت بخود میدهد در برابر انها مخالفت و کفران می
میکند **بیان ابدک الله تعالی** که هر کس از هر نوع ایشان که از پیدا و عدم بصحرای وجود آمده بغیر از اینها و اوصاف و غیبه هدایی
و ملایکه مقربین صلوات الله علیهم اجمعین میان خود و خدا کناه کار اند و البته از ایشان عمل ناشایسته سر زده است که مقصر
و مجرم اند بنابراین درگاه احدیت و محرمان بارگاه صمدیت با وجود عصمت و تقدس ذات خود را در معرض گناهکاران
و خطاییه کاران در آورده اند تنبیهاً للقوم **و از اکثر احادیث** و ادعیه ماثوره کلام اهلبیت رسالت صلوات الله علیهم ظاهر است
بارگاه ایشان خفه بصاحب گناه در اند پس بهتر این که حال ما را نفهمیم چون زشت **ریائی** نا کرده گناه در جهان کریه تر بکوش و زشت
که نه نگرد چون زشت بکوش من بد کنم و تو بد مکافات دهی ش پس فرق میان فرو تو چیست بکوش و جناب قدس الهی با بهترین رحمت
خود را گشاده است بر بندگان بی حاجب و دربان و ساحت درگاه انابت و بازگشت را وسعت عظیم داده است که از ابتدای
تکلیف تا وقتی که جان بحلقوم برسد و معامله امور آخرت مشاهده گشته باز گشت می توان کرد و از ایشان مجوز است بخوبیکه قلم
عفو بر جرایم عصیان گناهکاران میکشد و چون مردن امریست لازم بر همه افراد ذی حیوة حضوصاً انسان بمقتضای
كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس باید که از گناهان خفه نادم و پشیمان گشته رو بدرگاه پروردگار خود آورد من بعد مرتکب
صغایر و کبایر و مناهی و معاصی نگردد و آنچه گرده امرزش خواهد بلکه فرض عین است بر هر دو زن و از جمله واجبات
فوریه است تا دران نشاءه در سلک سالکان راه حقیقت و شایسته گان و نیکان در آید **و در حدیث** صحیح وارد است

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ گناه هر چند که بزرگ است کرم الهی عظیم تر است باید که مایوس نشوند و از
گناه بسیار است **و ابن عباس** گفته که تعداد گناه به هفتصد میرسد و گناهان بر دو قسم اند صغیره و کبیره **اما نزد فقیر** هم کبیره است
چون گناه نافرمانی و خلاف رضای الهی است نهایت انکه چون بعضی از گناهان نزدیک است نسبت به بعضی مثل کشتن آدمی و
زخم زدن و زنا کردن و بوسیدن پس قدری از گناهان را در مقام تعداد در می آورم تا مومنان متذکر و آگاه و از خواب غفلت
بیدار شوند و زود دست باز کشت نمایند عَصَمَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ مِنَ الْخَطَأِ وَالْعِصْيَانِ وَهَدَانَا اللَّهُ مِنَ الضَّلَالِ
وَالطُّغْيَانِ وَحَفِظَنَا اللَّهُ مِنْ وَسَاوِسِ الشَّيْطَانِ بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ أُمَنَاءِ الرَّحْمَانِ بدانکه اعظم گناهان
ترک است بخداوند عالمیان و آن بر دو قسم است جلی و خفی **و جلی** عبارت است از پرستیدن اصنام و بتان از سنگ و طلا و
چوب و انها را واسطه و شفیع میان خدا و خلق دانستن و دیدن عبادت آتش را مثل آفتاب و ماه و ستارگان و عناصر اربعه و
درختان و دیگر بعضی از ائمه علیهم الصلوة والسلام را بسر خدا دانستن و عزیر و عیسی را بسر خدا دانستن و عیسی و مریم را علیهم السلام
را تثلیث گفتن و دیگر آنانکه ارواح بشر را دعوی خدایی کنند و پرستیدن خلق آنها را و یا باتحاد و حلول قایل شوند مثل مجوس
پرستیدن گاو و گوسفند و گرگس و سایر حیوانات و دغدغه عظیم می‌شود در دانستن آدمی حیوانات را نه بعنوان پرستیدن
که باصطلاح اجامره و اوباش گناه در دانستن و وقاحت دانستن اکثر حیوانات را برای جنگ عشق بازی میکوشند زیرا که
در حدیث معتبر وارد شده است که اگر در دنیا سگ را دوست داشته باشی حق تعالی ترا با آن محشور گرداند و احیاناً عظیم
میرود از کبوتر پرانی و خروس و گاو و گوسفند جنگ و گرگ دوانی و امثال اینها که بر سر انها مفسده های عظیم میکنند و خونها
واقع میشود و کره های مرغ بند و جغبا و همان دارم که عشق بازی بانان و بیران مردم کردن بترک انجامد مثل اعتقاد بعض
از جهال صوفیه که از مجاز بحقیقت می‌کوشند میرود در عاشقی بازنان و بیران و خوبرویان که در ان صنع الهی را حمی بینند
و تفکر در خلقت او می‌کنند و خیالهای فاسده در خاطر ایشان می گذرد بلکه اولی و احوط ترک است هر گاه در بند
که به مهالک معصیت می افتند **و استاد فقیر** رحمه الله می فرمودند که آنانکه ملاحظه مصنوعات الهی میکنند در حیوان و نبات و بیان
پس دروغ میکویند چرا که در خلقت بدرویان و مشوهان و معیوبان ملاحظه نمی کنند و در آنانکه ناقص الخلقه از ابدالخلقه
متفکر نمی شوند چرا انتر و پشه و فیل و سیاه و حبشی را نمی بینند که غرایب صنعت در او بیشتر بکار رفته **و علی هذا القیاس**
و ترک خفی عبارت است از ریا و خود نمائی کردن و عبادت کردن که مردم او را خوب دانند و عمل خفه بمردمان ننمایند و یا
کاری کنند و چیزاتی نمایند و صدقه دهند و انعامی بخشند و صله کنند از برای اعتبار مردمان اظهار کنند که ما فلان کار را
کردیم و یا منت بکذارند بر کسانیکه صدقه و چیز با ایشان میدهند و از انواع ریا بیشتر باین و یا بدین
بعبادت و کارهای خوب خفه و یا بانتفاعت مغرور شدن و از اقسام ریا سمع است که عملهای خوب خفه بمردمان بنمایند
میکویند که شیخ نماز را بسیار دراز میکند و در او طاری می نماید یا در رجب بسیار مجاهده می نماید یا قرآنرا با هنگ و نغمه و مقام مثل قاریان
و یا عمله موتی میخوانند که مردم بشنوند بکویند که فلان شیخ خوب میخواند و از اقسام ترک بلکه تا لی کفر است و یا بزرگی و عظمت خدا در دلی

خدا منازعه کردن و با خدا خود را نزدیک داشتن تجبر و تکبر است که اکثر از ذلال اتاس و سفله و خوان این صفات دارا مانده و بر خود حیی نمی‌بالند
وحی نمازند و فخر و مباهات میکنند باصل مال النسب و یا مال و جاه و منصب و حکومت و ریاست و زیادتی کردنست بر مردمان بجور زور
و قوت قبیله و خدم و حشم و یا بزور و لشت خود سرفرازی نمودن و تکبر و غرور و یا دبروت بر خود قرار دادن و ملکه خود کردنست
و همچنین التفات بفقرا و صله رحم بجا نیاوردن و خواب سلام ندادن و خود را از همه کس دانستن است اینها همه صفت ابلیس ملعون
که در اول استکبار کرد لاجرم ایشان نیز متابعت مولای خود مینمایند و میروند بجائی که او خواهد رفت و از مهمات است که
از راه فخر و مباهات بگویند که ما پسر فلانیم مثل من کیست در عالم و ما به از فلان کسیم و چرا مار امیرزاده فلان اقا حمار کفشده و تلیف
ما را چرا کم نوشته اید و فلان کس در عرصه ان نیست که هم سر من باشد و یا مثل من باشد و جد من فلان کیدی یا لودومن از و فهیده تم
و در استقلال چنان باشند که اگر بیچاره را بر ابر او بر ند زیره بکتاف نیفتد و در محاورات خشم بر هم نهند و خوف رنند و در همه مقام برای
خود را مانند در عون و نمرود شمارند و در راه رفتن خرامند و نازند [illegible] برایشان وارد شده و زهره چمیدان نمی‌نهد
کس را شایسته نبیند دیگر از کبر و تخوت استیلا و غلبه است و ستم کردن بر ضعیفان و بیچاره گان و کرفتن مالهای ایشان بعنف و تعدی و غصب مال
مردم خوردن بحیله و بهانه باقی و معاملات و اجارات حرام با قوات و املاکات و خانهای ایشان را مصروف نمودن و یا بدون بهانه تباهی
کردن اموال مسلمانان بهر نحو که باشد و از انکه زیادتی کند و غارت نماید خانهای راه و اسیر محض زنان و فرزندان مسلمانان و بیقید بندی در
اوردن ایشان بهر نحو که باشد و یا بطن کافر و یا در ظاهر خود را خوب بدیدن نمایند و در
باطن متصف بصفات بدی ذمیمه و مملو از عیوب باشند و یا مجدد و منعالمان ملی نشوند و یا قائل به طبیعت و دهریه نشوند و یا انحطاط دکنند و یا تغیر
کوادک و طبیعت بغیر موثر و دیگر از اکثر ها قتل است که یقه با طل نکنند و حواه عقول مومن باشد و خواه کافر حربی و خواه ذمی و خواه زن
و خواه مرد و خواه بالغ و خواه مجنون و خواه عوام باشد و خواه از فرق و خواه بنده و خواه طفل چنین که در رحم باشند و روح در دمیده باشند
دردیی است که در نزاع لفظ دفنه باقی باشند یا داخل در بیضه اسلام باشند و اقسام قتل بقدری بیان میکنند
اول انکه کسی را خفه کند و یا دوای بکند که بیمار لحظه بلحظه در حواه بفرماید کسی که ظلما را بکشن و یا بسحر و افسون و نیرنجات دیوها
و مناظر نفس یا بکشند و یا کسی را در آب یا آتش اندازد و یا از بلندی و در چنین و در آبه بزیر اندازد و یا نعره زند و کسی در خواب یا بیدار باشد
و بسکنه بمیرد یا کسی را بمیرساند که او بمیرد یا عمدت و الکد و سیلی کسی را بکشد و یا بر کسی زخم زند و بعد از مدتی ان مرد مان بمیرد یا طفل و بچگان
کسی نفس هلاک یا کسی را بزهر و غائی دیگر بکشد و یا کسی را بجاه اندازد و یا چاه در سر راه کسی بکند و شخص در ان افتد و بمیرد و یا در ابغیر
در ان چاه اندازند و یا بزهر و غائی اهمالی و سم عمر کسی کند و او بمیرد یا کسی را شتر و شیر یا لگد یا کرگ و غیره جانوران درنده اندازد و یا این
جانوران را بر سر راه بدو ان شخص را بکشند و یا مار و عقرب و غیره موذیات را بر انسانی بمارد و او را بکشند و یا بمیند از در درون
خانه انیکس و او را بزنند و یا انیکه در میان خانه و سر اه رد بندد و او را بکشند و کسی را بر بندد و در رخنه بر سر او را بکشند و یا از بام کسی
بزیر اندازد و دیگری شمشیر یا لنک بزنند و بکشند و یا از عقب کسی بیرحمه و او در چاهی یا در آتشی افتد و یا در چنگل سباعی در اید و او را
بکشد و یا کسی را کتک بدارد و دیگری او را بکشد و یا امر کند بطفلی یا دیوانه که فلان کس را بکشید و بقتل حواه از آدمی باشد و حواه بنده و حواه طفل
و حواه مجنون و یا کسی را امر کند بحیوش طبیعی یا جدیا بحویف که خفه بکش و او خفه کند و یا مامور خود را طفل یا بنده و خطا بکند و حواه آزاد و یا کسی

یا کسی امر کند که مرا بکش و او را بکشند و یا بمیرد بزهری و ضاحی یا سنهادت دهد بزهر بجیله و فریب و یا باعث فشه نفوذ کسی شده نفوس هلاک را دت و یا موضع
دیگر بر بندی حاجی و بعد از مدتی یا فوراً شخص بمیرد و یا کسی را بر سر راه بگذارد و او بمیرد خواه بحربه و خواه بصورت و خواه بهلند بقسمی که او مان نوت
و یا همه بمیرد یا به مجد یا اسب و سایر دابه را بدوانند و بر کسی حمله و تکسی بمیرد یا انگه از بام بیفتد و یا مجد اسبند از دو کسی را بکشند و یا ان و فرزند
را بدزدند و بهمت بکشند یا دو دستی کسی را بکشند و یا بغلط و اشتباه کسی را بکشند و یا بخطا کسی را بکشند و یا اضی بقتل نفس محترمی شوند و یا آلت
و ضاحی بکسی دهند و فانی یا فنی را بکشند و یا کسی بفرجیه و الکد کسی را بکشند و یا در خواب بغلط کسی را بکشند و یا دابه و متاع او کسی را بکشند
و یا متاع یا زن مخفی یا دیاری او را بکشند یا بواسطه یا بیرا کنند و او را بکشند و یا از بسر کسی زنند و او بمیرد و یا والدین و فرزندان خود را بکشند
اگرچه کافر باشند و بدمذهب باشند و یا بجاری را بدو اندازند و یا حمله بر کسی کند و او کریزد و بر دیگری خورده و فانی را بکشند و یا کسی را از اعتماد
سیروش بر دو نسب و وزیر بعنوان رفاقت و دیگر او را بکشند و یا لیتان در دهن طفل گذارد و طفل بمیرد و یا مسجدی یا بنا و یا کنی نصب
کند و بیفتد و بر کسی خورده و تلف نفوذ یا بر ان کسی خورده و بمیرد و یا مسجد او کسی را بکشند و یا معلم طفل بعیا یا بغی را بشناغرق بکند و یا
منجنیق بجای بندد و سنگ ان بر دیگری خورد و یا بغلط غیر و سنگ دست و انداختن چوب بسیار را کسی را تلف کند و یا دیوار خانه یا ملک یا متاع او بیفتد
و بر دیگری خورده و منهدم نفوذ و یا کش و ابر ملک یا در خانه کسی انداز دو صاحب خانه و ملک بمیرند و یا غرق کنوند و یا منهدم کنوند و یا در ملک
خود انش کند و شیخ یا گاه بلوند و یا تخفی را از تنه در کوه یا در چاه یا حفری کند و او بمیرد و یا علم و اطفال را به تادیب بکشند و یا اسب را
بدوانند و اطفال ان بر کی خورده و اگر کسی را بغض
دیگری را بکشند و یا بگشت بکاریت دختر را به بر دو بمیرد و یا زنی را بزنند و طفل او سقط نفوذ و یا کاری کند و طفل را سقط کند و یا
سقط طفل که از عوام باشد و یا غیر اسکلین بعمد آبر دارد و طفل سقط نفوذ و یا کاری برای کشتن کسی بکند و یا چاره تعلیم کسند
برای کشتن شخص و یا امر بکشتن کسی کند بنوشته و نشانه و پیغام و یا به بندگه کسی را بکشند و اعانت بکند در خلاصی ان و یا بغیر
ان و یا بغیر محصه کسی نفس محترمی را بکشند یا بند و عایر بکشتن کسی و یا اراده نماید و دیگر او را بکشند و یا کاری کند و حربی ذمی را بقتل
یا بغیر ان و کسی کشته نفوذ و یا دابت و حیوانات او موذی باشند و کسی را بکشند و این قبیل است خود را کشتن به ترک یا آلات قصاص
و یا خفه کند و یا در آسته افراط کند در خوردن طعام یا شراب و حیضه نفوذ و بمیرد و یا کاری کند کلا و او را بکشند و یا عمدت قتل خود نفوذ
یا بعنوان زنا کردن و لواط او را بکشند و یا بعنوان عفت و تعدی و حکم کسی کار ذمی یا نجانه و ملک کسی یا بی نجم داخل نفوذ و او را
بکشند و یا کسی و حیوان را بفرماید که بکشند و این جانوران مردمان را بکشند یا کسی را در حبس و قید نگاهدارد تا
کرسنگی و تشنگی بمیرند یا آب و نوشه و مرکب کسی را متصرف نشود یا نخورد کند یا بوسید او و بمیرد و یا کسی را در قلعه شهر بندی یا بیابانی
و یا در کوهی محاصره کند تا از عطش و کرسنگی و سرما و کرما بمیرد و یا از عقب کسی بدود و او خوف در چاه اندازد و یا در آب او زهر
اندازد و یا مخدر اطعمه کسی را زد و یا دیگری کریزنده بکشند و یا در میان کریزنده هلاک شوند و یا از بعقوبت خود بمیرد و شکنجه و سرما و کرما

کتابخانه [illegible]

وهدمتانه کردن وجه التزام وترجمان کردن ودرلحوم کردن مساویست خواه از مسلمان بگیرد وخواه از ذمی وحربی وتجاری وخواه بانشان بیرد
واگر بهند وکافر حربی نیز همین حکم دارد ولحوم درمیان زن وشوهر وپدر وفرزند واولاد وعلف نمی باشند واگر ازکافر حربی بگیرند ومملوک ندارد ودیگر
ازگناهان خوردن نزر البست ودبگ وجوزه وکشیدن چپس واگر اینها را داخل حلوا ولدت وشیاف کنند یا بخوشانند این حکم دارد وپنجبن المثقال
شیره انگور که بجوشاند تمثل نزر است خواه باخار بخواهد باشد برگاه ثلثان کم شده باشد واگر مبلی ازان درچشم کشند حق تعالی ازان درچشم
درچشم او میکشد ودر حکم مساویست شراب انگور وبندقه وعسل ونبیذ وبوزه چواورزن وزرت وبربخ وهرمایه بالاصالة مسکر وهرام چنانکه
ویسپها وگیاه ها که مست آورد ودرکنامه مساویست خلطان عرق وشراب وعرق خرما وعرق شکر وعرق مکاب وعرق کوشت برچند مجدد
باشن بخوشانند وخوردن بنگ سفیدها وحبهای مسکر واین قبیل است اکل سخت واکل میته ومسک وخوک اختیار گو خوردن نان نوخورد
امثال ان وبلغم وخون همه حیوان ماکول اللحم وغیران وخوردن حیوانات غیر ماکول وموذیات را بعنوان ایاحت مباد ودوبجره وهرنگ از
مسکرات بعنوان چشیدن وخوردن وبعضی از ادلت واحنا کو لعقد وبزوکاو وشتر مثل حیوانیکه حلال اند خوردن کونت ان ن
مثل زهره وسپرز وپی وحرام مغز ودنبل واو وداج وقول دان وبچه دان وذکر وخصیه ولبنیم وشحم وشاخ وخوردن بی اذن مردم از حیوانهای
انسان سوای بچه مستثنی است وازدکاکین وزلاعت وبخلستان مگر بضرورت وصدمن وهرطعام که بسنبه دان باشد وصاحبش متهم بفروش وچیزی خوردن
بانزار خطر ودر مجلس نزار است وروزه خوردن درماه مبارک رمضان بدون عذر شرعی یا تجویز نمودن حلیکه حاذق اکثریه کافر میشوند وازطعامهای
ودرازی وتجسس وخوردن طعوم وتزارید وداوانیکه دران حرام باشد یا علم بان وطعامهایکه قیمت ان داده نشده باشد ازراه داری وعشاری وتمغاجی
وداروغگی واجرت همه وسوق وخراج زیاده ازرعایا گرفتن واز طعامهایکه مضیف انزا الظلمه باشند واز خوردن درظروف طلاولقره خالصا
نعل کوب وبوشیدن لباس ابریشم محض وطلاولقره خالص اما درلقوه که بابریشم وبسنبه باشد جایز است واز خوردن حیوانات مرده وبیرت عیشه
بانند ودرآب غرق شده وانچه راخفه کرده باشند واز ماهیی که خفه بمرده ویا انراذبح نمانید وبا بسم وزهر کشند وبیم خوفه سباع ودرندگان
وانچه بدباز ودگ کشته باشند وهرحیوانیکه بشمیر وآلات دیگر زخم اورا جدا بابا کرده باشند وانچه از گوسفند زنده وهرحلال گوشت جدا کرده
مثل انکه شمیر زنند وقدری ازان جدا شود هرحیوانی که بدون تذکیه ذبح مرغان شکاری کشته باشند وهرآب کم از کر وبخس وهرطعامی ومتراعی دیگر
وروغن وشراب وسرکه وعرق وکلاب ودرد که دران توشی یا حیوانی دیگر مرده باشند وبخس نشاء ازینها بخورند وبیانامند وخوردن ازدنبه وپیه
درحیوان ماکول اللحم مرده را وروغن کرفته باشند ویا ناپی ومیوه که درمیان نجاست افتاده باشد وآب نکشیده باشند بخوشه وخوردن کونت بنگ و
خوک وپوشیدن پوستهاریشان وخوردن صید وحرم درحالت احرام ومحدبودن ودیگر ازگناهان قمار بازیست وهرگرو باختی مکر مترا
وپیه ماهی نه مثل تیراندازیها وگرو بندیها که الحال قمار بازان به بهانه تیراندازی میکنند وحیی برند گرو بندی وگرو بندی
درادب وشرحلالست موافق انچه شارع فرموده است وقمار بازی اطفال باگردکان وقاب بعین حکم دارد ودرتحت قمار است
گرو بستن بسنبه مرغان که دراصطلاح لوطیان جناق میکویند مثل انست خربزه وهندوانه بریدن وسنگ کنیده غلطانیدن
وبه راه بردن وفرین وطعام را بقدر معینی خوردن وگرو دربچه اینها بستن وگرو بستن کم فلان مسافت راه را بدوم یا بقدر یا
بدوش برداریم ویا سنگ بفلان مکان بیندازم ویا فلان کار را بکنم ویا بفلان مکان تاریک درشب بروم شهادت دروغی بکویم وبدیکران
بخوانم ویا فلان فلان خوبتر ناوهندوانه را قطعه درشت ببرم واین بدتر ساختن آلات قمار است واجرت کردن ازآلات قمار

یا زین قمارخانه وعمله قمارخانه وضابط حاصل قمارخانه یا مستاجر وجوبات سلطان زندان ازمنافع قمار واعانت ورعایت
قمار بازان بمنعوان ومردم را به قمار بازی داشتن وقرض دادن بقمار بازان ازبرای قمار بعنوان قمار مال مردمان خوردن و
بسلام کردن به قمار بازان وازطعام اوخوردن ودیگر ازگناهان درزدی وسرقه است بموجب این کریمه انما الصدقات والمتارقة و
فاقطعوا ایدیهما وکیسه بر وبنیش قبر کردن وکفن دزدی وبطراوی وعیاری مال مردم را ربودن وحیلهای باطل
خوانده بعلانیه وخواه بنهان وفلانی کری کردن وغش ومدرز وزرائیان ومعادن وغیره کردن وکم زدن عیار از متعارف
وخوج کردن زری که از ضرب وسکه باشد بعوض نقره وآب دادن وتغییر کردن وروغن وروب وکرکه را جفته کردن وخوج کردن
اجناس را بجنس پست تر از خود بفروختن وخریدن بچه حرام باشد موافق شرع مثل آلات دزدین از کمند وغیره وآلات ساز
وغیره واین قبیل است بشتردم را دزدیدن وخوردن وضو ساختن وغسل کردن یا در ملک باغ خفه کردن ودراورد
ومان خاک وریگ وغیره داخل کردن وخیار وخربزه وکندم وجو وغیره دزدیدن ودیگر ازگناهان وحکام را
وصاحب ان ملعونست واحکام عبارت ازان ست که کندم وجو وغلات اربعه وسایر جوبات را انبار کنند به نیت کران فروختن
خواه بخرند وخواه نرملک خود بردارند ونگهدارند وحبس کنند واین ملعون ترکیست که درسال قحط غلات خواه بحلمان وخواه فراوان
دیگران فروختن اجناس واین جهت وقیمت زیاده ازنرخ کوفتن بدون سبب وفزودن نرخ وقلب یا خرج کردن بوض رایج وکم کردن
برداشتن نقطه وانچه را بیاندازد درهم ودینار وجناس وبیاس وکمتر ازدرهم والبعض حلال مدانند وحرامست طلب وکرایی کردن
وکیف مخفی اکرضبن بکند روسیاه است دردنیا ودرعقبی واین قبیل است قرض کردن ودرمصرف وجوه خرج وحرف کردن وبس ندادن
واکذار امانت وحقوق مردم مخفی وخیانت ودایع مردمان کردن وساختن معاملت دروغ وبسنام ونوشته جات واز مردم
چیزی اکرختن به بهانه عوارض وچیزها کردن وبس ندادن ومال درزدی خریدن واجرت کرختن بجهت تزویرات وحیلها وشهادت دروغ
وجعل خود شاهد درفعاوی واجرت دادن باشان برای ادای شهادت هرچند حق باشد واجرت کرختن ازو اجبات متروک
نماز وغسل دادن وقبر کندن وتلقین ودرحضر قبر بعضی ناقل کرده اند ودیگر نوبت وجدید کردن مالهای مردم وتضیع مخفون
وفروختن غارتهای مسلمانان واولاد مسلمان وزنان وقرزندان ایشان ودزدیدن اولاد اهل ذمه وهرچی که درمان باشد واز
منهم زینت دزدی نوراح وقطع مخفون وبرکردن راه های قافله ومجور مسلمانان وچاه های آب راه وبیابان های برکردن واجبار
حیوانات زنده کشته ومرده دران جا انداختن ومجانات بخیتن درآب انها وقاذورات که کسی آب نتواند خورد ومانع
آوردن غلات ومتاعها کسان وکوفتن زراعات وباغات وعمارات مسلمانان راوفرونکردن بناها وبرین انکار راه ومستاجر
وجوبات بیکاهای بستن مکر انچه حلال باشد از رعایا یا اینکه املاک خاصه پادشاه بود واین حکم دارد الحرا املاکیکه رابادشاه
وعده داری تولیت یابند واین پادشاه باشد صاحبان میراث راستوفی نشده باشد ویا انکه دیگران تولیت بود ورسد پشتر کانند

دربیان کسانیکه لواطه وغیره

ودیگر از کناهان لواطه است وان ایقاب نمودن خنثی است به اتمام ان در دبر مردی یا پسر خواه مفعول مومن باشد وخواه کافر وخواه تسع وخواه غلام زر خرید یا دیگران وخواه ان غلام را اسیر کفه باشند وخواه مفعول راضی باشد وخواه مجبور وخواه بالغ وخواه ازاد وخواه بنده وخواه مجنون وخواه خصی ومجبوب وخواه زن وخواه دختر یکانه باشد **واین شق اخیر را بعضی داخل زنا کرده اند** خواه در خواب وخواه در بیداری وخواه مریض وخواه صحیح **ومتمم** است بوسیدن پسران به شهوت وذکر در میان ران ودهن پسران مالیدن ودر بغل خفته خوابانیدن وبرهنه در زیر لحاف لیدن ودست بازی کردن ودست بعورت پسران مالیدن وخوردن ابوت لواط وبردن پسران را بجاها تا دیگران با او لواط کنند ونگاه کردن پسران به شهوت **ودر حدیث است** مَنْ نظر بغلاً مراهقاً بشهوة فکانما فتل علی بن ابی طالب ستین مرة یعنی هرکس که نظر کند به پسر نابالغ به شهوة وخواهش چنانست که نصف مرتبه امیر المومنین علیه الصلوة والسلام را کشته باشند **وداخل دراین است** ممتنا کردن یعنی طلب منی کردن بدست که عبارت از خلیدن زدنست وبیرون اوردن منی بهر نحو که باشد خواه بدست مالیدن وخواه در عقب زنان یا پسران وخواه مانع وخواه ازاد ودر شمار این گناه داخل است وطی کردن بهایم وحیوانات حلال گوشت وحرام گوشت وموضحات ووطی الموت حکم زندگان دارد **ودیگر از گناهان مساحقه است** وان عبارت است از طبقه زدن زنان با یکدیگر خواه باکره باشند وخواه ثیبه وخواه محصنه وخواه غیر محصنه وهمچنین است حال لواط بر هنه در زیر یک لحاف ولی حایل خوابیدن **حدیث** کراللوطی لا امتی **دیگر از گناهان غنا وسرود وخوانندگی است** ودر حدیث است که اغنا استکل الزنا ونواختن سازها ودعب بازی را که از جوب میسازند ومثل طنبور وچنگ وقانون وکمانچه وچهارتار ودوتار وموسیقار ومثال زدنها وزدن نایئی وسرنای ودهل نواختن وسنج زدن وکوس نواختن وکرنا ونفیر وزدن وطبنک ودایره وبقصد غنا دلتک برهم زدن وباکوفتن وسماع ورقص کردن وفرا از نیمه وصوت بسیار بلند وتحریر وتقریر خواندن الا اگه بصوت حزین وحسن بخوانند ودر این حکم مشتاکرده اند خواندن مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله وسلامه علیه وحدی که اعراب بادیه از برای شتران برای میخوانند که راه روند وتوصیه کردن انچه در باب میت حق میگویند ووقف بحق وسبب وخواندن زنان در معامی که اواز مرد ما نزا نشنوانند ومردان اینانرا به بینند وصدایرا نیز انشنوند **وبعضه** جایز میدانند اما فقیر انرا قبول نمیدهد وازین قبیل است رقصیدن مردان وزنان وپسران در مجالس وشقیدو وسنجکی بهون وعود وسنطور وبهانه بازی مکتوف کردن ودستانه سازها وعودار وفروشندها ودلال ان نیز در گناه شریک اند وخواندن اجوت ساز سخت وهمچنین حال کسانیکه مردما نرا به سبب خواندگی مایل به لهو ولعب باطل ومعصیت دیگر کرده اند وبدا تحت خندیدن بقهقهه ونوحه زدن وسرو بارسینه وسینه چاک بدون ضرورت یافقد گریدن واهتراز ملکردن از نجاسات وغیبت بخش وازبول وغایط طهارت نکردن وجنب بدون وباکفش بخش وبانجس داخل شدن وحیض وحایض در مساجد درنگ کردن وتعلیم دادن علم موسیقی ونطریح وسازها وعنا ورقص وساختن تصنیفات مثل بالله بله لی وتعلم نمودن فنون زنا ولواط وراه نمایئی کردن بانواع فسق وفجور معاذ الله منها

ودیگر از کناهان

دربیان کسانیکه خیانت کردن در مال شراکت ومضاربه است

وفروختن وخریدن بتان وصلیبا وتصاویر سایه دار ونرد ونظایر وساختن وبرپا وشناو وخوردن طعام های اهل فسق وفجور وبیجه ایشان مگر بضرورت ودروکالت طرف مخیر علیه را کوفتن برهگاه بناحق باشد وحبس کردن حق مدعی را وبرداشتن ظروف وفروش از اماکن متبرکه ومقابر اولیا الله وبرداشتن سنگ ریزه از مسجد الحرام ومدینه منوره وبلاد بعیده بردن ووقف وخریدن قرآن وکتب وملک باغ ووقف را وبردن فرش مساجد وقرآن وقف را از مساجد وگاه داشتن وبغیر موضع نقل کردن وصرف کردن اثاث وآئینه مسجد را در جای دیگر وفریب دادن مردمان به تعلیم فال وعلم رمل وسحر وکیمیا ونوشتن دعاهای متبرکه برای مهر ومحبت برای زنان ومردان وخبر دادن از غیب وکهانت ودعوای کشف وکرامت نمودن وخیانت کردن در غنایم ودار الحرب کما مر آیا ما باب امام حصه نگرده باشد ودزدیدن اموال اینها خصوصا فرزند خصی مادران وپدران را **ودیگر از گناهان کم دادن کیل وترازو** وزیاده کردن وبا دلال وکیل شریک شدن ومتاع زیون را بقیمت اعلا فروختن وبدسگ دادن اموال مردمان بشرکت دلالان وفقیران دیران وکردان را در خرید وفروخت نقصان رسانیدن وبارچه ریوش وخفت کردن ازو نظر از زیر دست ودرکشیدن وکوتاه کردن ذرایه اهلاک غصبی وفریب دادن غلام وکنیز وفرزندان مردم وبا دزدیدن ایشان وبدراه بردن وازجای بجای بردن ودزدیدن گاو وگوسفند ودابه مردمان را بایستن وپس ندادن **ودیگر از گناهان قذف محصنه است** وهر یکی از زنان مومنات ومردمان مومن بزنان یا لواطی یا مساحقه زنان یا زنان ویدا کلمه یکی بگوید که من زنا کردم یا گوید کون داده یا زنا کردی وامثال این کلمات که دلالت کند بر زنا زنان ولواط خواه بفاعل بودن وخواه بمفعول بودن ویا بگوید پدر تو لف که تو فرزند من نیستی ویا یکی بگوید که ای ولد الزنا یا اگه نه تو از زنا بهم رسیده وبگوید ای فرزند زانی فحش به پدر او داده ویا بگوید ای فرزند زانیه فحش بمادر او داده است **واما** بگفتن دیوث وقرمان یکی فحش نیست اما حکم شرع انست تعزیر می باید بکنند وگفتن حرامزاده هرگاه غیر از مبغیه ولد الزنا در عرف نفهمند فحش است اگر بالفعل در عرف بگویند وهرد شنامی که بسبب تحقیر وسخافت باشد حکم فحش است وگفتن رگ یا احمق یا فاسق یا شارب الخمر یا خاین یا کذاب یا کافر یا زندیق یا مرتد یا فرزند بمومن اینها نیز از این اقسام اند واگر یکی که مادرش کافر باشد یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید که مادر تو زنا کار بوده واز این بدتر است که بزن وفرزند خود زنا کننده ومحبه ولوطی داده وخود لوطی بوده ومادر محبه بگوید اگر چنان نبودم شده ام است در اصفهان که اکثر مردم خوب یکدیگر را بزن وفرزند خود اینها را میگویند وجدد اند بنحویکه میخواهند هریک ازین صفات ثابت کنند بر ایشان وبدلیل به پسران خود یا شاگردان خود میگویند کجا رفته بودی ای وقیف ای مادر محبه کون داده بت ذریر که خواهید بود ای پسر به پدر میگوید بسی ای قرساق هرزه چانه نعوذ بالله من هذه الکلمات وازین بدتر زنائی اند که مادر وخواهر یکدیگر را میکنند ونشانها یکدیگر میدهند که زن ومادر وخواهر وفرزند تو پسر تو فلان جا فلان کار را کرد ومن بازن ومادر وخواهر پسر تو فلان کار را کردم ومیدانم که فلان کس با اقارب ومحارم تو این کار را کرده وکافر تر ازانی اند که دشنام بخدا ورسول وامام معصوم مذهب وملت یکدیگر میکنند بلکه شنیع تر ازین زمانیکه میگویند که خدا را فلان کردم وزن وپسر وامامت را چه کردم

کردن و برافروختن بمال خود بمال خود باشند و خواه بمال مردمان و صرف کردن مال خود در مصرف حرام و ساختن خانها و بالا از حد خود
واز زی خود بدر رفتن و لباسهای گرانبها که شایسته حال ایشان نباشد پوشیدن و بمال حرام حج کردن و خیرات و تصدق نمودن و در بلاد اسلام بدون
ضرورت بطریق کفار و منافق لباس پوشیدن و کشتی و نشستن در مجالس بطالین جبّاران و جبّرین خونین و از شبه و حرام و طعامهای
اعادی دین خوردن و اعانت ظالمان و کافران نمودن از برای دنیا و همسایه از ایشان و رد کردن مسائلین و کرفتن شوارع مسلمانان و رد
کردن همسایگان اگرچه کافر باشند و بیرون کردن بیوه زنان را از خانه و مقام خود بسبب جهت در بخانیدن ایشان را و جاندادن بایشان و در عیادت عیادی
دینه و فقرا و مواسات نکردن و مواسات نکردن اموال خود با فقرا و مسلمان و رد کردن حوایج بیگانان و برهم زدن بپوشند و مطالبه صالحان و سعی
نکردن در حوایج مطالبه مومنان و اعانت نمودن ضعفا و مظلومان و قرض ندادن بمومنان و بیچاره زدن غلامان و کنیزان و مرد و ما برا
و دادن مال خود بکافران و فاسقان و وقف کردن کلیسیا و معابد یهود و ان و آتشکده مجوسان و ظیفه و انعام بدشمنان دین دادن تا
اینکه اصلاح مومنان در این باشند از همه خطاها و معاصی بدتر عدالت نکردن بارعایا و زیردستان تا بحدی که کردن در الطاف و فشه و دفع شر او با بش است
و تکلیف امور شاقه بخلق الله کردن خصوصا بغلامان و کنیزان خود و تربیت نکردن غلامان و فرزندان خود و تاخیر کردن تزویج ایشان تا وقتی که بالغ نشوند
در تربیت نکردن ایشان و نکردن حقوق خدا و خلق بمومنان خصوصا کسانی در خانهای شوهران و دیگر انکه از کناهان خیانت و زنا و دزدی کردن و فرزندان
زنا را بشوهران خود ملحق ساختن و بیرون رفتن از خانهای بی اذن شوهر و زینت و عورت خود را از نامحرمان نه پوشیدن و اجتناب از ولیمه نکردن
و خود و دیگران بمومنان و مجلس و جنب و حیاض کشتی و بشوهران خود دشنام دادن و زیاده از استطاعت شوهر طلب کردن و در مرگ شوهران رو و گریبان
و سر بریدن و کندن و چیدن و بر او زدن و جامه بر تن دریدن و نهی کردن شوهران را از مقاربت در حرف زدن تامل نمودن مردان و زنان
و بحرفی خانها خراب کردن و مرمانرا بحرمه انداختن و باعث قتل نفس محترم شدن و دیگر از کناهان قرسایی نمودن و زنان و پسران را بفعل حرام
باز داشتن و کر فتن اجرت قرسایی و از همه عظیم تر مردانرا بر خط کشیدن و این را علت اُبنه می کویند مشهور است که فاروق سنبا و حجاج بن
یوسف ثقفی علیهم اللعنة والعذاب این کوفت را داشتند و بعضی کویند واضع علت مشایخ عمر ملعونست و دیگر اشخاف و تهاون نمودن
در امور واجبی و سنتی است هر که از مردان نمی آرد تربیت نکند و فرق ننماید حق تعالی فرق او را با اره آتش بشکافد و دیگر و وحشی
جریه است بکاذران و ره نمای نمودن ایشانست بر خرابی ولایت مسلمانان و در این وقت مسموع شد از جمعی ثقه که حاکم سیستان و طبس و
اکثر عمالان خراسان باوزبک و بلوچ لعنة الله علیهم رفیق و شریک در غارت کردن مومنان و شیعیان و دیگر از کناهان بامانت ندادن و
استیمانت برای برادران خود و زیاده حرف زدن و اما منی اکر نزد ایشان باشد خیانت کردن و بدل کردن بجنس مثل آن بسبب و مناظره بندکان
خدا را اسمار کردن و یا بادشاه خود عاصی شدن و سرکشی نمودن و خود را بمهلکه انداختن و دیگر جامهای بلند پوشیدن و استکبار و اصرار در کناهان
صغیره نمودن و کل خوردن بغیر از خاک کور بلاد و در عبادت کسی را شریک کردن مثل آب و غیره را بدون ضرورت دیکران برادر و ریزد و الجوید خلاف راه
نخوت و تکبر سلام نکردن و از اسباب خود چیزی بعاریه بهمسایکان و فقرا ندادن و صلوات نفرستادن هرکاه نام پیغمبران مذکور کند و تبری نکردن
بدشمنان خدا و رسول چون ابی بکر و عمر و عثمان و یزید و معاویه و اتباع ایشان و منع نمودن حیوانات را از آب خوردن در مواضع که

متعلق بایشان باشند و دیکر از کناهان خود را داخل نسب کردنست و کفتن کما لا یدایم و بازنسب بیرون کردن و نه کرختن سخن و زکوة ندادن کاه
مستحق باشند و استنجا نمودن بکاغذی که در آن نام خدا یا آیات قرآنی و حدیث یا اسامی ائمه علیهم السلام و انبیاء کرام یا ملائکه عظام باشد و از کاردی
استخفاف بکند کافر میشود و از عظم کناهان قطع رحم است و آن آنست که برای کاه خود و زنهای خود را از خود دور کنی و راه نیکی و خدمتکاری و کار
زنان نه کنی و از زحمات ایشان محروم باشند و در مانده تر از همه بندکان خدا زنهای بیوه و دختران ایشان نکهداری برادر یکه غنی
و بسیار داری و عاردانی بیوندیا ایشان را بزور و خفت باوری کرایشان خویش من اند و بیرشند ملائکه انکار کنی و در جاها اظهار کنی که اینجا هست یکه خویش من اند
بلکه در دین و صیت یکی که جزئی با ایشان بدهند البته قطع کننده رحم قوی بهشت را بی نشود و سخت ترین معصیت الست که قطع رحم باشد و خواهر خفت
یعنی و ایشان را از خفت کار کنی و راه کجف دهی و مواسات با ایشان نمایی هرکاه محتاج باشند نفقه و کسوت ایشان را ندهی و دیکر از اعظم کناهان
ترک عبادت و فرایض است خواه کل و خواه بعض و ترک کردن کار بعضی از فروعات دین نمودن باستدلالات واهی بوجه مثل آیات و حدیث بقین
وجوب یعنی نماز جمعه جان کنند و دست و پا زنند و کاهی کویند واجب تخییری است و کاهی کویند حرام است و کاهی کویند
افضل فرد دین در تخییر جمعه است و نکنند و حد نیوفت نشنیده ام که فاضلی فرموده است افضل افراد دین الجمعة و ترکه احوط و ندانسته که این کار را
از کجا می کویند و کاهی میکویند اکر جمعه واجب است چرا املاء و فلان نمیکنند و این عقیل و ملاء خلیل فرد یعنی حرام میدانند ما نیز حرام میدانیم غرض
تارک جمعه منافق است و از اسلام و از کناهان بقیه عمل قوم لوط علیه السلام و بعض از آن عمل اکرچه بکره است اما در تحت محرمات بیان میکنند و نزد
زنا بکه این عمل ملکه ایشانست فخر و مباهات بیمانند مثل قوس بازی و کبوتر پرانی و کاه و کلی و قوچ جنکی و قوچ جانور و کاه خلوا از اغراض و تفکن از اختن
و میخ بر زمین بوئیدن یکفل درهم از برای آشنایی مردمان و ریشخند بلاکیر کردن و از دهن نیشیدن لبش مردمان و صفیر زدن و ریش را انیدن و سیل
کذاشتن و کفش پوشیدن برای فخر و مهارتبازی کردن بقاب و کوی و کنجفه و طبنک زدن و کله بند بر کذاشتن و لباس برنک آتش پوشیدن مثل آتشی
ماهیانی و بیرانی کیر و ستان کرده پوشیدن و مسخ زدن و دهل زدن و ناو کشیدن و از انکشت ریک بدهان زدن و زنکوله و دم اروباه بر کلاه
و کون جنبانیدن و معرکه کیر و مسخرها یکه مومن و از این قبیل است حال جماعتی که کتاب علم و موقوف الله را دست بهر میدارند و نشان پوشت و قلندری
اختیار میکنند و مثل تیاها در دست کیرند و هار دنیا میکردند بدت و روز و بعضی زنک در زنجیر بر خود می بندند و میکویند مادر دشنایم و بهلوانی لکدی میکنند
زیرا که این عمل همه موافق شرع مبنت و مذموم است و بندکی خدا چیزیه بدست کردن و پوست پوشیدن و با کوچک ایدال کردن نیست شایع نفهمند
که در وقتیش باید که کتاب فال نامه صورت دارد از کشتن پدر و از زنان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و از تسلم از نقش نکند و صورت جاموس و مرغ خال از کرد
و نعوذ بالله من الخذلان و دیکر از کناهان زدن و بستن و حبس کردن و طعنه زدن و نهیب دادن مومنانست بناحق و ضمن بیت
او ر بناه بی خوار یا از خوار بودن
سحر و مسامرا و در فسون خوانی و جلد بندی و کره بندی و خواندن بنیل و عقد الذکر و عمل عیاوت دزدن و شوهر را از هم جدا کردن و عمل جهت کردن
و محو قهر ایجاد ساختن و زنان با کول زدن و دعاهای دل آکرمین نوشتن و او اره کردن مردمان از خانها و خاکی قبرستان و خاک قبر کشته برای
تفریق عداوت بخانهای مومنان ریختن و دعای سیفی از برای قتل مومنین خواندن و به علم رمل جبر از غیب دادن و تسخر جن کردن و هر چیز
میداند که این محالست و در ذکر کردن مشغول قرآن بر چسبیدن و نوحه زدن و غلطیدن و اه کشیدن و صیحه زدن بلکه ذکر کردن و عجبتر آنست
هر که از روی اخلاص عقیده و خضوع و خشوع بعد از آنکه عظمت باری تعالی در آنست یاد کند نه بهلوانی و فریاد

دربیان کناه خوردن و دزدی کردن زنان
دربیان کناه قرسایی نمودن
دربیان کناه بی عبادت
دربیان کناه بی عبادت
دربیان کناه بی عبادت
دربیان کناه بی عبادت
دربیان کناه بی عبادت

کردن عبد ایم که مشایخ این سلسله باین طریق نه لجه اند و در ذکر و فکر و عبادت باین لوطی ها دین را از کجا پیدا کرده اند و دیگر انکه جهال از نشناختن
رزاقی و سالوسی و ریا و فریب دادن مردمان و دست از کسب و کار خلق بردا شتن ان ابلهان و دعوی خوشن پیران جاهل ایشان از کشف و کرامات که
اصلا مربوط بعبد یت و حق و باطل را از هم جدا نکرده اند و نمیدانند که ایمان خبیث و معرفت و سلوک و ورع و ریاضت خبیث بلکه تهذیب اخلاق
و تصفیه باطن از صفات ردیه دینیه و مجاهده با نفس نکرده اند و ادعای ایشان مخصوص جهل است و باید که تو نباشی مشکل تر از نیست بعضی
از ایشان از آسمان خبر ها میدهند و مدعی اند که اکثر مشایخ ایشان با سمان رفته اند و با خدا خلوت زده اند و صحبت داشته اند نقش این
اقوال بد رست و بجا نیش نکه ما بعد عا فلان کس را کشتیم و زدیم و منصب دادیم و عزل کردیم و از باطن خلق خبر دهند دیگر از کذابان علیه کردن بعضی
از خلق بدون استحقاق و خلق را فقیر و اهل دنیا و در باطن عینی بودن و نشنو خدا کردن دلی کسب دکار معیشت نرفتن و نالیدن و نقش که دلیشه
نام خواهیم و ما فقیر ایم و چیز نداریم و قادر بر کسب با نشند و کفتند و این همه برتر انا نشند که دعویه ایشان را نکذارد که حرفت و صنعت اختیار کنند و خود را عظیم
المرتبه دانند و توکل را بر خلق بندند و کویند هر چه خدا میخواهد میشویم و این علامت سلامت دلیست و بر که عیوبیت و درد و حمیت ندارد کناه کار است و دیگر از
کناهان حرص بر جمع کردن ملک و مال و مستقلات و شتر و کاو و کوسفند و تو ده تومان کردن برای دیکران که بعد از و میخورند و بدتر از این طامعه
کسانی اند که میخورند و نمیپوشند و اظهار نعمت حق تعالی میکنند هر کاه یعنی خداوند عالمیان بایشان عطا کرده باشند و حیف خلق بر ایشان
نمایند که اصلا حق تعالی با و تشبه و تعمق ندارد و لباسهای خشن و درشت از راه ریا میپوشند و اکر کوئی با ایشان که چرا چنین میکنی
و نمی خوری و نمی پوشی کویند ای ما نیت و از خلق بدیم نمی رویم و ما چه چیز داریم و دروغ میکویند این دشمنان خدا از راه خست و دنائت اینها
را میکنند و اطعام نمیکنند بر برادران و مسلمانان و محروم اند از فالت او و فقرا و صلحا و همسایه کان و خویشان دیکر ندادن حق بندکان
و ملازمان است و اجور اعمال فعله و کارکنان دیکر از کناهان حبس نمودن مال الله و الرسول و الامام است و حقوق بندکان خدا که بر مال آنکس
و رجب شده اند ادا ندادن حبس است در نکوة و فطرا و بچه بسیب ندر و عهد و یمین و رجب شده باشد و بصدقا تیکه بر او لازم شده و فا بعهد ها
و وا عده ها نکردن و اعانت محتاجان نمودن و چیز نداد ن بسائلان و قرض کرفتن و پس ندادن دیکر از کناهان اعراض نمودن بواز
هجرت یعنی انکس که در خدمت پیغمبر یا امام امده و قوتی و امصار و دیکر نرفت و در خدمت امام نیامد و یا انکه مدتی در شهرستان ها بعد باشد
و طلب مسایل دین حتی نمی کرده باشد باز برود به بیابان و دهات و در انجا تکبر نماید و با ایشان معاشرت نماید و هدایت قوم خود نکند یا انکه مدتی
درس خوانده باشد و دست بردارد و نخواند و طلب مسایل ضروری حق نماید و بشیطان و نفس کند که تا کی درس میخوانی بکار بر سید حال دست بردار و بروی
کار دیکر برو و طلب کردن روزی و واجب است دیکر طلب نکردن معرفت الله است و معرفت رسول و الامام و ما جاء به النبی و اقرار بحقان
با نبیای سابق و کتب ایشان و اقرار نکردن بوجود ملایکه عظام و عصمت ایشان یا انبیا و ایمه هدی سلام الله علیهم اجمعین و ترک تحصیل
مسایل و واجبات اصول دین نماید بدلایل عقل و مقدمات نقلی نه تقلیدی و استماع نا کرده یعنی بلکه در اصول جد و جهد و کسب باید و در فروع
بعضی از مسایل از تقلید ضبط باید کرد و دیکر تحقیق عنوان و دلایل و مسایل ضروری احوال مبدا و معاد از حشر و نشر و قیامت و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و عدل و حکمت و در آنچه متعلق با ین ابواب است و بهیچ وجه در قیامت عذر او نمی تنوند که در جواب کویند ما را فرصت نبخشید
یا کار ضروری بود و یا تحصیل بهوزی میسر نمیشد و نمیدانستیم و فوران در دنیا کرد ند که علوفه خورند و سر کین اندازند و عاقبت
بمیرند مردن جاهلیت نعوذ بالله من الخذلان و دیکر از کناهان نوسیدشدن از رحمت الهی است و کناهان کوناکون عظیم کردن
و توبه نکردن و بدتر از این نکویند که خلایق را مسبب الاسباب قاضی الحاجات خطا میدانند که مجازی بایشان میفرستند و کفش کار ما را

فلان میسازد و یا بیش او واسطه می کند و از مطلبی از ایشان بعمل آید از خدا میدانند و از همه کناهان عظیم تر و بدتر حمیت جاهلیت و عصبیت است که
در اعراض باطله دنیوی بکار رحمی برند و بخدا عاصی و کار میشوند و از رحمت الهی کار میشوند و از ایمان و اسلام بیرون میروند و در دنیا هم بی اختیار
می نمایند و از نعمت بعزت الله و حیدر است که در ایران ابلیس ملعون بهتر میاید و خلق را متابعت خود خوانده و ایشان اجابت نموده اند و
در اقلیم دیکر این بلا عجمیان بسیار و هر سال و هر روزه هزار انفس همراه میکنند و دینا موسی میکنند و خوانی نمیرسانند و وجوهیه میدهند خصوصا در ایام عاشوره
در ماه محرم او جهانکه از ایران فاسقی بهتر سی که نعمت الله و حیدر کیستند خبر دهند که کدام بهتر دنیا با پادشاه مومن بهتر دنیا کافر یا شیعه یا سنی
بلکه با وجود بهتری و مزیدی احترام بایشان نمیدهند بلکه بر تر کوار ان دین که نام دین عظیم است تا ازم کرده و با پادشاه
بیجاره بایشان فال نیکی افتد که این لشکر بطرف ساله خداوند عالمیان امیر عمر را برساند تا جهان را از لوث جسد پلید این فاجران پاک کند
و دین فسقه را فرو نشاند و نام نعمت الله و حیدر را از جهان بطرف کند بحمد الله المجاب و دیکر از کناهان غافل شدن از خضب خداوند عالمیان
و اصرار نمودن بکناهان و معاصی و دیکر مغرور شدن بشفاعت ایمه معصومین صلوات الله علیهم و خالف بعضی از خدا و بکرم او غره شدن
و دیکر از کناهان عفوف والدین است اکر همه کافر و ناصبی و سنی و ملحد و بد مذهب باشند که رعایت و ادب و خدمت و تعظیم ایشان با طاعت
خدا مقرون است که اکر کسی از ابتدای آفرینش عالم تا روز قیامت همیشه مطیع خدا و رسول و قایم اللیل و صایم النهار بلکه بمنزله رسول و پیغمبر
باشد و نافرمانی خدا ظاهر کرده باشد و والدین او راضی نباشند البته بجهنم میرود و اقل عاق شدن اف کفتن بروی ایشان است
چه جای انکه بزند و بکشند و خیر بایشان نرسانند و رضا ایشان را ضایع و بیجا کذارند بدوی بهشت نیابد تا پنجاه سال راه میرود عاق والدین در دنیا
غمی نشمند مستحب رعایت کردن پسران و بزرکان خود خصوصا عم و خال و برادران هر کاه خیر تر از خود نخواهند و اکر بر ایشان باشند و
بسبب فقر و بی نوائی بمعصیت در نیافتند و قادر باشی بر رعایت و ادای نفقه و کسوت فرض ایشان در ترک رضا کناهکاری
و دیکر از کناهان نقوش بر دیوارها و خانه ها حرام است و دشنام دادن و لعنت کردن هر کاه مومن باشند و دیکر ضابط و وجوهات سلطان
شدن مثل راه داری و عشاری و کیالی و دلالی و دوجوهات تنباکو و مواشی و مراعی و کلان تر و اصلانی و دار و غلی و غیرها محرمات
و ازین بدتر و ملعون تر کسی است که بدعتی در دین بنا کند و چیزیکه بهمه نرسانند و خراج بر او کذارد و یا از برای سلطان انتفاع و امی
بهم رساند و بر رعایا چیزی قرار دهد که بهمه نرسانند و یا برا راضیان موات و موات و معادن و جبال چیزی بکیرد چنین کسی اهل بدعت و ملعون است
و دیکر از کناهان نان بر اضی و در نجاست انداختن و یا بنجاست نوشتن قرآن و آداب دهن انداختن و یا بردن در ربر یا انداختن
مثل خون و غیره که اکر از روی استخفاف کند کافر میشود و همچنین احادیث اهلبیت رسالت و علوم دینیه و مسایل شرعیه و کتب شیعه و دعاهای
ماثوره و اسمای الهی و ایمه هدی علیهم السلام که در آنها حدیث اهلبیت رسالت و علوم دینیه و مسایل شرعیه و کتب شیعه و دعاهای
و آنچه مخالفین موضوع کرده اند از دعاهای غیر ماثوره و اعتقاد کردن بسحر و کهانت و عمل رمل و نجوم دریا و کیمیا و سیمیا برای انکه بعضی از آن
مخصوص اولیا دانند سواد و قات بلهنا صرف بعضی از علوم و موقوف و طاعت باری میشوند و اوقات باطل میشود اکر قصد دین با نشان نمایند

وهنگامی که وقت غروب باضطراب بسیار دوند که قرطبکنند و یا فلان خواجه را به بینند و پروا ندارند اگر خویش و قوم و یا مادر و پدر و خواهر
ایشان گدائی کنند و برهنه باشند و هر حاجی و اتی فلان را که مالدار تر باشد بینوای خود میدانند و در ضیافت ها و رقص ها و طلاء حلوا
و طعام مهمانیز دادن گدای سوال کند یا صدای زند او را از در میکنند بسا فقرا و مساکین و همسایگان پیشانم میخوانند و ایشان با انواع تکلفات و طعامهای
لذیذه بخورانند و اگر در بیابان دم زنی دم از آنا ربکم الاعلی زنند و هر گدام مبلغی را به پسران و امیران و نزدیکان قرض میدهند
که معاون و پشتیبان ایشان باشند و اگر پیرایشان پی پیراهن و پیمانه نشد بایشان قرض نمیدهند چنانکه گویا هرگز نمیرند بلکه گویا ایشان و مستمعان
دللان و چرانان و کمراهان اند و فرومایه ترین مردمانند و بخیل ترین آزادمیان و کندهاترین حیوانات و ارذل ترین خلقانند
زیرا که کمال آدمی بخایب و بالاتشینی او در معرفت و بندگی خداست و کلام الهی بر این ناطق است ان اکرمکم عند الله
اتقاکم غرض آنست که معصیت بسیار است بجز از اصابت و اخبار بنظر فقیر رسیده تخمینا بچهار هزار میرسد بدین چند کلمه اختصار مخل
غفر الله لنا ولکم بحق محمد و آله گناهانی که معفو اند و مواخذه در قیامت ندارند بلکه ثواب هم خواهند داشت دروغ
نقض و انکار کردن و گمان شهادت دروغ زدن است از برای حفظ مال و خون و ناموس مسلمانان در آنچه موافق شرع باشد و حفظ
اینها واجب باشد و تقیه در بلاد کفر و مخالفین بمرتبه معصیتی نیست الا کسیکه ردة بخدا و رسول و خوردن شراب و غیره مرتکب عبادات
و سوختن قرآن باشد الا در خوف که تقیه دران ادمی را نمی باید بکنند هرگاه باید که نفس مومن محترمی را بکنند که حرب الشرع
قتل او واجب باشد و دست کسی باو نرسد و یا ورثه ولی مقتول او را وکیل نمایند و یا بی اذن ایشان نکشند و یا بی اذن
امام جنایاتی که قصاص ان بر امام یا نایب او لازم باشد او بکند اما امام او را تعذیر میکند و قتل خطا و زنای شبیه زن
حکم دارد و کشتن ناصبی و غلات که در بیضه اسلام باشند بعضی گویند که هرگاه موذی باشند نا خورد نیست ندارد در اخوت
بلی اگر ناصبی سنی باشد در دنیا و در اخرت از و مطالبه خواهند کرد و بعضی از علما غارت اموال خوارج و کشتن ایشان را جایز
میدانند و افطار کردن زن مرتبه طفل و بیماریکه طبیب او را امر بافطار نماید اگرچه کافر باشد طبیب و کسیکه هم هلاک او میشد
از تشنگی و گرسنگی در روزه باشد یا روزه نباشد و افطار بطعام یا تخمیر کند مواخذه نیست و همچنین بغرغره طبیب در روزه ماه
مبارک رمضان جماع کند و خوردن میته و خون و خوک لضطرار او اگر کسی بر و غارت کند در شب و روز یا بخانه او اید به
بزدی و کاری دیگر و یا در سر راه او اید خواه در شب خواه در روز و خواه در بیابان بعنوان دزدی و قتل و انچنان
را اگر بکشد خون ایشان هدر است و مواخذه ندارد و کسیکه مردی را با زن خود میل و مکلمه بیند اگر هر دو را بکشد دزد
خدا مواخذه نیست اما حاکم شرع او را نمی گذارند و قسم میتوانند خورد اگر حاکمی بظالمی مطالبه مال یتیم
و یا مال امانت و یا مال امام از و بکند و یا ظالمی خواهد بنفس محترمی را بکشد و یا مومنی را خواهد حبس و بند کند ان
مواخذه ندارد در قیامت و همچنین در قحط و غلات گرانی اگر طعامی را بدزدد برای قوت لایموت خود و عیالان خود

بشرطیکه صاحب طعام از گرسنگی نمیرد مواخذه ندارد و ملازمت نمودن حکام جایر تقیه و اعانت ظالمان و دانهائی دزدان
هرگاه دانند کشته میشود اگر ما بحث قتل نفس محترمی نشده مواخذه نیست و از برای حفظ ناموس و خون و مال خود و سایر
مومنان اگر مرتکب قبایح نشود جایز است و دیگر هر اعمالی از امور واجبی و سنتی را که بطریق مخالفان محمد آورده در بلاد تقیه
برادو چیز نیست مگر گناهانی که امرزیده نمی شوند بمقتضیل الهی و نه بشفاعت شفاعت کننده و امید نجات دران نیست
که کسی در کفر و شرک و نفاق و مسکر و رید و الحاد و عناد با خدا و انبیا و ایمه علیهم السلام بمیرد و در عتب و اخراج در دین و اتلاف
مذهب تازه و فتوی ناحق در دین خدا کند و منکر باشد یک مسئله و یک نوع از اوامر و نواهی را و جزی از ضروریات از اصول
و فروع و حلال و حرام را انکار نماید و کسیکه انبیا و اوصیا و ایمه هدی و ملایکه مقربین علیهم السلام را بعد دی که بدو از ده هزار میشود
کمتر داند و یا منکر از یکی از ایشان شود و یا قتل یکی از ایمه معصومین علیهم السلام را اختیار نماید و یا رضی و کمک در راضی بقتل و عاب
و معاون در قتل شود و یا امر بقتل ایشان نماید و یا جلال دانند اسیر و نهب و غارت اموال و اولاد و زنان و انبیا و رسول و
ایمه هدی را و یا منتهم ساخته باشند هر یک از فرقان ناطقه احدیت و حجج الله را بخطا و معصیت و ذلت و کفر و نفاق و فسق
فجور و زنا و مرتد دنیا و مال آن و بدین شقوقی که گفتیم که بعضی بدو امر زیدنی از نفوذ و بدین اعتقادات مرده باشند و یا انچه مومنان را
از برای تعصب دین و مذهب بکنند مثل سب و کافر گفتن میکنند و اموال مومنان را غارت میکنند بعلت ایمان و زن و فرزندان را
اسیر کنند و زنا کنند و بفروشند و یا بندگی مملوک خود کردانند و یا خروج کنند بر امام زمان و یا بدر امام زمان نه نماید بحال و همان خود
مثل اهل کوفه و شام در کربلای معلا و در هر عصر که یکی از ایمه ما صلوات الله علیهم بعده اند و یا استهزا بخدا و رسول و ایمه علیهم السلام نماید
و اطاعت ایمه نه نموده باشند در اوامر معروف و نهی از منکر و فرایض و نوافل و مسایل و یا خدا را جسم و جوهر و عرض و در جهت و
مکان بداند و او را حاضر و ناظر و مطلع نداند و یا تشبیه و جسم و عجز و نقص و حلول و اتحاد در ابراو جایز داند و او را قادر و
مختار نداند و فاعل موجب و مضطر داند و جبر را بخدا نسبت دهد و بچنین بخیال ادنی شبهای روا نباشد و یا بکند
فاطمه بنت محمد را نماید و یا او را متهم به بدکاری بلکه هر یک از زنان انبیا متهم بزنا سازد و یا دشنام بایشان دهد مگر عایشه و حفصه
و هنده و ام الحکم که لعنت ایشها باید بکند نه چیز دیگر و یا انکه احادیث در وضع از زبان انبیا و اولیا نقل کند و یا بچیز
روی قیاس و رای و اجتهاد در استحسان فتوی دهد و یا این شقوق را با جماع مردون دخول معصوم جایز داند و بخلاف
ما انزل الله حکم کند و فتوی دهد یا در عمر یا در نبوت و امامت کند و یا انکه فضل مخاطب با امیر المومنین نماید و یا انکه غیر دین
اسلام راضی داند یا انکه انکار صانع نماید و یا بطبیعت و دهر عناصر و کواکب قایل بخلق بدون تاثیر صانع و یا انکه عالم قدیم
داند و یا انکه خدا را اظلم داند و علم خدا را علت کفر و شرک داند یا انکه امیر المومنین علی علیه الصلوة
و السلام را بعد از رسول خدا صلعم بلافاصله خلیفه و جانشین نداند و یا بچه لوجه حضرت صاحب الامر علیه الصلوة و السلام
وجوه و طول غیبت او قایل نباشند و یا انکه ایمه معصومین علیهم السلام را خداوند حلول و اتحاد و خدا را در ایشان جایز

وحلال خدا را حرام دانند و حرام خدا را حلال دانند و یا لعنت کنند و دشنام دهند صحابه را مثل سلمان و مقداد و ابا ذر و
عمار و خلیفه محمد ابی بکر رضی الله عنهم و یا آنکه اعتقاد با مامت ثلثه یا یزید و معاویه و بنی امیه و خلفای بنی العباس
علیهم اللعنه درست باشد و یا صحابه و اعوان و انصار و شیعیان ایشان را مومن و خوب دانند و یا آنکه مذهب این
ملاعین راحق داند و باین اعتقاد مرده باشد و همچنین است حال آنکه در اسلام زائیده باشد و مرتد نشود بعضی گفته اند
بعد از توبه امید خلاصی در دوی هست و مرتد ملی بعد از تکرار توبه امرزیده است و از این قبیل است آنکه بعضه جنگ کند و
شمشیر کشد و خون بریزد و یا آنکه بکعبه و بیت المقدس و یا آنکه بقبور انبیا و ائمه بدخواب کند و یا بسوزاند و در این حکم
داخل است مدینه منوره و یا مصحف را بسوزاند یا باستخفاف در میان قاذورات و نجاسات اندازد و یا در زیر پا افکند
و لکد بزند باستخفاف و احادیث انبیا و ائمه در همه این احکام داخل است با فضلات نجاسات رکعبه و قبور انبیا و ائمه
منوره بریزد باستخفاف گویا در این مشاهد و حرم بول و غایط کند باستخفاف و در این حکم داخل است ولد الزنا و سنیان و شیعیان
غیر امامی و غلات و خوارج و نواصب و مشبهه و مجسمه و زیدی و اسماعیلی و تناسخی و هر فرقه از مسلمانان که ها شند
در سلک خلود ابد داخل اند و حلال دانسته سحر و کهانت و تصدیق غیب گویان نیز رفیق است با ایشان و بدعت
کننده در دنیا از انجه توهم که ضرر بمسلمانان رساند در این حکم شریک کند مثل آنکه بر معدنی و ملکی جمعی قرار
دهند که سلب یا کسر یا ضرر منفعت رعایا باشد اما کافر عادل و سنی در جهنم معذب نمی شوند بلکه خداوند عالمیان بعمتی
تفضل با ایشان هم میکند و اکل و شرب و راحت نعمت بایشان عطا میکند مثل نوشیروان و حاتم طایی حدیث
سنی حبیب الله لو کان فاسقا بخیل عدو الله لو کان زاهدا و اما مستضعفین احادیث
در باب ایشان بسیار است کار ایشان بخدا خواهد بود بعضی میگویند باعراف میروند اما اولاد کفار خادمان اهل بهشت خواهند بود
و بروایت کلینی رضی الله عنه با پدران خود در جهنم اند اما معذب نمیشوند خداوند عالمیان همه مومنین و مومنات را با توبه
خالص و هدایت و ایمان از دنیا بیرون برد و بیامرزد همه را حضور کا روسیاه کنا هکار شرمسار کم نام مو د این
اوراق و جامع این رساله راحی محمد ولی محمد که تشفیعان روز جزا اند فهرست دوم در بیان مذهب مبتدعه جبریه
این امت است که باید مومنان بدانند مبادا به یکی از این اعتقادات از روی غفلت قایل شوند و یا عمل کنند بان بدانکه
این طایفه را اشاعره و صفاتیه نیز میگویند و عمده طایفه مجبره اهل کفت علیهم اللعنه اند و واضع این مذهب در
اول ابی الحسن بن اسمعیل الاشعری که نسب او منتهی میشود بابو موسی ملعون که نفاق او از کفر ابلیس مشهورتر است و
عمده و اشاعره ۳۳ فرقه اند اول اصحاب ابو الحسن اشعری اند و این ابو الحسن شاگرد محمد بن عبد الوهاب جبایی است
که از معتزله بصره است و مذهب اعتزالی درست روزی با استاد خود کفت که چه میکوئی در باب آنکه ۳ برادر بودند یکی عمر خود
را در طاعت بسر کرد و یکی در معصیت و یکی در طفلی وفات یافت جبایی کفت که ان برادر مطیع در بهشت خواهد بود و عاصی

بجهنم و ان طفل بثواب خواهد رسید و نه عقاب اشعری کفت اگر ان برادر صغیر بکوید بخدای عزوجل که بار خدایا اگر مرا زنده
کذاشتی بودی من نیز چون برادر مطیع اعمال صالحه میکردم و به بهشت میرفتم چنانکه ان برادر رفته است خدای عزوجل
در جواب کوید که تو چه درستی اگر تو را زنده میکذاشتم بودی که باعث عمل صالح میکردی من بهتر از تو میدانم اگر تو زنده میماندی
بودی هر اینه فاسق و فاجر بودی و بجهنم میرفتی و من صلاح تو را در این دیدم که تو را در طفلی بمیرانندم تا این کناهان
از تو صادر نکشته پس در این حال برادر کبیر کوید که ای پروردکار من چرا مرا در بزرکی نمیرانندی تا این کناهان
از من صادر نکشته و مستحق عذاب نشدمی چنانچه برادر کوچک مرا میراندی پس چون سخن اشعری بدین جا رسید جاحظ عاجز
کشت جواب نکفت بعد از ان اشعری ترک مذهب معتزله کرده از استاد خود جدا کشته کفت که بر خدا تعالی اصلح رعایت
در حق بنده هیچ چیز لازم نمیکرد و حتی انکه جایز است که جناب اقدس و مقدس الهی مومنان که عمر خود را صرف طاعت و
عبادت کرده باشند و از و هیچ کناهی صادر نکشته او را به بهشت نبرد بلکه بدوزخ میتواند برد و کافری که عمر خود را
در کفر بسر آورده و ابدا هیچ عمل صالحی بظهور نیاورده باشد واجب نیست بر خدا که او را بدوزخ فرستد بلکه جایز است
که ان کافر را به بهشت عدن داخل کند و کوید هذا فی الجنة وذاك فی النار ولا ابالی یعنی این
را در بهشت عدن جای میدهم و ان صالح مومن را در آتش دوزخ می سوزانم و مرا هیچ و باکی نیست و پروایی
ازین دو کار نیست اولا انکه اشاعره صفات ثبوتیه حق تعالی را از علم و قدرت و حیات و غیره زاید و خارج
بذات میدانند و قدیم میدانند و حسن و قبیح در اشیاء نزد ایشان شرعی است نه عقلی دیکر کویند خدا سوء خالق
شرور و فاعل شر و راضی بشر است و در طینت ایشان مخمر کرده است و کویند نوع محفوظ عالم صغیر نطفه است از انجهت
انکه هر چیز یکه از آدمی پیدا می اید ان عمل در نطفه وی است همچون سعادت و شقاوت و دیانت و خیانت و بزرکی
و حماقت و بخل و سخاوت و همت عالی و خساست و درویشی و تونکری و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و مانند
این و هیچ وجه دفع ان محکن نیست و آدمی دران مجبور است پس هر که سعید است سعادت از شکم مادر اورده و
هر که شقی است بد بدستور مجبور است و این بعلل و اسباب افریده است و بان علت و الت هر چه خواهند کنند بنحویکه
قادر بر ترک ان نباشند و کرده بنده کرده خدا است و از ان انچه کرده نمیتواند پرسید و کویند ایمان عبارت است از تصدیق بقلب بجمیع انچه پیغمبر اورده است بجملة و مفصلا و اقرار لسان را در ان
مدخل نیست و کویند کلام حق تعالی یک معنی قدیم و قایم بذات و با صفات ثبوتیه زاید بر ذات است
بر ذات بندکان او و فرق است که در بندکان که حادث اند و در ذات مقدس الهی قدیم پس میکویند
که خدای تعالی عز و جل متکلم بکلامی که خارج از ذات اوست و بان الت تکلم میکند و قادر نیست که الت جدا از ذات
و عالم است بعلمی که خارج از ذات اوست و حی است بحیوتی که غیر از ذات اوست نمیرد و مرید و کاره است باراده و کراهتی

ومفسده دیگر انکه هرگاه قدیم باشند خلایق می باید باشند بهمه تا خطاب یا ایها الذین امنوا وغیره از مخاطبات ومجادیات
واوامر ونواهی حضوری باشند تا بر انشان نزول ایه صادق باشد والیضا کلام الهی اگر نفسی باشد لازم اید که ذات الهی را جسم یا جوهر
می باید حتی تکلم مستکلم بقوان باشد واین هر دو محالست بعضی از اشاعره گویند کلام خدا جزوی از خدا باشد جواب انشان انست که قران
قرار قرانست اچون پاره پاره کنی خدا پاره پاره شده است وخدا در دست مخلوقات باشد که کاهی بنویسند اوراق کاهی محو کنند وکاه
محو نمایند واین محالست وبعضی گویند چون اعراض جمع شوند متدون وطعم ورایحه جریعه وقران عرض اند چون بنویسی جسم شود خواه
بسیاهی وخواه بسرخی وسبزی پس لازم اید که خدا متصف بلون سیاهی وسرخی وغیره الوان باشد واین محالست دیکر گویند کلام
بنده متولد از فعل خدا است نه از طبع یا از فعل دیکری وبعضی گویند عذاب کور محالست زیرا که اجسام پس بدو روح به بدیهی نزد
عقل ظاهر است که مولم بالدم ودر مقام جسم یعنی نوده حال انکه ساکن خصامت است دیکر گویند افعال عباد از کفر وایمان وزنا و
لواط وقتل وترک ومعاصی ومنافات از حق است واراده خداست ودیکر گویند خدا نیست را بالجسم سرباین جسم کیف
کنیده میتوانند دید بندکان در دنیا موافق این مذهب محال باید خدا جسم بود دیکر گویند اکر کسی را خدا مومن کرد مومن
است والله فلان دلخوه که باختیار خود مومن نشود واین است که اکثر از اهل میرسی که مومن هستید میکویند انشاالله یعنی خدا
خواهد مومنیم ومفسده این قول انست که جه فایده است که جه فایده دارد که خدا بندکانرا باجبار طلبیده وتکلیف مالایطاق نفهم
اکر ایمان بمنحواست چرامی فرماید امنوا بالله وبرسوله وخطاب بکفار چرا میفرماید که کافرین نشوید وبرکردید دیکر گویند نصب
امام برخدا واجب نیست بلکه برخلقان واجب است که درمیان خود امامی تعین کنند واختیار نمایند برکسی را که خواهند وطریق
انشان درین قول بسمعیت نه بعقلی پس ازین قرار ابی بکر وعمر قابل امامت نباشند بلکه از سنکلخ نباشند ونیز اکه موسی کلیم الله
علیه السلام بان جاه وجلال واعتبار وتقدس ذات هفتاد نفر از هفتصد هزار کس برکزید وبطور برد تا کلام الهی را بشنود
اخر ظاهر شد که همه منافق بودند وامام باید که صالح باشد برای امت نه مفسد واز کجا دانستند ان ملاعینی که ثلاثه را لعنهم الله
خلیفه کردند که ایشان مصلح اند پس هرکاه موسی ع از باطن ایشان وفساد وصلاح ایشان خبر نداشت صحابه چه دانستند
خوبی ایشانرا بلکه ظاهر را دیدند واختیار کردند پس مختار رعیت متی رعیت شد وابی بکر وعمر وعثمان علیهم اللعنة خلیفه کردند
از جانب رعیت نه از جانب خدا ورسول او وفساد ابی بکر وعمر دراین امت ظاهرتر است که صد کردند تا ابد خلقی را بضلالت و
هلاکت افکندند دیکر گویند ایمان کودک اعتبار ندارد وکفتن لا اله الا الله وبا وجود فایده ندارد جواب انست که پس
چرا حضرت ابراهیم علیه السلام در حین ولادت ایمان اورد وجهت وجهی للذی را چرا کفت ودران طفولیت از
کجا می دانست وحضرت عیسی علیه السلام در طفولیت انجیل بار نازل شد وپیغمبر بعد روزی هم که متولد شد وچرا حضرت خضر علیه السلام
ان طفل را سر برید زیرا که اکر کفر وایمان طفل اعتبار ندارد پس حضرت خضر علیه السلام بر وظلم کرد که بیکناهی معصومی را بی
قتل رسانید وحال انکه او مامور بود من عند الله کران طفل را بکشد دیکر گویند که خدا راضی است که او را ثالث کویند دیکر
کویند انبیا واوصیا علیهم السلام همه خطا کرده اند وهیچ یک وهیچ کس در جهان معصوم نیستند وکویند ادم وحوا علیه السلام عاصی

در بیان رد خلافت وامامت ابی بکر وعمر وعثمان لعنهم الله

شدند واز شجره منهیه خوردند وابلیس رابان فضل وعلم وصلاح که معلم ملکوت بود خواست که کافر شود واورا کافر کرده تا ادم را وحوا
کند ونوح علیه السلام بعد از طوفان وهلاک قوم بسیجان شد وبرکشتکان وغرق بسیار نوحه کرد واز بسیار نوحه متمتی بنوح شد وابراهیم
علیه السلام در اول منکر بعث واخر مومن شد وموسی علیه السلام قبطی را بخطا کشت ووقتی که بطور رفت بعذاب او واز نبوت محروم شد
ودر بازکشت ووقتی که بطور رفت هارون علیه السلام تعلیم قوم کرد بکوساله پرستیدن وکفت باین کوساله بپرستید وباشید تا موسی
باید وداود علیه السلام منزل جزوه بف شبی که طالوت شمشیر بر او زد وعاشق زن برادرش اوریا شد واورا سردار کرد وبجنک فرستاد
تا او کشته شد وزن اورا بخواست ویعقوب علیه السلام نان بسایل نداد تا کور شد ویوسف یوسف علیه السلام مبتلا شد ویوسف علیه السلام
منطقه عمه اش را دزدید وبرمیان بست وباز بخانه مهیای جامع شد وزیر جامه از پای او بیرون کرد وکار را بجای مارکز رسانید و
عیسی علیه السلام بنی اسرائیل را کفت من پسر خدایم ومرا پسر خدا میکویند ویونس علیه السلام پیش از نزول بلا کریخت واز زبان قوم
خود بیرون رفت وایوب علیه السلام به بلای کران مبتلا شد وزلیخا صبر خود وسلیمان علیه السلام کنیز دانست واو را ملامت میدانست و
در خانه او بت پرستی میکرد واورا هیچ تکلیف نکرد واستغفر الله رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عاشق شد بزینب زن زید وعایشه بلعنه معوذه زحضرت بقد وامیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام تعشق می نمود بازن عبد الرحمن بن عوف لعنة الله
علی هذا الاعتقاد ودیکر گویند ابی بکر وعمر وعثمان ملعون خلفای راشدین اند وبنی امیه ومعویه وسلاطین بنی عباس خلفا
وقایمین اند که دین بانشان قایم کشت لعنة الله علیهم دیکر گویند لعنت بر شیطان وکافر جابر نیست دیکر گویند یزید
ملعون مومن عدل بف ووقاضی عیاض مالکی معتزلی یزید ملعون را داخل دوازده امام میداند چون اهل سنت علیهم اللعنة اعتقاد
دارند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که دوازده خلیفه بعد از من خواهند بود از قریش ودر صحاح ستة ایشان این
احادیث ثبت است وچون شیعه از امام عید انشان قایل می شوند که همین دوازده امام است که پیغمبر فرمود وبفضیلت
انشان قایل اند اما از راه عناد انکار می نمایند ابن حجر ناصبی ملعون که از متاخرین علمای اهل سنت است یزید ملعون را از شماره
دوازده امام بیرون کفه وعبد الله زبیر را داخل کفه وطعنه بر قاضی زده وبعضی از اهل سنت عبد الله بن زبیر را بیرون کفه اند
وعمر بن عبد العزیز را داخل کرده اند دیکر گویند امام زمان در هر عصر بادشاهان وقت اند وبعضی قران را امام میدانند دیکر
گویند وجود شیطان محض خرابست واعتقاد وعمل نقاله دارند باین نحو که اکر کسی زنی بکند در هندوستان وخوش در ایران
باشد وزنی بکند ویک شب بالا باشد وبعد ازان بسفر رود چون بیاید ان زنی را که دیده است حامله چند فرزند بیند یا این
زن که یکشب در پیش او خوابیده واو نیز صاحب چند فرزندان باشد همه فرزندان ازان مرد اند واز وی میراث میبرند زیرا که در وقت
خواب از بیشت اورا ملک اورده ودر رحم این زن ریخته واو ایستن شد دیکر گویند در ایمان عمل بارکان ضرور نیست
چون قایلست که صلوة از شارع منقلی شد هر چند غاز نکند او را ضرور نیست وکویند منافق مومن واقعی است واکر یهود
ونصاری وهر یک از اهل کفر علی الرسم کلمه بکویند یا بتخویف اظهار شهادتین نمایند ویا ایشانرا مجبور سازند مومن اند
واز اهل بهشت قیاس ورای واجتهاد ورسخان باعتقاد واجماع بدون دخول معصوم در مذهب ایشان جایز نیست

ولطف خدا تعالی را نسبت به بندگان جایز نمیدانند و گویند حق تعالی تکلیف بالا یطاق به بندگان نکرده و گویند علی
انچه خدا خواهد بلکه انچه شیطان خواهد بعضی از طینتش و بعضی از ایشان میگویند
حقیقتی چیزی یافرید و رحمان نام کف پس عرش را افرید و کفت الرحمن علی العرش استوی و احمد حنبل استوی
را بمعنی استقر تفسیر کرده است و ان رحمان مخلوق بود و گویند خدا را وصف نشاید کرد که شی الست و نشاید کفت که عالم
وحی و سمیع و بصیر است و موجه بجوال و قوت صفت نشاید کرد خدا را وصف نشاید کرد بان اسمائی که در قرآن آمده از آنرا
بعضی از ان اسماء و صفات مشترکی اند پس لازم اید که مخلوق را خالق و رزاق و الله توان کفت دیگر گویند خدا
عالم است بعلم محدث و در ان عالم منجه و اهل جنت به بهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ الخاه بهشت و فاخ و جمله مخلوقات بهشت
و خزانه حق تعالی کسی نماند دیگر گویند خلق را سیع قدرت در فعل نیست دلیل بر این انکه ایشان بلجاء مضطر اند در افعال خنانکه در
مضطر است از حرکت باد چون او را بجنباند و نکوه مضطر است در نبات و اضافت فعل به بنده مجاز بود نه بر حقیقت خنانکه حی
کویند درخت بجنبد اما باد او را حی جنباند و آب روان همی رود و در دریا ایستاده است و اینها را دران هیچ فعل نیست و چوان
نیز بر این مثال بود و ایشان هیچ نتوانند کرد و گویند خدا معلوم خلق نیست زیرا که هر چه معلوم خلق است دیدنی است و نشاید کم کسی کوید الله
یا رب خدای صفت یا خالق نمی است زیرا که خالق را نتوان دید و هر چه را نتوان دید خبر دادن از و محال است و نشاید کرد حکم بر و توان کرد
دیکر گویند قدرت و مقدور و عالم و معلوم و عشق و عاشق و معشوق یکی است خضر بن عمر و قومش گویند هر چه خدا افریده است در آسمان و زمین
از ملایکه و انسان و حیوان و جن و هر چه حیات دارد همه اراده خداست که بکرد و زنده کند و جماع کند و خوف و رجاء مدح و فحش و ظلم کند
و کافر کند و خوش کند اما خدا را از و هیچ زار نکند و او را دشمن دارد و بعضی از ان ملاحده کویند خدا مرکب است از لون و طعم و رائحه
و حرارت یا برودت و یبوست یا رطوبت و گویند فاعل کبیره اگر مومن است کناه بایمان او ضرر نرساند و از اهل بهشت است و کناهان
او امرزیده شود و اهل توحید را عذاب نکنند و خدا از بنده اسلام خواستن است و انچه از قبایح در اسلام کند و اکر کافر در کفر خویش امید
بکرم الهی دارد بهشت ببیند دیکر گویند شیطان مشترک منجه و از اهل توحید بود چون استکبار کرد کبیره کناه و صاحب کبیره با ایمان را
رستکار است و بر این قیاس است حال یزید ملعون و غیره خاطان دیکر گویند کناه ضرر بکافر نرساند نه بمومن دیکر گویند قبایح مختلف بحسب فاعلان
خدا کند خوب بود و اکر بنده کند زشت بود و بعضی گویند ایمان معرفت خدا و خضوع او بود و خشوع ترک استکبار بود یعنی خوف بی امید
و او را صفت است و چون این خصال در یکی حاصل شود مومن است کو از زبان اقرار نکند و هر چند دلایل معرفت او عقلا کذاشته
دیکر گویند ابلیس و ساحری و قابیل را خدای امرز و چون ایمان بخدا داشتند و ابو حنیفه را بو یوسف و محمد بن حسن و جهم و ابن عبلان
و ابن مهدان و ابن بشر و فضل قائی کویند ایمان قول است نه فعل و غویثه از اشاعره کویند که خدا اصحاب کبایر و صغایر را امرزد
جزه یا توبه خواه بی توبه و اقرار کردن انچه از خدا بر رسول آمده مجمل کفر ضرورت و مفصلا کفر بکار نیست که خدا جز زاحرام کعبه
اما کمان اند کردن این عوام کو افقد است یا حیوان دیکر و مومن بود یا کافر و میدانم که خراج را و حجیکه و بخانه خدا باید رفت اما کمان اند
که خانه خدا کعبه است یا مدینه یا بیت المقدس نیز اکه دیر و مساجد و کلیسا را نیز خانه خدا میکویند بعضی از زبان ابو حنیفه

یا حیوانیکه دیکر

ملعون

ملعون نقل میکند که او کفته ما میدانیم خدا محمد ص را بر سالت فرستاد اما نمیدانیم که این محمد عربی است یا ملکی ما نمیدانیم بعضی کویند ابو حنی
این کلام خان است و کویند هر که مسلمانی را بکبر یا بلطمه زند کافر میشود نه از بر این لطمه و قتل بلکه از بر ای عداوت با مسلمان
و کویند امام حسین علیه الصلوة و السلام بر امام زمان یعنی یزید علیه اللعنه بیرون امد و خلیفه ان کشت نه بر ای که هیچ
بقیه از صحابه نمانده بودند که بر او اجماع کردند و بیعت کردند حنظ زید ارقم و عمر بن عاص و انس بن مالک و سمره بن جندب
و عکرمه مولای ابن عباس و بر ابن عازب و غیرهم دیکر گویند سجود اخاب و ماه کفر نباشند بلکه علامت کفر است و بر غویثه
کویند صفتهای خدا مخلوق باشند الا چهار خصلت قادری و عالمی و منتی و خالقیت و صالح رئیس مرجه از اشاعره کویند
ایمان معرفت خدا بود و اکر کسی کوید خدا را هست یا نیست کافر نشود اما قولی است که کافر شود و کویند اکر کسی خدا را انناخت
و منکر رسولش نبود ایمان وی درست است دیکر گویند نماز و جمله ماموراة عبادت خدا نیست زیرا که عبادت خدا موقوف است بر
و معرفت خدا ایشان نه اقرار بان و بجا اوردن عبادات و بر این رفته اند جمعی کثیر از اهل تصوف که چون بحد کمال میرسند
و اصل میشوند و تکلیف از ایشان ساقط میشود و ترک عبادات میکنند اما در نزد دانایان و فضلاء این قوم این قول متروک است و
کرامیه از اشاعره میکویند کل فرق اسلام مذهب ایشان باطل است و خلایق همه کافر اند الا کرامیه ابو جعفر محمد بن الهیصم السجستانی
بن واهیویه که از اصحاب شافعی است کوید که از تصانیف ابو عبد الله محمد بن الکرام دیدم که نوشته که روا نباشد که هزار من کسی بچوب سوزی
کرامیه کفن کند و طلاق دهد و نماز کند و جبر خوانه و جماع کند و راه رود الا در یک حالت و ان وقتی بود که جنازه را بیابانی در راه تنکی
بیوی رسد و در جنب راه باغی یا زراعتی از کسی باشد لازم نشد که در انجا رود و بایستد و یک مشت خاک بکیرد و چشمها فرو کذارد تا چون جنازه
بروی بکذرد تف بران خاک اندازد و خاک را بران جنازه افشاند و از پس او بکوید اللهم العنه لعنا کثیرا و در کتب بسیر کرد
تصنیفات ملعون و باخط بخش خصم بر نسخت ان کتاب نوشته که لا عیسه الا المطهرون در ان کتاب ذکر کرده است که چون خدا تعالی
در افرینش سباع قوت ایشان را کوشت کرده و ایشان را بر حیوانات مسلط کرد انیدند تا خون ایشان را می ایزند و متنوع است که قوت ایشان را
نباتات و کیاه کند و نکرد و اکر کردی بحکمت نزدیک تر بودی بیان نکنند که وجه این تدبیر چیست و بنی ادم که صید میکنند حیوانات را
از شتر و کاو و کوسفند و اهو و مرغان کوشت ایشان را مباح کرد و در کدام حکمت روا بود که عاصیان و کمراهان را بر مطیعان مسلط کردانند
و صد فایده است در مار و کژدم پس کفت ایشان را نیافریدند مار رسول خدا کوید که حق تعالی شجاعان را لام است صید ارند و کوید مومن را نکشید تا
اکرچه در اجوام باشید و کوید انچه خصومت است از احادیث انبیا که بنی ادم دران افکنده اند تا ایشان را بکشند انداز چه املکی فرستاد
که از جنس ادمیان نباشند تا خلق را بخدا خوانند تا ایمان بیاورند خلقان و هیچ کس بغلط نیفتاد قاضی کوید خبر دادند مرا از یکه بزاری
پیش ابو عمر رانی بود ابو عمرو را کفت ابو عبد الله کرام بر سالت اولی تر بود از محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو عمرو کفت بحجه و دلیل و از
کجا میکوئی کفت زیرا که ابو عبد الله کرا از محمد زاهد تر است و معلم کلام از محمد پیغمبر دانا تر است ابو عبد الله کار زار نکرد و کسی را نکشت خانه کسی را بغارت
نبرد ابو عمرو کفت چنین است که تو میکوئی و لیکن بر عوام ظاهر ملک که بر ما تشنیع میکنند و عیب قدمن نهاده است که تو نمی بزار کفت پس چرا ابو عبد الله کرام بر سالت از محمد اولی تر
بظاهر کوید که خدا جبرئیل را بعلی علیه الصلوة و السلام فرستاد و بغلط بمحمد رفت و جایز نیست که ما کوئیم ابو عبد الله کرام بر سالت از محمد اولی تر

واینان نیز شاخه را دوازده فرقه اند **اوّل** واصلیه اند منصوب بواصل بن عطار **دیگر هزالیه** اند منصوب بابوالهذیل علاف **دیگر نظامیه** اند منصوب بابراهیم بن النظام **دیگر حائطیه** اند منصوب بحائط **دیگر جاحظیه** اند منصوب بابی الحسن بن ابی عمر الجاحظ هستند والکعبی **ودیگر بشریه** اند منصوب ببشیر بن المعتمر **ودیگر معمریه** اند منصوب بمعمر بن العباد السلمی **ودیگر مرداریه** اند منصوب بابوموسی عیسی الملقب بمردار **ودیگر ثمامیه** اند منسوب بثمامة بن اشرس **ودیگر هذیلیه** اند منسوب بهذیل بن عمر العوفی **ودیگر جائطیه** اند باجمع بن حائط و برخی ضلالت و اساطین این بدعت و اواخر این مذهب **اوّل ابوالحجاجیه** پسر زاده محمد بن حنیفه رضی الله عنه است استاد ابی الحسن الاشعری و هشیمیه از معتزله منسوب بابوهشیم اند و ابوعلی و ابوهاشم پسران ابراهیم بن معتزله و ابوالحسن بصری و یکی از قاضی عبدالجبار و رمانی نحوی و ابوعلی فارسی و اواخر القضات ماوردی شافعی همدانی و بیشتر از شافعیان شاخه اند و حنفی معتزله و مالکی قزوینی و حنابله حوشبیه و از مشاهیر این گروه صاحب کشاف و قراء نحوی و سیرافی اند وجه تسمیه معتزله آنست که فرقه اول ایشان که واصلیه اند اصحاب ابی حذیفه واصل بن عطار اند و واصل شاگرد حسن بصری که یکی از خطای تابعین اهل سنت و از منابع ضعیفه است و وی با هجای حسن در مسجد بصره نشسته بود که شخصی بایشان درون آمد و با حسن خطاب کرد که یا امام الدین چه حکمی در زمان ما بیدا شده اند که تکفیر صاحب میکنند و گناه کبیره را کفر میدانند و جمعی میگویند که گناه کبیره ضرر در ایمان و اسلام نمیکند و این جماعت را مرجیه گویند ای امام مسلمین چه میفرمای در این باب و چه اعتقاد داری حسن بفکر فرو ماند و پیش از آنکه جواب بدهد واصل بن عطا حاضر بود گفت من می گویم که صاحب کبیره نه مومن مطلق است و نه کافر بلکه او در منزله الیست میان این هر دو منزل پس سخن را دور است و از حسن بصری جدا شده متوجه ستونی شد از ستونهای مسجد و بالیستاد و متوجه اهل مسجد شد و جواب خطبه بر باقی دیگر ایشان تقریر نمود پس حسن بصری گفت اعتزل عنا واصل و یاران روز رسم اعتزال بمعتزله قرار گرفت و اعتقاد ایشان آنست که امامت ثابت نمی شود باجماع الا بنص ظاهر مکشوف و این نص ظاهر در شان امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام در چند جا وقع شده و عمر از اکرد **وگویند** حق تعالی مرئی نمی شود در دنیا و اخرت **وگویند** الیوم بهشت و جهنم موجود نیست بعد از ین موجود خواهد شد و تمسک ایشان دو وجه است **وجه اوّل** آنکه وجود جنت و نار قبل از روز جزا عبث است و فعل عبث بر حکیم روا نیست **وجه دوم** آنکه چون هر شی هالک است بمقتضای کل شیء هالک الا وجهه و باجماع پس باید که الیوم موجود نباشند و در روز جزا موجود گردند و خوارج از معتزله و ابوهذیل حمدان بن علاف و قاضی عبدالجبار بر اند که ایمان عبارت است از عمل بطاعات و عبادات و اخلاص و تقدیق و تصدیق قلبی و اقرار لسانی و ترک مناهی را دران مدخلی نیست و ابوعلی جبائی و ابوهاشم پسرش و اکثر معتزله بصره بر اند که ایمان عبارت است از عمل بطاعات مفروضه و ترک مناهی و عمل باعمال نیست و تصدیق قلبی و اقرار لسانی را دران مدخلی نیست و صفات حق تعالی را بخلاف اشاعره عین ذات نمیدانند و ابوهاشم گوید که ذات مقدس حضرت باری تعالی و اجب الوجود مساویست با ذوات جمیع ممکنات و میان ایشان تفاوت نیست مگر بیک حال که ان مستلزم چهار حال است و ان یک حال الوهیت است و ان چهار حال قادریت و عالمیت و حیاتیت و موجودیت **وگویند** خدا قادر است بان قادریت و عالم است بان عالمیت و حی است بان حیثیت و موجود است بان موجودیت و این از اول صفات ذاتند و نه موجود الذات قائم الذات و اصول دین گفتن ایشان چهار است توحید و عدل و نبوت و معاد **وگویند** نصب امام بر خدا واجب نیست **وگویند** نرازوی افعال عباد است از عدل خدای عزوجل که در روز قیامت نسبت باو مکلفی بجائی آورد و صفات حق تعالی را قدیم میدانند **وخیلان دمشقی** که رئیس معتزله بود و هم مذهب مرجیه دانست و شام عبدالملک او را آکشت داد و او اصل هر قتالی کرد ابوشمر عبدالسلام بن محمد حنیفه بعد و اول اظهار منزلت بین المنزلتین او گفت که صاحب کبیره از ایمان بیرون نمی رود اما کافر نمی شود بلکه فاسق است و جاوید در نار نمی ماند و ابوهذیل علاف و نظام و جاحظ و بشر المریسی و ثمامه و اکثر معتزله بصره بر اند که صاحب کبیره از ایمان بیرون نمی رود اما کافر نمی شود بلکه فاسق است و جاوید در نار نمی ماند و ابوهاشم و ابوعلی و اصحاب ایشان بر اند که صاحب کبیره از ایمان بیرون می رود و کافر می شود و جاوید در نار می ماند و ابوهذیل گوید که گواهی علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام و طلحه و زبیر را نشاید قبول کرد الا بان ایشان دو کلمه گویند و ابوبزیل گوید که هر عاصی که گفته از توجه نه بهر خدا باشند قبول است و عمرو بن عبید گوید که گواهی علی بن ابی طالب را بهر گز نشاید پذیرفت در اندک وقت در سپاه زبیر که او مطیع تر بود خدای را طاعت کرد ابابکر و عمر را علیهما اللعنه **وگویند** در مقدورات باری تعالی قادر نیست بهیچ چیز نیز نفع و نه ضرر و صحت معقول بعد از انتفاع مقدورات و او نتواند هیچ افرید و بعد از حیات بمیراند **وابوبزیل** گوید که اهل اخرت ملجا باشند

فعل جز بحادث جعلی نشاید کافر در کافری و مومن در مومن اتمانه فعل ایشان باشند **وگویند** که کلام حقیقتا محدث باشد و بعضی از کلام نه در محل باشند و ان از قول کس باشد و باقی در محل و ان از جنس کلام ما باشد **ونظام گوید** الله سبحانه تعالی در کردن فعل قادر بود که صلاح انسان در ان باشد و نتواند چیزی کند که صلاح ایشان در ان نباشد و نتواند که عذاب را از کافر بیرد اهل جحیم نفع و قادر بنفع که در دنیا نفع نکرد و صحیح را ادله دهد و بیمار را کور کرداند و چون دانند که کوری و بیماری و درویشی بهتر است اورا نتواند که از ین امراض برهاند و قادر بود که کودکی در گهواره گفتار راست ایشان را بیاید و نتواند که آتش اندازد **وگویند** خدا منکور است بعدل و نیکوئی اگر چه ان بظلم و زشتی قادر نبود **وگویند** ارواح بدن جنس اند و اجسام همه نجنس یکی از دیگری مرده و زنده محال بود که زنده گردد و زنده محالست که بمیرد و این مذهب نقیضان است **ودیصانیه** از معتزله گویند انسان نور است زنده و طبع او ان نور است که بر بالا نشود و او بمیرد و نور بسیط است که هرگز ساکن نشود و تاریکی جز است که هرگز زنده نشود **وگویند** حیوان همه یک جنس اند و در یک جنس همه مختلف نیشود چنانکه از آتش سرد در متصور نشود **وگویند** افعال جمله حیوانات یک جنس اند و ان حرکت و سکون است و جمله متماثلند **وگویند** افعال علوم و ارادات از جمله حرکات اند و افعال از یک جنس اند و فرق نیست میان آنکه گویند لعنت خدا بر ابلیس باد حمد خدا بر ابلیس باد **وگویند** عمل کفر و ایمان هر دو یکی است چون مومن فعلی کند و کافر و فاسق فعل کنند عکس مومن است و فاسقی نیست میان زنا کردن بنکاح یا بی نکاح و نکون **وگویند** معلومات جز چیز نتوان دانست نه بچیز دیگر **وگویند** خدا بر بندگان جمله مقدورات را یکبارگی بیافریدی تقدیم و تاخیر نیز اگر نکردن نکون بعضی بر بعضی تقدیم و تاخیر ظهور میساند پس ابا و امهات مقدم نباشند بر اولاد **وگویند** روا بود که علم ضروری بجز اهل آن حاصل شود **وگویند** ابوهریره دروغ از جمله خلایق بیشتر کفتی و چون بصحبت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است ان دروغ تمام عمد صدقات است **وگویند** هر که او ولیست هم بکبار دیم بزاد و دیا خیانت کند فاسق شود و باز خواست ندارد تا او ولیست در بیم تمام نباشد **وگویند** هر که تمام فرایض باجمله نماز نیاورد عمداً عاصی شود در خدا و لیکن فاسق ترین خلایق نباشد **وگویند** فضل اطفال در اخرت مانند فضل بهایم است **وگویند** حشرات همه در بهشت باشند زیرا که فضل مختلف نشود **وگویند** فضل ملایکه بر پیغامبران بیاست زیرا که سلاطین اکثر مردم ترک را نزد فقیران می فرستند برای مطالب پس آحاد ملک نزد انسان فضل اولی نشود **وبعضی گویند** ملایکه و انبیاء در فضیلت مساوی اند **ابوالهذیل گوید** معرفت خدا از ایمان نیست و بران خبر که خدا نکند قادر ان بر ان نشود **وگویند** هر که سب صحابه کند اگر چه ان صحابه فاسق باشند و عجبتی اهل ذمه و طالبی را لعنت کند یا ابلیس را دشنام دهد از اسلام بیرون نشود و موجب حد نشود و اگر کسی سب کند و پشیمان نشود نزد علمای معتزله اید و نادم باشد عذرش مسموع باشد **وگویند** هر که خدا را شناخته بهر مذهب و طریقه از اعتقادات کند مومن است **الخابی گوید** که حق تعالی قادر نباشد که بر عقلا ظلم کند و لیکن قادر است که بر مجانین و اطفال ظلم کند **جعفریه و مبریه گویند** فاسقان اهل قبله از مسلمانان بر تر باشند از زنادقه و مجوس **وگویند** اگر کسی مرد بی نفقه است که فلان زن از برای من نگاه دارد و مرسل ان زن را وطی کند و طی طلاق مرسل باشد و او حد بر و واجب نشود **وگویند** اجماع صحابه حجت است بر حد یک که خمر خورد اما خطاست هر که تکفیر کند **معتزله** بزرد و از اعیان بیرون نشود فاسق باشد **بشیر گوید** که انسان قادر بجز بر ایجاد انواع سمع و بصر بسبیل تولد **وگویند** خدا قادر است بر نفی بنده اما ظلم بجز بر تعذیب او **ابوموسی مردار گوید** که هر که باسلطان اختلاط کند در صحبت فاسق نشود هر گاه فاسق کافر نشود و چون بمیرد از وی میراث گیرند و او از کسی میراث نبرد **وگویند** خدا دروغ گوید **هشام فوطی گوید** که روا باشد که گوید حسبنا الله و

ونعم الوكيل و گويند اسماء خدا بقياس است و گويند هر كه اعتقاد كند كه خدا ضار و نافع است كافر است و گويند اعراض دليل
منفعة بر وجود صانع و نه صدق يكى از انبياء و رسل و ديگر گويند كه هر كه اعتقاد كند كه نماز افتتاح و اختتام و شرايط دارد جمله نماز او فاسد است و معصيت
كرده است و هر كه گويد بهشت الحال موجود است كافر است صاحبى گويد كه روا بود كه جوهر خالى از اعراض بود و احمد حائط و جاحظ گويند كه عالم را دو صانع
بود يكى قديم و ديگر محدث كه او مسيح است و در قيامت حساب خلق مسيح ميكند و آنچه مسيح كند جايز است و احمد بن ابو بن مالوسى گويد كه خداوند خلق
را يكبار آفريد و ايشان را تكليف كرد هر كه فرمان بُرد او را به عليين برد و هر كه فرمان نبرد و عاصى شد او را بدين عالم فرستاد و در ادوار ديگر و الله
اگر چون بصورت بهيمى ميرسد تكليف از و نيفتد احمد حائط گويد پيغمبر از زنان بسيار بوده است و ابو ذر زاهد تر از رسول بوده و اگر زن بسيار
طعن صحت و معمر و اصحابش گويند جميع اعراض در اجسام فعل خداست و فعل جسم است كه از وى پديد آيد بالطبع آنانه باجتنا و خلا
براعراض قادر منفعة و موافق مذهب انسان خدا آنست كه خالق موت بود و نه خالق حيات پس اجسام خود را نه ميرانند و نه خود ميميرند شماميه
ابن اشرس گويد كه بسيار چيزها از انسان و مكس و مانند او خلق خدا نباشد و خود پديد آيند و فنى گويد كه شماميه خلق را ديد كه روز جمعه بمسجد ابن
بصره ميرفتند بعضى از ياران خود را گفت كه اين قرآن را به بينيد كه چگونه آن اعرابى آيات قرآن را از راه برد و سرگردان كرده و حائط
در كتاب مضاحك گفته كه شماميه گويد كه همه كفار و ملاحده و هريان و زنادقه و يهود و مجوس و نصارى نه در بهشت روند و نه در دوزخ و گويد جان
و بهايم را خدا آنچنان خاك كند و باد به برد و زير آن بهشت و دوزخ جاى تواند و حجاب بسته و اينها را نه ثواب باشد و نه عقاب از بهر آنكه ايشان را تمييز
حاصل نكرده اند ابن ريوندى از حائط حكايت ميكند كه او گفت خداوند هيچ كس را بدون نفوذ است الا آنكه آنرا بر طبع خود كند و
برد و كتاب جليل نداد ان و كتاب عيش عفاجات و كتاب مخاريق و لو اميس از تصانيف شماميه است فضل حدثى مسيح جوانى بنود چنانكه گمان
بُرد كه در ميان آنان نبى و پيغمبرى نباشد و خدا خلايق را در بهشت اخير ديد چون در بهشت آخر ديد كه مذبذبون گويند هر كه در دنيا چيزى يابد
بسبب آن يابد كه در دور اول چيز گفته است پس يابد و اين مذهب تناسخ است حمارية از معتزله گويند كه انسان قادر بقدرة
بعضى از حشرات را بيافريند يكى از علما روايت كند كه مردى بجهود درشاپور از قوم معتزله اورا اخبار ميكنند در اين مسئله به ابو على الثقفى
مناظره كه بهوا رجاست روز آمد به پيش ابو على و بياره گوشت كنده در دست داشت و گرم سپار در و افتاد پيش كفت اينها را نمى
ابو على كفت اگر تو افريدى بگو عدد ايشان چند است و نرو ماده ايشان كدام است و الزام يافته منقطع شد و گويند رو الجبه كه خدا
را مطيع خواند زيرا كه خدا چون مراد بنده را بر آورد و حاجت او را دهد گويد مطيع بنده بود و ابو الجبه گويد كه خدا را ميكشتن كند ابو هشم
گويد خدا قادر است كه فرزند از دنيا را نميت كند زيرا كه چون فناء خلق فرض فنايى عالم بدين عظيمى را ميت كند پس لازم
بود كه هر فرزند از عالم فرزند را فنا يافريند الكاف جميع مضرين بود و مجامعت ضدين مستحيل است از روى عقل و گويند كه اگر كافر مسلمان كند و يكديگر را در دين
بدرد بايد در حال زخم بكشد و اسلام و ايمان گويند و گويند اگر ميتوبه كند از كبائر پيش كه كشته شد و او در وقت توبه بمثل آن گناه قادر نباشد توبه
آن درست نبود بعضى گويند اگر كسى را در حال كفر بكشند و از زنا كرد و عورت او را بايد تا توبه او قبول نباشد و گويند هر كه بر خلاف
معتزله باشد از اهل سنت و جماعت و شيعه و در افضليه همه در فناء باشد پس فرقه ايشان بهشت خالى بايد بود و همه خلق در فناء باشند
نظام و اتباعش گويند كه قدرت و علم و حيوة و سمع و ارادت خدا را نشايد گفت كه اينها اند و نه اجسام نه اعراض و نه او بنده

و جز او و نه بعضى از و زيرا كه صفات اند و صفات را صفات ديگر نشايد كردن و گويند افعال بندگان صفات ايشانست و
صفات ايشان نه ايشانست و نه جز ايشان و اين اعراض را نه اجسام و نه اشيا مناقض است زيرا كه چون اعراض باشد لازم
آيد كه اشيا باشد و گويند حركات و سكنات از درست و كلام و طاعت و معصيت و كفر و ايمان و الوانها و طعمها و بوها جمله اجسام اند و از
زرقان حكايت كنند كه او گفت هر حركت و سكون فعل نيست تمام شد بعضى از مقالات يهود ان امت فاضل و متدبر و عالم متأمل مى
داند كه اين ملاعين چه گفتند و رد اقوال ايشان و شاخه از قرآن و احاديث بسيار ظاهر مشخص شايد كه مطالع نمايند والله اعلم
فرقت چهارم در بيان مقالات شيعه انا عشريه كه گفتند كه الله امامهم و مذهب اين طايفه ناجيه و تفكوى معاندين ايشان و اقوال ايشان
وغيره بدانكه طايفه شيعه كه ستيزان ملاعين اند ايشان را در اقضى ميگويند اعتقاد حق ايشان است كه در دنياى بالا بين و سفلى و مكان
بارى عظمت و انسان و حيوان و نبات و جماد و صور و اجسام و اصناع و افريد كارى هست يكانه كه نظير و مانند ندارد و خود بخود بود
تقدير ملك صنع بهم نميرسند و چيزى بالطبع ممكن نمى آيد بخلاف ملاحده و قطائيه و بعضى از ايشان گويند كه صانع عالم
الى العرجا كه قايل نيستند بوجود صانع عالم و دهريه خلف دنيا و مافيها را بنسبت بدهر ميدهند و طبيعيون گويند خالقى نيست الا
طبيعت بالشعور و بعضى از اهل نجوم گويند كه اشيا بتاثير كواكب طبايع دوازده بعمدى آيد و ديگر گويند كه عالم كه مردار مانوارى اقتدار
از عرش تا فرش و تحت الثرى و آنچه در ما بين اينهاست همه محدث است و تازه بهم رسيده و همه شيعه و ابتدا الوجود زمانى در بهريد از مكانات بيرت
كه در جمله زمان كى بهم رسيده بخلاف دهريه و فلاسفه و اصحاب ادوار و طبايع و اهل نجوم و سوفسطائيه و طائفه از براهمه و هندوان و بعضى از ايشان
خطا و ختن و مغربيان كه گويند عالم قديم است و ديگر گويند كواكب انوار اند و سمو است اجسام بخلاف فلاسفه و ارباب نجوم كه گويند كواكب
جسم اند زنده و ناطق و ديگر گويند عالم را صانعى است مختار كه هر چه خواهد كند نه موجبيت و نه مضطر نه عاجز بخلاف فلاسفه كه انسان گويند كه مؤثر حقيقى است
ديگر گويند جمله موجودات صنع صانع مختار اند بخلاف اهل طبايع كه گويند هر چه بالمحث فالاثر قدرت از آنند طبايع بود و طبايع از علت و بعضى از اسماعيليان
و قليلى از ركى گويند كه جبرئيل عليه السلام در ملاحت فلك قمر تاثير ميكند بعضى نسبت بامة عليهم القلوة و السلام ناشر ميكند و بعضى نسبت بخميس ميدهند
كه مراد مسلمان و مقداد و ابا ذر و عمار ياسر و عمر ابن اميه جمرى از جانب على عليه الصلوة و السلام ناشر ميكند ديگر گويند صانع عالم موجودات بخلاف
ملاحده كه گويند كه نه موجودات و نه معدوم ديگر گويند خدا قادر است بذات بخلاف آنچه گويند قادر است بقدرة ديگر گويند صانع عالم بقدرت
و ذاتست بذاته بخلاف مجبره كه نزد ايشان عالم است بعلم ديگر گويند كه صانع عالم زنده است و باقى لذاته بخلاف مجبره كه گويند حى است بحيوة باقى
است بقا ديگر گويند كه صانع عالم هميشه باقى بود بخلاف حشويه و كرامية كه گويند او ملاك گردد و ديگر گويند خدا سميع و بصير است نه بالت يعنى عالم است بجميع
و ايته كل من عليها فان و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام ديگر گويند خدا سميع و بصير است بالت بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه كه گويند سميع و بصير است بالت سمع و بصر ديگر گويند خدا مستغنى است از جملة موجودات و از نفع و ضرر و الم از شهوات
و ميعاد است بخلاف مجبره و مشبهه و مجسمه كه گويند سميع و بصير است بالت سمع و بصر ديگر گويند خدا مستغنى است از جملة موجودات و از نفع و ضرر و الم از شهوات
برات بخلاف خوارج كه گويند خدا را ماكول و مشروب و ملموس نيست بلكه همه و بعضى از ايشان گويند كه اگر امامان و قاطبه انصار كه نزد ايشان معبود
بخلاف و مجسمه و اكثر براهمه و حدائقه و طائفه از مجوس و كبران و بعضى از ايشان بلكه همه و بعضى اگر امامان و قاطبه انصار كه نزد ايشان معبود
جوهر اند از قسم ملئه و مكان دارد و همه اين فرق غير انصارى گويند جاى و مكان دارد و نزد بعضى از ايشان بر عرش نشسته و اعضاء و
جوارح دارد و بعضى گويند اعضايش بصورت خود است و رويش بمردى ميماند بعضى گويند بر پسرى ساده مى ماند و بعضى از اجسام
ميداند و بعضى جسم تر از همه چيز كى نميداند بعضى گويند استغفر الله بر خرير سوار حى الوقف بصورت پسر امردى و شهاى اجابت شنيده و جمعه

اصل
تعالى الله عن ذلك

فرقت چهارم در بيان مقالات شيعه انا عشريه كه گفتند كه الله امامهم و مذهب اين طايفه ناجيه و تفكوى معاندين ايشان و اقوال ايشان

عذاب نکند و گناه کسی را بر دیگری ننویسد بخلاف مجبره که گویند خدا اطفال را بدکار و پدران و مادران عذاب کند اگرچه بسقطی بود که از شکم مادر افتاده باشد
دیگر گویند تکلیف مالا یطاق نکند بخلاف مجبره که گویند خدا زنی را بفرماید که شوی خود را دوست دارد و او را دشمن دارد و بعکس و دیگر گویند دروغ بر خدا جایز بود بخلاف عاقل و
از شاگردان الثوری کذاب گوید دروغ بر خدا جایز بود دیگر گویند اگر کسی گناه بسیار کند و از بعضی توبه کند از آنچه توبه کرده است درست بود بخلاف اوتوبه
که گوید اگر کسی از هزار نوع گناه توبه کند و از یکی نکند توبه او مقبول بود دیگر گویند بنده بفعل نیکو مستحق ثواب گردد و بعمل بد مستوجب عقاب نگردد بخلاف مجبره
و اصحاب عبید گویند نیکی بدی را باطل کند و بدی را نیکی دیگر گویند که اگر کسی گناه کار ماند و توبه نکند و بمیرد مومن بود یا ضد از آنچه گویند اتفاق عامه اهل
یا یکی از انبیا علیهم السلام انرا بخشد و اگر نه بقدر گناه عقوبت یابد بعد از آن بفضل نیکی به بهشت رود و هیچ مومن در دوزخ نماند
بخلاف اهل و عبیدیه و معتزله و عنبریه و هیام و قیام اللیل بود و گناه کبیره از دو دو بود آنرا دوا بود
عبید را الا اندک در دوزخ نماند بخلاف اهل و عبادت ضایع نکند دیگر گویند رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا و انبیای عظام صلوات الله علیهم
یا فاضل مومنان شفاعت عاصیان و گنهکاران را کنند بخلاف خوارج لعنة الله علیهم که قطعا شفاعت قابل نیستند و دشناعه گویند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت میکند نه کسی دیگر اما در حق اهل بهشت را زیادتی میکند نه اسقاط گناه دیگر گویند مومن اگرچه عاصی بود حکمی
حقیقی دارد مومن حکمی از تداول جایز بود و موصوف حقیقی مرتد نشود زیرا که چون موصوف حاصل کرد و علم حاصل نشد علم غیر از یقین است و حقیقی نه
منزله علم ضروری است و مادام که محقق باشد ممکن و شبهه در وی بیرد پس وقوع کفر از مومن حقیقی جایز باشد بخلاف اهل سنت و خوارج
و خوارج که قائلند بوقوع کفر و زندقه از مومن حقیقی و ائمه و اوصیا دیگر گویند که عوض از مکافات هم در دنیا منقطع است و هم
در آخرت بخلاف اهل سنت که گویند عوض دایم بود در دنیا و آخرت هیچ دیگر گویند که هرچه از اعراض بود منقطع بود نه دایم بخلاف
ابو علی جبائی که او گوید اعراض دایم بود دیگر گویند ثواب شاید در دنیا تکلیف شاید بر اثر آنکه ثواب دایم بود و دوام در دنیا محال بود
و لازم آید که میان انقطاع تکلیف و اتصال ثواب زمانی نباشد و دوا بود اگر کسی را انقدر عمر بدهد تا ایمان بیاورد و بثواب رسد
بخلاف کرامیه و بعضی از معتزله که گویند روا باشد که در دنیا باز برسد و تکلیف از سر گیرد و انرا بمیراند دیگر گویند خدا انبیا
و رسل و ملایکه و مومنان و کافران را همه لطف کرده است و هدایت فرموده است و حجت تمام کرده است و قوت و اختیار داده که تمیز کنند میان
حق و باطل و کفر و ایمان و نیک و بد بعقل و همچنین به نقل و کسی را مخصوص نکرده است بخلاف مجبره که گویند خدا انبیا و رسل را و ملایکه و مومنان توفیق داده و هدایت کرده و دیگران را رانده دیگر گویند اسماء الهی
بوجهی دلالت کند از قرآن و حدیث و اجماع نه از انام دیگر نتوان خواند بخلاف ابو حنیفه و اصحاب و بعضی از معتزله و جایز دانند که
که خدا را عارف و مطیع و عاقل همی توان خواند دیگر گویند بعد از خلقت انسان بعثت انبیا واجب بود بخلاف معتزله و برهمه و منانیه
و دشناعه و حکما و اهل خطا و کعبان که اصل را انکار کنند و عمان و برخی از فلاسفه که گویند واجب نبود دیگر گویند عدد انبیا
در سر صد و بیست و چهار هزار اند و از آنیان پنجاه و سیزده مرسل اند بخلاف یهود که عدد انبیا نزد ایشان
چندان نیست و نزد نصاری عدد انبیا بیست و چهار اند و همه را صاحب کتاب میدانند و بعضی از نصاری خصوصا آدم علیه السلام
و طائفه علیه السلام را نبی میدانند و پس و لوقف علیه السلام را رهبان میدانند نه نبی دیگر گویند اول انبیا آدم علیه السلام
بود بخلاف مجوس که گویند که کیومرث پدر و برهمه گویند اول انبیا آدم بود و آخر شیث سلام الله علیهما
دیگر گویند آدم و حوا پسر و دختر خود را بهم نداد بزوجیت بلکه حوریه و جنیه را بزنی به پسر انش دادند و اولاد بهم بودند
بخلاف اهل سنت کلهم و قاطبه یهود و نصاری و مجوس که قائلند بانکه خواهر و برادر را بهم دادند دیگر گویند که کوه

و سنگ و انسان از انبیا و اوصیای انسان واقع نشد بخلاف یهود و مجبره که گویند واقع شد و ابن فورک از اشاعره انبیا را معلوم از
در کفر و شرک انبیا و اوصیا و کس را معصوم نمیدانند کرد میان بلکه ملایکه میان اهل سنت در باب خطای انبیا رسالها نوشته اند دیگر
گویند معجزه بر دست نبی و امام ظاهر نشود بر دست کاذب بخلاف مجبره که گویند بر دست هر زنان ظاهر شود و اهل تقوف نسبت
دین را بخیانت همیدهند و میگویند عین القضات و بعضی از مشایخ مرده هم زنده گشته اند و وحی بایشان میرسد و عروج بآسمان
میکرده اند و باضداد صحبت هم داشته اند دیگر گویند که پیغمبر ما و اوصیای او صلی الله علیه و آله و سلم بهترین انبیا و اوصیا و معجزات
بلکه بهتر از ملایکه مقربین اند بخلاف بعض از اهل قبله و فاطمیه کسیان که قائل نیستند و قلیل از ایشان گویند ابراهیم علیه السلام
فاضل تر اند و خواز بن عمرو از معتزله گوید که در فضل انبیا همه باهم یکسان نیستند و تفاوت ندارند و بعضی از معتزله مثل ابو عبد الله
حلبی و بالفی از اشاعره و برخی از خوشیان گویند ملایکه بهتر از انبیا و رسلند دیگر گویند که انبیا بعد از ادای رسالت باز
بنبی الله بخلاف اشاعره گویند چون ادای رسالت نمودند بنبی نیستند الله بمجاز انبیا را بنبی گویند دیگر گویند چون روح از قالب
مفارقت کرد و باقی نیست و انرا به قالب مثل میبرند در برزخ بخلاف مجوس و تناسخی و برهمه که گویند در بدن حیوانات دیگر
نقل میکنند و معتزله گویند که باقی نمیماند و معدوم میشود دیگر گویند هر که دعوی الوهیت کرد و هر چه بر دست او ظاهر شد از
مخاریق سحر بود بخلاف ابن المقفع خراسانی و طائفه از صوفیه که گویند سحر نبود و حق بود دیگر گویند نبوت مجرد دعوی اکفاست
نبود بلکه معجزه کلام لازم بود بخلاف اکثر خوارج که معجزه را لازم نمیدانند و دعوی را کافی میدانند دیگر گویند انبیا و
رسل و اوصیای انسان و ملایکه مومن اند قطعا بخلاف اشاعره و خوشیان که هیچ کس را قطعا مومن نمیدانند
و اگر پرسی از ایشان که مومنی گوید انشا الله دیگر گویند مخاطبه با ارواح است بعد از فراق از بدن بخلاف نظام
و ابن اراوندی و معمر و قومی از اشاعره و غزالی که گویند مخاطبه با ارواح نیست دیگر گویند معرفت الله و رسول و الدلائل
واجب است عقلا بدلایل و براهین و قدری نقلا و در فروع قدری عقلا و بسیاری از آن نقلا بخلاف مجبره که گویند
واجب است شرعا دیگر گویند امام معیاید مختار من عند الله و بنده بنص من عند الرسول باشد بخلاف خوارج و نواصب
و شیعه ملعون که تعیین امام باختیار رعیت دانند و عباسیان گویند میراث است و زیدیه گویند خروج بشمشیر الله هر کس از اولاد
حضرت فاطمه صلوات الله علیها دیگر گویند امام بعد از پیغمبر بلا فصل علی بن ابی طالب است علیه الصلوة و السلام بخلاف کل اهل سنت
و نواصب و خوارج و اکثر زیدیه گویند ابی بکر است لعنة الله علیه دیگر گویند امام باید مثل پیغمبر معصوم باشد از هر آلودگی و خطا میں
المهدی الی اللحد بخلاف همه فرق مسلمانان که عصمت را شرط نمیدانند دیگر گویند که امام همی باید که در همه حرارت کمال از رعیت
افضل باشد بخلاف نواصب و خوارج و اهل کنت و بعضی از معتزله که امامت مفضول را در دولت میدانند چند زمان
و پیره دل و فاسق و فاجر و ضعیف العقل و جاهل و عاجز باشد و عالم باحکام دین و مسایل نباشد دیگر گویند اگر دعوی
امامت کند و امام نباشد مثل دعوی نبوت است که کافر است بخلاف مجبره و نواصب و عباسیان و زیدیان که گویند کافر نمی شود
دیگر گویند که بعد از پیغمبر ما دیگر پیغمبر نخواهد آمد تا روز قیامت بر ما لحق بخلاف همه که گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد
آمد آخر حضرت صاحب علیه الصلوة و السلام است و بعضی از نصاری نیز گویند که خواهد آمد دیگر گویند امام بعد از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۲ تن اند و یکی از ایشان مدت بسیار مخفی خواهد بود از ترس و افتد بر دوان اند بخلاف
نواصب و مجبره و معتزله که گویند چهار است و زیدیه پانزده قائلند و زیدیان بر پنج قائلند و عباسیان سی و هفت تن

ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم ولا تعسّر

الحمد لله الذي شرع الديات والقصاص والحدود لرفع الفساد بين العباد ونظام عالم
الوجود والصلوة على خير من شرع لشرعه الحدود محمد واهليه خلفاء المعبود
وشفاء يوم الورود وبعد احقر العباد محمد باقر بن محمد تقي عفي الله عن جرائمهما بر الواح ارواح زكيه وذخائر خاطر
علية باظهار حل وعقد امور عباد ومسالكان مناهج خير سداد وبنيان بيان واقلام اعلام مي نگارد كه چون حقعالي
نوع بشر را بنا بر طبع ومحتاج بيكديگر افريد وغالبا معاملات ومعاشرات سبب حدوث مناكحات ومنازعات مي شود كه
منتهي بقتل نفوس ونهب اموال وحدوث جراحات ميگردد وايضا نفوس اكثر انسان مايل است بمتابعت لذات و
تحصيل مشتهيات واكثر اجري ومالغي نباشند در عرض ومال يكديگر تصرف مينمايند ومنتهي بانواع افساد ميگردد ولهذا حجاب
مقدس انبيا در ين تعالي شانه در شريعت مقدس نبوي صلي الله عليه وآله براي انتظام امور عباد ورفع فتنه وفساد واز قطاع
بوادي وبلاد واحكام حدود وقصاص ديات را مقرر فرموده كه زاجر نفوس شريره از ارتكاب فتنه وفساد ودا عي ايشان
بسلوك طريق صلاح وسداد بوده باشد وچون اكثر احكام مباحث مذكوره از جمله غوامض مسايل فقه است
ودر غالب انها اختلاف بسيار ميان فقها هست لهذا فقير بامر من يجب امتثال امره متمم الله المسلمين ببقائه احكام
مزبوره را در ين رساله بلغت فارسي ايراد مينمايد كه نفش اعم وفايده انس اتم بوده باشد وچون پنج چيز است
كه در شرع جميع پيغمبران حفظ انها لازم بوده اول دين دويم نفس سيوم مال چهارم نسب پنجم عقل وحفظ
دين باقامت حدود وعبادات واسقاط وكشتن كافران ومرتدان وجاري گردانيدن حدود وتعزيرات بر جميع
كه انها را مسلمان شمارند وحفظ نفس بقصاص كردن ودية كرفتن ازيت خبايح حقعالي فرموده ولكم في
القصاص حيوة يعني از براي شما در قصاص كردن زندگي است زيرا كه اگر كشنده را بعوض مقتول بكشند

قايلند ودر اقلي از شيعه بيست قايلند وكيسانيه از شيعه بچهار تن قايلند اول امير المومنين عليه الصلوة والسلام وآخر
بابن الحنفيه واسماعيليان به پنجاه تن قايلند وزيديه گويند هر كس عالم وشجاع واز فرزندان فاطمه صلوات الله عليها
خروج بشمشير كند امام است تا روز قيامت ديگر گويند امام اگر مغلوب ومقهور شود تقيه ميكند ومروي واحديث وبخين مومنان از
نيز هر گاه خوف تلف نفس يا مال يا عرض باشد تقيه ميكند بخلاف معتزله واهل سنت وزيديه وخوارج وحشويه ونواصب كه
تقيه را جايز نميدانند ديگر گويند هر كس زماني از امام خالي نيفتد ونخواهد بود از ابتداء افرينش تا روز قيامت خواه ظاهر وخواه
بخلاف جمله نواصب وهمه فرق مسلمانان كه خلو عالم را از امام جايز ميدانند ديگر گويند خروج بر امام عادل منكر خروج بر هيچ
كه هر كه چنين اعتقاد كند كافر شود هر كز امر زيده نشود بخلاف نواصب وخوارج وزيديه وغيره بدين امت كه
خروج بر امام كافر فاسق شود ديگر گويند بعد از پيغمبر صلي الله عليه وآله وسلم امير المومنين علي عليه الصلوة والسلام وفاطمه وحسن وحسين
از ائمه اثني عشر صلوات الله عليهم اجمعين افضل كل خلايق اند بخلاف كل فرق اسلام الا قليلا از زيديه
وكافرزن از سگ كمتر را بهتر ميدانند ديگر گويند در مذهب ما رائي وقياس واجتهاد وانتخاب عقلي واجماع بدون وجه
معصوم وحسن وقبيح شرعي نيستند بخلاف همه مسلمانان ومنافقان كه جايز ميدانند ديگر گويند بهشت وجاي هر كافر ني نيفتد باشد بخلاف خوارج
بن عمرو كه گويد كافر ني نشود ديگر گويند بهشت ودوزخ الحال موجود اند بخلاف معتزله كه گويند بعد از قيام قيامت آفريده خواهند شد ديگر گويند نعيم اهل بهشت
وعقاب كفار دايمي نيست بالفعل والوعيدية بخلاف ابو الهذيل كه گويد هر كافر ني نشود ديگر گويند بهشت جاي ملك وحوك وغيره خزانات الارض
نيست بخلاف نجاريه كه گويند الشان در بهشت باشند ديگر گويند كه خدا در قيامت حساب خلايق را ميكند بخلاف جاحظ از معتزله وبصريان
كه گويند مسيح عليه السلام حساب خلايق را ميكند ديگر گويند اول كسي كه بهشت رفت امير المومنين عليه الصلوة والسلام است زيرا كه لوايي الحمد در دست
روست ومي اين پيغمبر ان خود و انبوه از رسول خدا اند كه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين داخل شوند بخلاف
امتهاي ديگر ومومنان جن وانس در درجات بهشت بر اين مسايل حمل مخالفين از اهم ماخيه وبعضي
از مسلمانان خلاف بسيار كفته اند مقام كنجايش ذكر انها ندارد ديگر گويند ميان بهشت ودوزخ جايي است كه انرا اعراف ميكويند كه نيز يك
بصراط رسانند كافران عادل ونبي وبعضي از مستضعفين اگر خدا خواهد در انجا باشند نواصب گويند محال است وگويند وعلي الاعراف رجالا
كنايه از ملوك عادله وعبد الله بن مسهل قشيري گويد اصحاب اعراف اهل معرفت باشند از مشايخ واولياي واهل تصوف ديگر گويند عذاب كور
ومنكر ونكير وضغطه قبر ورومان واهوال برزخ وعقبات حق است بخلاف قدريه واز معتزله ونجاريه وخوارج وبعضي از مرجيه وبعضي از
وملاحده وكلهم ومحاب شالسخ وبراهمه انكار انرا دارند كيسي از معتزله بر است كه اهوال در وقت ديدن صورت نبندد قيامت ديگر گويند
ميزان عبارت است از انبيا واوصيا وليكه بدي ها كه ميزان حقيقي اند وسنجيدن كوثر وصراط وشفاعت واهوال قيامت وحساب وديوان
نامه ها ودر ستناطق جوارح وخصوصيات قيامت هم حقيقت بخلاف جل خلق عالم از مسلم وكافر نه مومن وجمله اهل ذمه كه در هر يك ازين
فهارند اند بعضي قايل اند وبعضي در خصوصيات قايلند وجمعي وبعضي از زيديها قايلند وبعضي مطلق قايل نيستند ديگر گويند اطفال مخالفان
ومشركان بعد از اتمام حجت هم در بهشت خادمان اهل بهشت باشند بخلاف نواصب كه گويند در جهنم اند با پدران خود ديگر گويند جن
بخلاف حكما كه قايل نيستند ديگر گويند هر روزي بنحو بخلاف مجبره كه گويند هر روز يعود كما كانوا گويند از جهت عذاب روزي بوده
اين مجملي بود از اصول مذهب ما اميه ودر بيست وهشتاد از مسئلت كه كفار مخالفين با مومنان خلاف دارند خداوند عالميان
همه مومنين ومومنات را از ميل كردن بباطل ومذاهب غير حقه نگاه دارد تمام شد بعون الله تعالي كتبه الحاجي الفقير
المحتاج الي الله في الدنيا والاخرة في الدنيا بالايمان والتوبة والسعة في الرزق الحلال والاخرة بالمغفرة والرحمة بجاه

قسم نهم حکم مرد بیمار و زن بیمار است که ثابت یا زنا نه نداشته باشند ترکه جند را بعد دان تازیانه با جمع میکنند و یکبار بر بدن میزنند

اما احکام اول انکه زانی را بر برهنه حد میزنند اگر مرد باشد و مشهور در زن انست که با جامه تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که اگر ان زن را در وقت زنا بر برهنه یافته باشند بر برهنه حد میزنند و الا با جامه پوشیده بر همان حالت که ایشانرا و تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و فرج که بر این اعضا نمیزنند و مرد را استاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند بسیار سخت نمیزنند و بعضی گفته اند میانه نه بسیار و نه سخت و سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه زمستان در میان روز و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل باشد دوم هرگاه کسی کاری کند که مستوجب حد گردد و پناه بحرم تکه معظمه برد برای حرمت حرم حد نمیزنند او را تا از حرم بدر اید ولیکن در خوردن و آشامیدن بر و تنگ میگیرند تا مضطر بیرون شود و بهیرون امدن پس حد میزنند او را و اگر ان کار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت را رعایت نمیکنند و در حرم او را حد میزنند و بعضی از علماء در این حکم مخصص گفته اند بحرم مکه حرم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و مشاهد مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام را و در این باب سندی بنظر نرسیده سوم هرگاه زنا مکرر واقع شود و یکبار نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور میان علماء انست که یکبار حد میزنند و بعضی گفته اند که اگر زنا با یک زن باشد یکبار حد میزنند و اگر با چند زن باشد برای هر زنی او را حد میزنند موافق روایت ابو بصیر چهارم زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون اید و فرزند خود را شیر بدهد و اگر کسی کفالت فرزند او نماید بعد از زائیدن در سنگ و بعد از یک شدن از نفاس او را حد میزنند پنجم هرگاه مرد و زنی در یک لحاف بیابند و ثابت نشود که کاری کرده اند یا نه ثابت درمیان پائی او ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود بیکمتر از صد تازیانه تعزیر میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از تصانیفات آورده که هرگاه مرد را با زن بیگانه در زیر یکجامه بیابند که دست در گردن او کرده باشد و او را بوسه صد تازیانه هر یک را میزنند و شیخ مفید علیه الرحمه گفته که اگر لواطی گواهی دهند که ایشانرا در زیر یک جامه یافته اند یا بدن شان بر هنه ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشانرا تعزیر میکند بانچه مصلحت داند تازیانه تا نود و نه و در حدیث صحیح وارد شده که در زمان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام مردی و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هر یک را صد کم یک تازیانه زدند ششم هرگاه براز ادی دو مرتبه حد بر نزند و در مرتبه سیوم ان کار را بکند او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه چهارم میکشند و اگر نبرده را هفت مرتبه حد بر نزند در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از انکه نزد حاکم شرع ثابت شود حد بر نمیزند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور انست که ساقط نمیشود و حد میزنند او را و بعضی گفته اند که حاکم مخیر است میان زدن و عفو کردن و اگر با قرار خود ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم مخیر است میان حد زدن و نبخشیدن هشتم هرگاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله نشود و او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است بنا بر مشهور نهم انکه کسی که مرد بر او در خانه خود دیده باشد که با زن او زنا میکند بر دو را می تواند کشت اما اگر نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند در میان خود و خدا گناه ندارد دهم نشنیدن در میان ثابت شدن زنا است زنا بدو چیز ثابت می شود اول اقرار کردن و مشهور و اقوی انست که ثابت میشود زنا مگر با نکه ذانی خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بر زنا و خلاف است در انکه چهار اقرار باید که در چهار مجلس شود یا در یک مجلس کافی است و اشهر تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند و اگر بکمتر از

کند احتمال بخشیدن دارد و اگر غلام اقرار کند بزنا اگر ان تصدیق او بکند او را حد میزنند و الا فلا دوم اثبات بگواه است و ثابت میشود بگمتر بچهار گواه عادل که گواهی میدهند که زنا او را دیده اند مانند میل در سرمه دان و ان یا سه مرد عادل اند و دو زن عادله شهادت دهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی اگنر علمای گفته اند که او را استنکار نمیکنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که صد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از چهار گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان حدی نمیزنند برای قذف نکردن و اگر بعضی بیشتر بیایند و شهادت بدهند پیش از انکه باقی شهود حاضر شوند انشهر انست که انها را حد قذف نمیزنند و انتظار باقی شهود نمی کنند و زنا ثابت نمیشود و شرط است که شهادت ایشان بر یک فعل باشد و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز شنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه و بعضی گویند در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمیشود و مشهور انست که اگر حاکم شرع علم بهم رساند که شخصی زنا کرده بدون گواه و اقرار او را حد میتواند زد و همچنین در سایر حدود و هر حق من الله باشد مانند لواطه و مساحقه و اگر حق الناس باشد مانند قذف تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دوم در حد لواطه و توابع آن و در ان چند مقصد است مقصد اول ثابت شدن لواطه نیز مثل زنا با چهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور انست که حاکم شرع بعلم خود حد میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند که حاکم شرع او را تعزیر میکند مقصد دوم بدانکه لواطه بر دو قسم است اول انکه مردی در دبر مردی یا پسری دگر خود را داخل کند که ختنه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند که اگر بعضی از حشفه را داخل کند نیز انحکم دارد و حد انقسم کشتن است بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل باشند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم خواه کافر و خواه زن باشد و خواه مرد و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگر طفل یا دیوانه یا بالغ و عاقل را میکشند اگر فاعل دیوانه باشد بازار او را میکشند و امام مخیر است در کشتن کسی که لواطه کرده باشد میان انکه او را بشمشیر بکشند یا بالش بسوزاند یا دست و پایش را ببندد و از کوهی بزیر اندازد یا دیواری را بر و خراب کنند و جایز است که بغیر التی که او را کشته باشند بعد از کشتن او را بسوزانند دوم انکه با مردی یا پسری ملاعبه کنند در میان رانهای او یا در پیش او بدون انکه ذکر را داخل کند در دبر او مشهور انست که هر دو اگر بالغ باشند و آلا هر یک را که بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند هر یک را که محصن باشند یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشد بشر و طیکه در زنا مذکور شد سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ و عاقل باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که او نیز مانند قسم اول میکشند و اول اقوی است و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که لواطه انست که در میان رانهای او داخل کنند و هر که در دبر داخل کند کافر شده است بانچه خدا بر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده و این را در مرتبه سیوم یا چهارم علی الخلاف میکشند دوم هرگاه دو مرد را بر هنه در زیر لحاف یا جامه دیگر بیابند و در میان ایشان قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب مینمایند از شصت تازیانه تا نود بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند و بعضی قید عدم قرابت نکرده اند و بعضی گفته اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول اقوی است

وبنابر قول اوّل گفته اند که هرگاه مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبه سیوم تازیانه میزنند سیوم هرگاه اقایا
غلام خود لواطه کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد اقا را میکشند و حد از غلام ساقط
هرچند جبر ثابت نشود چهارم هرکه پسری را بشهوت ببوسد او را تعزیر میکنند حاکم شرع بانچه مصلحت بداند تا
نود و نه تازیانه و در روایت وارد شده که هرکه پسر را بشهوت ببوسد لعنت میکنند او را ملایکه سموات و
ارضین و ملایکه رحمت و غضب و مهیا میکرده برای او جهنم و بدجایگاه است جهنم از برای او و در حدیث دیگر
وارد شده که هرکه پسر را از روی خواهش ببوسد حقتعالی لجام کند او را بلجام از اتش پنجم کسی که با دست خود ملاعبه
با ذکر خود کند تا مُنی بیاید حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر میکند بانچه مصلحت داند و در روایتی وارد شده
که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرمود که چنین مرد را القه زیر کف دست شیر ندند تا مُسخ شود و
او را از بیت المال مسلمین کفن خدا کرد و مشهور انست که عمل به دو گواه یا یک اقرار ثابت می شود و بعضی
گفته اند که دو اقرار میباید فصل سیوم در بیان حدّ مُساحقه یعنی سائیدن دو زن فرج خود را بیکدیگر این فعل
حرام است باجماع و در حدیث وارد شده که اصحاب رسی که خدا در قرآن مجید یاد کرده است که ایشان را
عذاب کرده عمل ایشان لوط و مشهور در حد ایشان انست که بالای هر زیر را هر یک صد تازیانه میزنند خواه
آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلم و خواه کافر و خواه شوهردار و خواه بی شوهر و بعضی گفته اند که اگر محصنه باشد
یعنی شوهردار باشد الطی که مذکور شد او را سنگ میکنند و اگر محصنه نباشد صد تازیانه میزنند و خالی
از قوتی نیست و اگر تازیانه نزنند در مرتبه سیوم که دو تازیانه زده باشند میکشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته
چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علماء گفته اند که یکصد از حد تمام
تعزیر میکنند در هر مرتبه و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیوم صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم میکشند و بعضی
گفته اند که همیشه تعزیر میکنند و حدیثی زنند و نمی کشند و بعضی گفته اند در مرتبه اوّل و دویم حد تمام میزنند و در
مرتبه سیوم یا چهارم می کشند و دو زن را برهنه در زیر لحاف خوابیدن حرام است و احوط انست که برهنه هم
نباشند و در زیر یک لحاف نخوابند و اگر ضروری باشد لحاف را در میان نه کشند و در حدیث صحیح از حضرت صادق
علیه الصلوة والسلام منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه الصلوة والسلام در جای حضرت امیر المومنین
صلوات الله وسلامه علیه نشسته بود ناگاه کروهی آمدند و گفتند حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه الصلوة والسلام
فرمود چه کار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگویید چه مسئله است گفتند زنی شوهر دارش با او جماع کرد چون
فارغ شد زن همان کرمی بر خوارت و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج او دریافت و دختر
بان نطفه حامله شد در این قضیه چه باید کرد امام حسن علیه الصلوة والسلام فرمود مسئله مشکلی است و چنین
مسایل را نمیدهم باید جواب بگویید من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب من خواهد بود
و اگر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امید دارم که از الله تعالی خطا نباشد باید که از زن مهر آن
دختر باکره را بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی تا بمکارت او بر طرف نشود و زن را رجم میکنند برای آنکه
شوهر درست و انتظار میکنند تا فرزند از دختر متولد شود و آن فرزند را صاحب نطفه میدانند که

پدر اوست و دختر را حد میزنند که راضی بمساحقه شده چون نزد حضرت امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام رفتند و قضیه را حکم
امام حسن علیه الصلوة والسلام عرض کردند فرمود که اگر نزد من می آمدید جواب همان جواب بود که بشما فرمودم و جمعی از علمای با تحقیق
قایل شده اند و برخی در بعضی احکام مذکوره اشکالها کرده که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد
عادل ثابت میشود یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمی شود مانند لواطه و اگر زن بالغ با دختر نابالغ مساحقه کنند
بالغ را حد میزنند و نابالغ تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند فصل چهارم در بیان قیادتست یعنی قرمساقی
ساقی که جمع کند میان مردی و زنی برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علمای انست که او را سه ربع حدّ زنا
میزنند که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حد سرش را میتراشند و در شهر میگردانند تا رسوا شود و از
شهر بیرون میکنند و بعضی گفته اند در مرتبه اول بعد از حد سرش را میتراشند و بر دوش شهر میگردانند و در مرتبه دویم باز
هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بیرون میکنند و در مرتبه سیوم تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم توبه اش میدهند
و تازیانه نمیزنند و اگر قبول توبه نکند میکشندش و بعضی موافق روایت قایل شده اند که در مرتبه اول او را هفتاد و پنج
تازیانه میزنند و از شهر بدر میکنند و این را قوتی نیست بحسب دلیل و در زن بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و
حدیث بدو گواه عادل ثابت می شود و به دو مرتبه اقرار کردن و اگر یکمرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند فصل پنجم در بیان
حد بهایم و احوالست و در آن دو بحث است بحث اوّل کسی که با حیوانی جمع کند اگر ماکول اللحم باشد مانند گوسفند و گاو و
شتر بر حسب حکم ثابت میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بنابر مشهور اوّل تعزیر وطی کند بانچه امام مصلحت داند
و بعضی گفته اند که پنجاه تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده و خالی از قوتی نیست و بعضی صد
تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده و انرا حمل کرده اند بر مرتبه سیوم یا چهارم دویم انکه گوشت
حیوان و فرزند اینکه بعد ازان فعل بهم رسند و شیر انها حرام است و اگر بحیوانات دیگر مشتبه شود ان حیوانات
را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و همچنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور سیوم انکه
واجبست که ان حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه از برای عقوبت ان حیوان بلکه برای مصلحت که ما میدانیم یا برای
انکه شناعت ان عمل قبیح ظاهر گردد یا برای انکه نسل حرام ان بسیار نشود و گوشتش را بغلط نخورند چهارم انکه اگر
ملک دیگری باشد قیمتش را باصاحبش بدهند و بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام و از حضرت
امام موسی کاظم علیه الصلوة والسلام و از حضرت امام رضا علیه التحیّة والثنا منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اگر
ملک او باشد ذبح میکنند و بعد از مردن می سوزانند و از ان منتفع نمی شوند و لبست و بیع تازیانه ربع حد زنا بر او میزنند
و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت او را از او میگیرند و باصاحبش میدهند و لبست و بیع تازیانه بر او میزنند راوی پرسید که حیوان
[illegible] گناهی ندارد و لیکن حضرت رسول صلعم چنین کرد که مردم جرأت ننمایند بر وطی بهایم و نسل ان بر
طرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری ان باشد مثل اسب و استر و
گاو و الاغ او را ذبح نمی کنند بلکه از ان شهر بیرون میبرند و در شهر دیگر میفرستند که انشخص را بان عمل رسن نکنند و بعضی گفته اند که
گوشتش نیز حرام می شود و اگر حیوانی از دیگری باشد قیمت انرا باصاحب حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند که
قیمتش را تصدق میکنند و عاقل را در غیر حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را
تادیب میکنند و این حد بدو گواه عادل و بیک اقرار ثابت میشود و بعضی بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت میشود

وخواه بنده وخواه آزاد و بعضی علمای را اعتقاد آنست که بنده را چهل بار زنا باید تعزیر نمایند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست
و در مرتبه سیوم یا چهارم او را میکشند هر گاه در مرآت سابقه بار زنا زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده
است و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورده و ابرا
حلال داند توبه اش میفرمایند اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند اگر
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب بفروشد و
حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور اما اگر مرتکب شود
دیگر غیر از شراب را مانند بوزه استحلال میکند یا فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که اگر چه جمعی
انها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان انرا حلال میدانند و اگر
بنگ و مسکر جامد را بخورد بعضی گفته اند حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حدود و در دایت و در ان چند فصل است

فصل اول در بیان شرایط حداست و ان سیزده شرط است **اول** انکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علمای
انست که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علمای موافق روایت معتبره قایل شده اند که در مرتبه اول و دوم
او را حبس میکنند و در مرتبه سیوم تعزیر نمیکنند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتان را می بُرند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای
چهار انگشتانش را می بُرند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان نمیبُرند بر وش مردان بالغ **دوم** انیکه عاقل باشد پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند
در مرتبه سیوم بند بالای انگشتانش را می بُرند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم بند سیوم و دو برست که این حرارت
منوط برای امام فهمیده باشد **دوم** عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل
دزدی کند بعد از ان دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمی شود **سیوم** اورا شبهه عارض نشده باشد مثل انکه گمان
کند که مال اوست و بردارد و معلوم شود که مال او نبود یا انکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود بردارد بقدر نصاب قطع دانسته حد بر و لازم است **چهارم** انکه شرکتی در ان مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب
مثل انکه یکی از ان جماعت که جنگ کرده اند با کفار از غنیمت که از ایشان گرفته اند پیش از انکه قسمت شود بردارد دستش
را نمی بُرند بنابر قول اجماعت **واکثر محققین** علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را میبُرند **پنجم** انکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است که ان قسم مال را دران حرز میکنند مثل انکه زر
یا متاع در صندوق باشد و قفل بران زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا کلوب بسته باشند و اگر مال
را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که ان نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر چیزی که از جای بردزدند که غیر مالک را
جایز نباشد رفتن بانجا حکم دزدی از خانه حرز دارد **پس** اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت خانه
برود و ببرد دستش را نمی بُرند و این قول خلاف مشهور است و بنابر بردو قول اگر کسی مالی را از انسیانا یا حیوانات مهمله
یا کاروان سرا ببرد دستش را نمی بُرند و اگر مالی در مسجد در ین مواضع که مذکور شد که کسی منع نمیکند ببرد
در حالتیکه صاحب مال ملاحظه ان کند و او را غافل کند **بعضی** از علمای گفته اند دستش را نمی بُرند و **بعضی** گفته اند که
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی ان خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم دزد دارد و نادری از
علمای قایل شده اند که در هر جا که چیزی بدزدد لازم می شود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است و قول میان
میان متاخرین متروک است و اگر کسی میوه را بر درخت یا بشاخ بدزدد دستش را نمی بُرند موافق مشهور **و بعضی** گفته اند
که اگر در خت در باغی باشد یا در خانه که درش را به کلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد **ششم** دزد حرز را بشکند و مال
را از حرز بیرون اورد پس اگر دیگری در را بشکند و مال را بیرون اورد یا مکرا دست نمی بُرند بلکه از

شکننده در تاوان در را میگیرند و از برنده مال تاوان می گیرند اگر تلف کرده باشد **و** اگر شکننده در را در بیرون اورد
مال نزدیک شود و حصه او قدر نصاب شود دستش را میبُرند و بیرون بردن مال اعم از ان است که خود بردارد
یا بسیجانی بران بندد و بیرون کشد یا بر حیوانی بار کرده بکشد یا براند و بیرون برد یا بدرخت کودکی غیر ممیز بدهد
که بیرون برد **هفتم** انکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی بُرند و موافق مشهور در
حکم پدر است اجداد پدری هر چند بالا روند **و** بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند **هشتم** انکه پنهان بردزدد پس اگر
بی علانیه از کیسه بصاحب مال را بکبرد و یا دستارش را برباید حکمش بعد از این خواهد امد **نهم** انکه دزد غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام بی مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را
نمی بُرند **و** گفته اند علتش انست که غلام بیشتر میرسد **دهم** انکه تو کر و همان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و اکثر گفته اند که این در صورتی است که مال را از انسان پنهان نکرده باشد و انسان از حرز بیرون انداخته
باشند پس اگر ضیف و ق را بکشانید یا در را شکسته و بردارند دست شان نمی بُرند **یازدهم** انکه مال بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع علمای چنانکه مذکور خواهد شد **دوازدهم** انکه صاحب مال را فعه بکند
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بکبرد و از بر بدن بگذرد و ببخشد
پیش از انکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی نزد
حاکم شرع ببخشد حد را فایده نمیکند بنابر مشهور **سیزدهم** انکه خلاف ارث کند یا ایا شرط است که نصاب قطع را
یکدفعه بیرون اورند یا نه **بعضی** گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون اورد پس اگر خود را نشکند
و صد تومان را عباسی بیرون اورد دستش را نمی بُرند **و بعض** گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نباشد نمی بُرند **و** این قول غریب **و اکثر** گفته اند که اگر بقدر نصاب در اورد اگر چه در چندین دفعه باشد دستش
را می بُرند **فصل دویم** در نصاب قطع است **و** دران خلاف مشهور آنست میان علمای انست که ربع دینار
است یعنی چهار یک اشرفی تمام چهار دانگ و نیمی مضروب بسکه معامله یا قیمت ان **و** ابن بابویه و ابن جنید
رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند **و** قول اول اقوی است **و** در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که ازان حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می بُرند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که زر دو درهم میبُرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد و او را بنام سارق ببرد
اطلاق میکنند و این در نزد خدا دزد است حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد دزد
خواهد بود و اگر بنام سارق ببرد او را اطلاق می کنند و او نزد خدا دزد است **امّا** دستش را در کمتر از ربع دینار
نمی بُرند **و** اگر در کمتر از ربع باید دست بُرید یا نباید اکثر مردم دست شان بریده نشود **فصل سیوم** در بیان حد دزدی
هر گاه بالغ و عاقل مقدار نصاب را بدزدد و از حرز و ثابت شود و اجب است بر دزد که مال را پس دهد **و** حاکم شرع
میفرماید که چهار انگشت او را از بندی که متصل بکف است از دست راست می بُرند **و** کف دست و انگشت ابهام را
برای او میگذارند برای وضو و نماز نه بنحویکه اهل سنت میکنند که از بند دست می بُرند **و** اگر بعد از بریدن دست
در مرتبه دویم دزدی کند پای چپش را می بُرند از مفصل کعبان قدم و پاشنه را برای او میگذارند نه روش اهل

وخواه بنده وخواه آزاد و بعضی علی ورا اعتقاد آنست که بنده را اجل تا زنا نمیرسد نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست
و در مرتبه سیوم یا چهارم او را میکشند هرگاه در مرآت سابقه تا زنا نه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده
است و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و او را
حلال داند توبه اش میفرمایند اگر توبه کرد و اورا حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند اگر
مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست او را توبه میفرمایند و کسیکه شراب بفروشد و
حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور اما اگر مرتکب شود
دیگر غیر از شراب را مانند بوزه اشامد یا فروشد و حلال داند او را نمیکشند و حد میزنند زیرا که اگرچه حرمت
انها اجماعی شیعه است اما ضروری دین است زیرا که جمعی از مسلمین مانند حنفیان انرا حلال میدانند و اگر
بنگ و شکر جامد را بخورد بعضی گفته اند حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حدود و در دیات و در آن چند فصل است

فصل اول در بیان شرایط حدانست و آن سیزده شرط است **اول** آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ در دزدی کند مشهور میان علمای
آنست که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند **و بعضی** از علمای موافق روایت معتبره قایل شده اند که مرتبه اول و دوم
او را می بخشند و در مرتبه سیوم تعزیر مینمایند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتان را می برند که خون جاری شود و در مرتبه پنجم بند بالای
چهار انگشتش را می برند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان میبرند بر وش مردان بالغ **دوم** عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیر نمیشود و در مرتبه سیوم بند بالای انگشتانش را می برند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم بند سیوم و دو مرتبه که این مرتبت منوط برای امام نبوده باشد **دوم** عاقل است پس اگر دیوانه در حال دیوانگی دزدی کند تعزیر نمیشود و اگر در حال عقل
دزدی کند بعد از ان دیوانه شود مشهور آنست که حد ساقط نمی شود **سیوم** اورا شبهه عارض نشده باشد مثل انکه گمان
کند که مال اوست و بردارد و معلوم شود که مال او نبود یا انکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق
خود بردارد بقدر نصاب قطع دانسته حد بر و لازم است **چهارم** انکه شرکتی در ان مال نداشته باشد بنابر قول بعضی از اصحاب
مثل انکه یکی از ان جماعت که جنگ کرده اند بانگار از غنیمت که از انیشان گرفته اند پیش از انکه قسمت شود بردارد دستش
را نمی برند بنابر قول اینجماعت **و اکثر محققین** علمای قایل شده اند که اگر زیاده از حصه خود بقدر نصاب قطع برده باشد
دستش را می برند **پنجم** انکه مال در حرزی بوده باشد که معارف است که ان قسم مال را دران حرز میکذارند مثل انکه زر
یا متاع در صندوقی باشد و قفل بران زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا کلوب بسته باشند و اگر مال
را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که ان نیز حکم حرز دارد **و** بعضی گفته اند که هر چیزی که از جای بردزد نه که غیر مالک را
جایز نباشد رفتن بانجا حکم دزدی از خانه حرز دارد **پس** اگر مالی در صحن خانه کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت خانه
برود و بدزدد دستش را می برند و این قول خلاف مشهور است و بنابر هر دو قول اگر کسی مالی را از انسیا یا حمال
یا کاروان سرا ببرد و دستش را می برند **و** اگر مالی در مسجی در بین مواضع که مذکور شد که کسی منع نمیکند ببرد و
در حالتیکه صاحب مال ملاحظه ان کند و او را غافل کند **بعضی** از علمای گفته اند دستش را می برند **و بعضی** گفته اند که
اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی ان خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم دزد دارد **و** نادری از
علمای قایل شده اند که در هر جاکه چیزی بدزدد لازم می شود و حرز شرط نیست **و** اینقول ضعیف است **و** قول سابق
میان متاخرین متروک است **و** اگر کسی میوه را بر درخت باشد بدزدد دستش را می برند موافق مشهور **و** بعضی گفته اند
که اگر در خشک دیاغی باشد یا در خانه که درش را به کلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد **ششم** دزد حرز را بشکند و مال
را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند و مال را بیرون آورد و دیگری یک را دست نمی برند بلکه از

شکننده در تاوان در سلا میگیرند و از برنده مال تاوان می گیرند اگر تلف کرده باشد **و** اگر نشکسته در در بیرون آورده
مال شریک شده و حصه او قدر نصاب شود دستش را نمی برند و بیرون بردن مال اعم از ان است که خود بردارد
یا بسیجانی بران بندد و بیرون کشد یا بر حیوانی بار کرده بکشد یا برانند و بیرون برد یا مدرت کودکی غیر ممیز بدهد
که بیرون برد **هفتم** انکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمی برند و موافق مشهور در
حکم بدر است اجداد پدری هر چند بالا روند **و** بعضی مادر را نیز حکم پدر داده اند **هشتم** انکه پنهان ببرد پس اگر
بعلانیه از یک بعضی مالش را بگیرد و یا دستارش را برباید حکمش بعد ازین خواهد امد **نهم** انکه دزد غلام صاحب
مال نباشد پس اگر غلام بی مال او را بدزدد و یا غلامی که در غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را
نمی برند **و** گفته اند علتش انست که حق عالمگیر بیشتر میرسد **دهم** انکه نوکر و همان نباشد بنابر قول جمعی از علمای
و اکثر گفته اند که این دو صورتی است که مال را از انیشان پنهان نکرده باشد و انیشان از حرز برنداشته
باشند پس اگر ضد وق را بشکنند یا در را بشکنند و بردارند دست شان می برند **یازدهم** انکه مال بانی که برده
است بقدر نصاب قطع نموده باشد باجماع علمای چنانکه مذکور خواهد شد **دوازدهم** انکه صاحب مرافعه بکند
و طلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را ببخشد و از بردن بگذرد و ببخشد
پیش از انکه ثابت کند نزد حاکم شرع حد ساقط می شود و اگر بعد از مرافعه و اثبات کردن دزدی بنزد
حاکم شرع ببخشد حد را فایده نمیکند بنابر مشهور **سیزدهم** انکه خلاف ارث نباشد که اگر بعضی از ورثه مال را ببرد
یک دفعه بیرون آورند یا نه **بعضی** گفته اند شرط است که مجموع نصاب را یکمرتبه بیرون آورد پس اگر خود در انشکند
و صد تومان را عباسی عباسی بیرون آورد دستش را می برند **و بعض** گفته اند که اگر در مرتبه اولی بقدر
نباشد نمی برند **و** اینقول غریب است **و اکثر** گفته اند که اگر بقدر نصاب در آورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش
را می برند **فصل دویم** در نصاب قطع است **و** در ان خلافست مشهور آنست میان علمای انست که ربع دینار
است یعنی چهار یک اشرفی تمام چهار دانگ و نیمی مضروب سکه معامله یا قیمت ان **و** ابن بابویه **و** ابن جنید
رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند **و** قول اول اقوی است **و** در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که از ان حضرت پرسیدند که از چه مقدار مال دست دزد را می برند فرمود که در ربع دینار پرسیدند
که در دو درهم میبرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد یا نام سارق برو
اطلاق میکنند و این در نجال نزد خدا دزد است **حضرت فرمود** که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را که ضبط کرده باشد دزد

حد کفه از برین صورتیکه توبه کند در اثنای سال چنانچه روایت نیز اینمعنی دارد و مدت کور خواهش و اگر خواهد بلاد کفار
رفتن مانع میشوند و اگر برجمعه میگذارند و اگر کفار مانع شوند یا نتوانند قتال میکنند یا آورا بگیرند **قول دویم** آنکه انهما بر سبیل
تخییر نیست بلکه هر یکدیرا از انها حد حابهی است اگر آدم کشته است قتل باید کرد و اگر آدم کشته و مال هم برده پس دست راست و پای
چپش را برند پس اورا میکشند و اگر مال گرفته و نکشته دست راست و پای چپش را میبرند و از شهر بیرون میکنند چنانچه قطاع الطریق
و اگر جراحت کرده و مال نگرفته قصاص جراحت میکنند و اگر جراحت کرده و برده هم برده کرده و نیز مانده و نه جراحت زده و نه
مال گرفته همین از شهر بیرون میکنند و بس **و در روایتی** از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه راه زنی کند و آدم
را بکشد اورا میکشند **و اگر** آدم را بکشند و مال هم ببرد اورا میکشند و بردار هم می بندند **و اگر** برده و نکشته و مال را ببرد و یا چیزی
ببرند **و اگر** محاربه کند و نکشته و مال هم نبرد از زمین بیرونش میکنند **و اگر** بیرون کرده چیست **قول** که یکی از بیرون
میکنند اورا از شهریکه انجا کرده ان گفته شهر دیگر بیرون میفرستند که اورا بیرون گفته اند یا او طعام و اب او بخورند و با او دختر
ندهند تا بیرون از حدود ان شهر دیگر **و بعضی** این را می نویسند بان جماعت و بوستجانش چنین است تا یک سال چون چنین کنند توبه میکنند یا
خوارو ذلت **قول دیگر** که بخیر شهر است حیان مناخرین و چون از شهر است در این حدود امام علیه السلام جاری میشوند که نه دیگران
چندان فایده در تحقیق ان نیست **و اگر** کسی را کشته باشند که کفو او نباشد و بعوض او را میتوان کشت و ارث بحاکم شرع قصاص میتواند
کرد **و اگر** عفو کند امام علیه السلام حدیرا جاری میسازد و بعضکون وارث بر طرف میشود **فصل سیوم** در احکام است و در ان چند مسئله است
اول انکه کسی را بردار کشند زیاده از سه روز بردار نمیگذارند بلکه پیشتر از پیشتر می اورند و غسل میدهند اگر پیشتر آورا امام بغسل نکرده باشند و
کفن میکنند و براو نماز میگذارند و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشند و او دفن میکنند **دویم** انکه بعد از سه روز بقصد دار کشیده بود
خواه بطریق تعزیر دار کشیده باشند خواه بغیر ان و خواه بهر شرعی باشد و خواه بغیر ان و اولیا بدینست است اگر غسل کند بهتر **و بعضی** در جب
دانسته اند **سیوم** شرط نیست در دست و پا بریدن محاربه که مال را بقدر نصاب در دزدی برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد مجملا در قطع قوی
در اینجا معتبر نیست **چهارم** محاربه ثابت میشود بشهادت دو کواه عادل **پنجم** انکه سیکس مسلمان و جامه مردم را بر باید یا متاع از کاروان
مردم رباید یا تزویر در رسالتهای دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را بگیرد و مالش میگیرند و او را تعزیری
کنند حاکم شرع و دستش را قطع نمیکند **و در روایتی** وارد شده که سیکس بر سالتهای دروغ مال مردم را بگیرد دستش میبرند **و اگر** علمای عمل
نکرده اند و سیکه بیکبار دارو بهیوش بخوردن کسی دهد و اورا بیهوش کند و مالش برداورا تعزیر کنند و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن
عمل او را میزنند **باب ششم** در بیان حکم مرتد است و در ان چند مقصد است **مقصد اول** در معنی ارتداد است و ان کافر شدن بعد از
اسلام است بانکه اقرار کند که از دین اسلام بیزار شده یا انکار یکی از ارکان ما ظاهر کند مثل انکه بگوید خدای تعالی دوست یا دشمن دارد
دین اسلام یا نماز یا حج یا چیزی را که ضرور است که داخل در دین باشد یا کار کند که صریحا دلالت بر خروج از اسلام و عدم اعتقاد
بان کند مثل انکه برای بت یا آفتاب یا ماه یا کتاب یا ستاره سجده کند یا برای مخلوقی بقصد خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در نار روان
افکند یا در آب یا بعذرات بیندازد یا کتب دعا و حدیث را بنا حق بنجاست دراز بیندازد یا بگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله دروغ میگفته یا
یا خراج عقبه رسول خدا و ایمه هدا صلوات الله علیهم بول و غائط کند یا بنجاست دراز بیندازد یا بگوید نماز و روزه واجب نیست یا
افعال انهما مزبد انام کسی از علمای حاضر رضی الله عنهما ضرور یات دین را که همکر انها کافر است ضبط کرده باشند و فقیر در رساله عقاید اکثر
انها را ذکر کرده ام مثل واجب بعضی نمازهای پنجگانه و عدد رکعتهای انها و مستحب بودن انها برر کوع و سجود بلکه بر یکقسم از انها و حرام و حلال و
قرارت در قیام و مشروط بودن انها بطهارت در قیام و وجوب غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن بعضی بول و غائط و مالا
حضور او و وجوب زکوة و روزه ماه مبارک رمضان و ان که خوردن و آشامیدن بروشن معتاد و ماکول عادی روزه و جماع
در قبل زنان ناقض روزه است و وجوب حج و مستحب بودن آن بر انوام و طواف کعبه و سعی میان مروه و صفا و وقوف بعرفه

بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و در منی جمرات فی الجمله اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن قربانی عید اضحی و وجوب جمعه فی الجمله و مطلوب بودن
نماز در جماعت و تصدق بر مساکین و فضیلت علم و علماء و نیکی و راستگوئی که ضرر نبخشد و بدیگران در دروغی که در ان مصلحتی نباشد و
حرام بودن زنا و لواطه و نیز عمه و عمه کردن کشتن کسی و خوک و خون و میته فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر برادر
و دختر خواهر و عمه و خاله و بلکه مادر زن و خواهران زن و حرمت ستم کردن مال مردم بر ان بسبب محلی و حرمت قمار و میسر و شراب و
رجوع بودن فحش و دشنام بسبب و بر جبان سلام کردن و بر جبان نیکی باید کرد و مادر و خویشان و بدی عقوق ایشان و مقر بودن میراث
فی الجمله و مشروع بودن بیع و شری فی الجمله و سایر امور یکه دین اسلام بر تشریح انها گشته و یا حکم کرده در اقصای بلاد اسلام باشد و باید دانستن ایشان
و کران و کران همه میدانند که کدام یکی از انها کفر و ارتداد است **مقصد دویم** در اقسام مرتد است و احکام انها **اما اقسام** مرتد یا زن است
یا مرد یا مرتد فطری است یا مرتد ملی **اول** زن بودن مرتد خواه مسلمان زاده خوانده میشود از کفر مسلمان شده باشد **مشهور** میان علمای است که او را ایمی
کشند بلکه او را حبس مؤبد میکنند که توبه کند و اگر قبول توبه میکند و او را حبس میکنند و در اوقات نماز او را میزنند که توبه کند تا در حبس
بماند یا بمیرد **و در حدیث** صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که زن چون مرتد شود کشته نشود و او را حبس کنند و خدمت میفرمایند خدمت شوهری
از خود زن و شاید ان اقدر باو میدهند که غیر و جامه ها در ان شوید و او را میپوشانند و از برای نماز او را امر میکنند **و در روایت دیگر** وارد
شده است او را حبس مؤبد میکنند و در زندان کار را بر و تنگ میگیرند **دویم** حکم مرد است که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی
از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه او مسلمان باشد و این را مرتد فطری میگویند **مشهور** انست که توبه اش مقبول نیست و بر
هر حال او را میکشند و همین امر مرتد نفوذ اش بر وجوب عتق و وقف و عقاد و فوت میراث و مالش را میان ورثه اش قسمت میکنند **و خلافت**
گرایا میان خود و خدا توبه اش قبول است یا نه **بعضی** گفته اند مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود **و اکثر محققین** علماء را عتقاد انست
الهی نجات می یابد **ولیکن** اکثر گفته اند که مالش از وارثانست یا هو نیکه در دور اش بر و حلال نمیشود **سیوم** مرتد ملی است پدر و
مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان متولد شده باشد و بعد از ان مرتد شود اورا توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش قبول میکنند و اگر توبه نکند
و در مدت توبه فرمودن خلافست **بعضی** گفته اند مقدر سه روز دیگر امید توبه کردن او نباشد **و بعضی** گفته اند مواضق روایتی که سه روز او را
تکلیف توبه میکنند و در روز چهارم می کشند و باید که او را اگر متنبه عارض شده باشد سعی نمایند در ازالهٔ شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز
مرتد شود و در مرتبه سیوم یا چهارم علی الخلاف میکشند و توبه اش قبول نمیکنند و کشتن او بر سر امام است یا نایب امام **و بعضی** گفته اند که
که هر که را خواست میتواند کشت و این قول خلاف و مشهور است **اما** کسی که بغیر از کفر اسلام اورا کشته باشد **مقصد سیوم** در بیان سایر احکام
مرتد است **اول** مرتد شدن پیش از مرتد شدن بهم رسیده حکم مسلمان دارند و اگر کسی مال آن را بگیرد و ما در دست او باشد ضمان ندارد
ارتداد از زن فرزند نمیرسد موافق مشهور حکم مرتد دارند و اگر مسلمانی یکی از ان را بکشد او را قصاص نمیکنند و خلاف
گرایا او را به بندیکا میتوان گرفت اشهد و اقوی انست که میتوان گرفت **و بعضی** گفته اند اگر چنان کافران حربی باشند میتوان بندیکا گرفت **و اگر**
در میان مسلمین باشند و بعد از بلوغ اثر یا تکلیف اسلام نیاورند قتل میکنند **دویم** اگر کسی در حال غضب مرتد شده باشد یا
بگوید و دعوی کند که در اختیار از من صادر نشده یا در غیر حال غضب دعوی کند اگر بسبب سهو و غلط بر زبان او جاری شده باشد یا
مرا اکراه و جبر کرده نسبت بحال او ممکن باشد ازا دمی شود و اگر در حالت مستی ارتداد بگوید اشهر میان علماء انست که مرتد

می‌شود و مستحق قتل می‌گردد و اگر عقل او را ابا می‌نماید **بعضی** گفته‌اند احکام مرتد بر او جاری می‌شود **سیوم** ثابت می‌شود به اقرار خود او یا به اقرار یا به گواهی دو مرد عادل **چهارم** به گواهی زن مرتد که شنیده است او را که مرتد شده است و اگر در عدهٔ توبه گوید عقد او باطل است و اگر توبه نکند تا عدهٔ منقضی شد زوجیت میان او و شوهرش برطرف می‌شود و بعضی از فقها این جمله را گفته‌اند بعضی از زنان که خود را از شوهرشان جدا کرده‌اند و او را امر بطلاق نکرده‌اند

برقرآن مجید بگذارد تا مرتد توبه و رجوع نکند تا عدهٔ منقضی نشود و در خانه با شوهر حرام است و زنان ملعونه‌اند که از شوهر جدا شوند و او را امر بطلاق نکنند پس

شوهر را این حالت بماند و در اثنای عدهٔ بمیرد ابدالاباد به دوزخ معذب خواهد بود بلا شک معلوم می‌شود که اگر این مانع نباشد ارتداد او

ارتداد او گفته‌اند **پنجم** کسی که ناصبی گردد بعد از آنکه مؤمن بوده است به محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها یا یکی از حضرات ائمه

معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین جایز است که هر که بشنود او را بکشد اگر خوف در جان و مال خود یا احدی از این ایمان

ندارد و در بیابان خلوت ظاهر ایمان علما است **و در حدیث** معتبر وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود

همه مردم در پیش من مباح‌اند که اگر کسی را بشنوند که مرا بد می‌گوید یا اهانت می‌کند و دشنام می‌دهد واجب است بر شنونده که او را بکشد

و او را نزد پادشاه مرا قوت بکشد و بر پادشاه واجب است که هر گاه که او را ثابت شود بکشد او را که عیب ناگفته **و حضرت**

صادق علیه الصلوة و السلام فرموده است هر که بشنود که کسی علی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام را دشنام می‌دهد یا او را سزای

جوید و الله از خون حلال است امام بر رسم اشعار البعوض می‌کشند و هزار نفر ایشان را ابرا بریا از شما نمی‌دانم یعنی اگر خوف

در میان نباشد که شعار البعوض بکنند یکی را هزار دعوی بیرون می‌کشند مالک نشدن به غیر محمد صلی الله علیه و آله گفته‌اند که مخصوص حکم نزد ایشان است

باب هفتم در بیان سایر حدود ایشان است و بعضی احکام متفرقه و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان حد ساحر است و جادو

کردن کفن از عیال کنایه‌ای کبیره است **و اگر** مسلمانی جادو کند و ثابت شود او را امر نمی‌کنند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را

تعزیر می‌کنند **و از حضرت صادق** علیه الصلوة و السلام منقول است که هر کافر جادو کند و در امان باشد او را

معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که هر که بر صفت ساحر یا کاهن یا مزوق یا کاهنی ملعون است و ساحر ملعونه است **و در حدیث**

خدا **و در حدیث** دیگر منقول است که زنی آمد نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول خدا من شوهری دارم و در شب می‌رود نزد

و من حامله‌ام یکدم که او را بر جفت مهربان تر حضرت فرمود که حلال است بر تو ملک او بر دین خود و تو را لعنت کردند ملائکه پس ان زن توبه

کرد و روزها روزه می‌داشت و شبها بر پای می‌ایستاد و بلاس می‌پوشید **حضرت** فرمود با او نهاد تو را اگر قبول عرض کند ملائکه شوهر او را رضا

شود و گفته ساحر شخصی یا نوشته است یا عملی که تا ثیر کند در بدن انسان یا دل یا عقل او و مثل آنکه کاری کنند که کسی حواس خود را نداند یا دختر و

آنچه بقرآن و دعا و رسماء مقدس الهی باشد که بخدا متوسل شوند در آنها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و اعداد بندد ساحر است

و اشکالی که در آنها نگاشته اسماء الله و آیات کریمه می‌کنند محل اشکال است و احوط است و در آنها نیز نگاشتن **شیخ بهاء الدین**

علیه الرحمه مبغوض می‌داشت که دعا و قرآن برای مطلب خواندن خوب است نه همچنان که در عزیمه طالب جادو و دزدان می‌کنند **و شیخ**

شهید علیه الرحمه و دیگران از اقسام سحر تمزج دانند گفتن و کوشتن و افسون کردن را و در آتش دختر بعاقر چیزی چند کوفتن

بگوالک میدانند و کره زدن و دمیدن در آنها و استخدام ملائکه کردن و سر بخاک ساجنی و طلسمات و نقش و بیان نمی‌کنم

کرد انیدنها را نه شعبده‌ها را که امور غریبه ظاهر سازند از راه حیله و دستبرد چنانچه معرکه گیران می‌کنند و از جمله سحر یا از قبیل آنست

کهانت یعنی خبر دادن از چیزی و گفته‌اند از جمله آنست که جنی که میدارند و ریاضت می‌کشند برای او دیدن جن و تسخیر کردن

دادن و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظ جنی که معنی آنها مفهوم نمی‌شود و باعتقاد آنکه تسخیر ملائکه می‌کنند که

خدمتهای ایشان بنمایند و تسخیر جن می‌کنند برای نفع و ضرر بمردم یا جنیان و شیاطین را حاضر می‌گردانند برای

اگر چیزها از ایشان پرسند و نقل کنند و باعتقاد آنکه جن زاد داخل بدن زنی یا کودکی می‌شنود که بر زبان او سخن بگوید و خبر باو بدهد و بعضی اکثر

اینها را داخل سحر کرده‌اند و آنست که سحر حقیقی ندارد و محض خیالست و اثری بر آن مرتب نمی‌گردد و بعضی قایل‌اند که بعضی

قسم است بعضی محض تخیل است مانند شعبده بعضی اصل دارد و اثر مانند تجمیع بر آن مرتب می‌گردد مانند محبت و عداوت و

عزت و مذلت و امثال اینها **و علامه حلی** رحمه الله گفته که گاه هست که سحر باعث کشتن و جدائی و بیماری میان مرد و زن

می‌شود و سبب محبت و عداوت میگردد و اگر حلال داند و بکند کافر می‌شود و اگر حرام داند و بکند و یا دگیرد یا باید دهد

کافر نمی‌شود و بعضی گفته‌اند کافر می‌شود **روایت** کرده‌اند که نجاشی ساحر نزد اطلیه که در ذکر عماره بن ولید دمیدند

او دیوانه شد و بصحرا دوید و با وحشیان صحرا محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی فرستادند که او را

بگیرد چون او را گرفت شروع در طپیدن و اضطراب کرد و گفت بگذار مرا و اگر سر نهی همیرم او را در اسر نداد و همان

ساعت مرد **و نقل** کرده‌اند که زنی جادوگری را یکی از امرا گرفت پس شنود هر شب آمد و چیزان کفت بگوئید دست از من بردارد

ان زن گفت بگوئید برای من رشته خیط سیاه و رند و دروی چون او رند کوهی چند بران رشته‌ها زد و بانان در پرواز

کرد و بر و دست نیافتند تا اینجا سخن علامه رحمه الله بود حق اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار

آثار و اخبار انحضرت کهانت و سحر بسیار بوده و آثار عظیمه از آنها مرتب میشد **اما** بعد از سطوح انوار و شیوع آثار حضرت رسالت

صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور آیات و انتشار قرآن و دعا و اسماء اکثر مردم بآنها مثل این زمان‌ها از آثار شان

نباه شده و اهل بیت انحضرت و انتشار قرآن و دعا و اسماء اکثر مردم بآنها مثل این زمان‌ها از آثار شان

ضعیف گردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد و عتمادی عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس الهی دارند که در ایشان

کم اثر میکند و اکثر تاثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان **و فقیر** شنیده ام از مرد

ثقه از اصدقای والد مرحوم خود که در زمان نواب گیتی ستان علیه الرحمه جوگی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که مناظر

و طلسمات و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و یعنی بسیار باو راه میافتند شخص تکلیف بسیار بدین او

برد و او ملتفت نمی‌شد و چون خط نمیدانست قدری سبع در علوم غریبه کفه قوم بر طبع بسیار گران آمد و چون بر خواستم نزدیک او رفتم

در گوش او گفتم اگر اینها دعوی میکنی که در بن شهر بعقل و ری مردی این را گفتم و بیرون آمدم بعد از چند روز شنیدم که

او نقض می‌کند و التماس دارد که من یکبار دیگر بدیدن او بروم یکی از آشنایان او مرا بسیار بدیدن او برد

چون داخل شدم بر خلاف گذشته تمام تعظیم کرد و گفتم عفو و تجاوز بر دو گفت بخدا سوگند ترا که بگوئی که این سخن که

با من گفتی چه معنی دارد و از چه جهت گفتی گفتم مگر از صدق من از آن سخن با من شهر مگر بقصد اینکه با دشاه

و امرا و اعیان را تسخیر کنم و یک پسر و دختر در بن شهر نگذارم بعد از آن تو این سخن گفتی هر عمل سحری که داشتم کردم بنتیجه نرسید

ندیدم نمیدانم چه جهت دارد من جواب دادم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند کرده و اثر دیده و اکنون

پشهری داخل شده‌ای که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمع آنرا فرا گرفته و بسیج خانه نیست که چند قرآن مجید و

صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر باز و پس چند تعویذ و دعا نباشد و سینه‌های ایشان مملو است از

اعتقادات حقه و قرآن و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بخدا از چنین شهری جادوهای باطل تو جواب نمیگیرد و

را تعزیر میکنند اگر بار دیگر میکند سیم در حدیث معتبر وارد شده که اگر گوشت حیوان مرده را با خون یا گوشت خوک بخورد او را تأدیب میکنند و در مرتبه چهارم تعزیر میکنند سیم در روایت دارد که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله وسلامه علیه میگفت که مردم را تأدیب میکنند و در مرتبه سیو

ان شخص که خود را انداخته اگر میرد خونش هدر است و اگر دیگری او را بیندازد هر چهار احتمال است به تفصیلی که گذشت **یازدهم** اگر مار انگشتری که من گاهی در
او را کشتم زنده اگر بخواهد حیلی امری که مبنی بر قصد او نیست نمیتواند خلاف قصد مرا بر او عوض میکنند **بعضی** گفته اند که بجز دو مار او را عوض
میتوان کشت **و شیخ طوسی** علیه الرحمه گفته که سحر حقیقی ندارد اگر این قسم اثر بران مرتب کند او را عوض میکنند **اما** بر اصل سحر ممکنند خلاف کرده اند
و بعضی گفته اند که اگر بگوید که بسحر او را کشتم و سحر غالبا کشنده است حکم عمد دارد **و** اگر بگوید نادرا میکشد حکم خطا محض دارد و دیه بر عاقله است **و**
در شصم باز حکم عمد دارد **و** اگر گوید باید بگیرد منجر میشود یکی غلط باسم او کرد حکم خطا محض دارد و دیه بر عاقله است **نوع**
دویم آنست که سبب کشنده و کشنده نه مباشر تلف و ان چند قسم است **اوّل آنکه** زهر در طعام کند و آنرا بدیگری بدهد او بخورد و بمیرد
و اگر بداند که زهر در طعام کرده اند و عاقل میرد خود او بخورد یا دیگری خورد یا خود او بخورد و بمیرد **و** اگر ندانسته که زهر در طعام
کرده اند و بخورد و بمیرد **اکثر** گفته اند که او را عوض میکنند مطلقا **و بعضی** گفته اند اگر بقصد کشتن نکرده است و آن مقدار زهر غالبا
کشنده است او را میکشند و الا اندازه دیه میگیرند **و** اگر زهر در طعام مدتها خانه ان طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او شد **بعضی** مطلقا
بدیه قاتل میدهند **و بعضی** گفته اند که یک ثلث کافی است **و بعضی** دو ثلث قاتل میدهند اند اضافه بکرد **و** در دیه اعضا اگر در شهر حرم
یا حرم واقع شود چیزی بر دیه نمی شود **و** دیه زن در جمیع اجناس مذکور نصف دیه مرد است **و** دیه ولد الزنا اگر اظهار اسلام نکند موافق مشهور منتصف دیه
کافر ذمی است **و بعضی** گفته اند در اصل دیه مخالف و در دیه ذمی یعنی یهود و نصاری و مجوس که جزیه میدهند و در امان باشند خلاف است **اکثر** نفرمود
که هشتصد درهم است **و در بعضی** از روایات چهار هزار درهم و در بعضی موافق دیه مسلمان نیز وارد شده و حمل کرده اند بر مسکوک عالات
که در بلاد بلنجر اسلام علیه السلام میتوانند که دیه آن را غلط کرده اند یا رفع خوارق عادات کرده اند **و** بنا بر مشهور دیه زن ذمی چهار صد درهم است
و دیه غلام قیمت اوست مادام که زیاده از قیمت حر نباشد **و** اگر باشد بدیه آزاد میکردد و زیاده را اعتبار نمیکنند **و** جراحت اعضای

درمیان مقدار دینار و درهم

مقصد دویم در مقدار دینار و درهم موافق زمان ما یا زمان چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره با قاتل و جانی است و خالی از غرابت و تکلف
نیست باید که مقدار دینار و درهم معلوم شود **بدانکه** خلفای بنی امیه علما که دینار در جاهلیت اسلام نقد و کفش و درهم نقره بود و مثقال شرعی بکی از آنها
هر یک موافق اکثر در زمان ما بیست و یک نخود و سه ربع نخود است **پس** هزار دینار بحساب این زمان هزار و دویست و پنجاه مثقال صیرفی است
و در زمان سابق چون خلفای کرمان سر و طلا ارزان تر از نقره یک دینار را معادل ده درهم نهاده بودند هزار دینار معادل ده هزار درهم بود و در زمان ما
ارزش بر سر نقود بیشتر شده و چون بنا بر مشهور اختیار با قاتل است نه از مقدار درهم هزار دینار معادل ده هزار درهم است **و** در زمان ما
دیه دینار بحساب علیه السلام و درهم موافق انچه فقیه در رساله اوزان تحقیق کرده است موازن پنجاه و سه دینار خالص است یعنی سه دینار و سه هفتم دینار
عباسی داد و یکی قدیم و موافق زر نه دانگ و سیم جدید درهم موازن پنجاه و شش دینار و نه جو از نوزده جو یک دینار جواهد بود پس از بیست و هفت دینار باقی میماند
و سیم کمتر میشود **پس** دیه شش هزار درهم است نه زر و ده دانگ قدیم شصت و سه تومان و سه هزار و صد و پنجاه و سه دینار و دیه
زن نصف این مبلغ است **و** دیه اهل ذمه موافق مشهور هشتصد درهم الف ضرب جدید پنج تومان و سه هزار دینار **و** دیه
بعضی بعد از این مذکور خواهد شد بر این قیاس است و بیان حساب در خاتمه **فصل دویم** در بیانی که موجب دیه میکردد و ان بر سه نوع است **نوع اول**
انکه خطا محض باشد نه بعمد و ان افراد بسیار دارد **اول** جنایت کودک و مشهور میان علما است نیز اگر طفل به وقوف باشد یا معالجه طفیلی یا دیوانه
میرود و از حضرت ولی امر او کند یا بالغ را در حضرت او معالجه کند ضامن است و دیه از مال خود میدهد **و** اگر طفل عاقل باشد و بر حضرت سیاه
کند و تلف شود چند قول است **یکی** ضامن است مطلقا و دیگر باید دیه بدهد و چند گناه کار نباشند **و بعضی** گفته اند اگر بیشتر اعراض ذمه او
کرده است چیزی بر اضامن نیست و الا ضامن است **چنانچه** در روایتی از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة و السلام منقول است که هر که طبابت کند یا
بیطاری باید که برای بی ازو اولیا و الا ضامن است **و در حدیث** دیگر منقول است که انحضرت حکم کرد بضمان کحال خاتنی که در وقت ختنه
حشفه را برید **دویم** انکه کسی در خواب بر دوی کسی غلط یا بسبب دیگر کسی را بکند یا مجروح کند **اکثر** گفته اند دیه بر عاقله اوست

و بعضی گفته اند از مال خود میدهد **سیوم** هر گاه مرد بازن در جماع قبل یا دبر زن خود یا دختر زن در بر گرفتن او عنفی بکند که زن بمیرد مشهور آنست
که دیه بر مال او لازم است **چهارم** مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خفه بکرد که بجای میرود و بر او دمی بخوابد و او را بکشد یا خواهد بکشد او را مال خفه ضامن
است دیه بدهد **پنجم** هر گاه کسی صدای سهمگین بر کسی بزند او بمیرد اگر صدا بر بالغی زند که غافل نباشد و معمار و دیوانه نباشند ظن غالب حاصل شود که
از آن صدا بمیرد که خفه و دهشت کشنده است دیه بر او لازم است و اگر آن صدا بر معمار یا کودک یا دیوانه غافل باشند و مقارن آن صدا بمیرد در
مشهور آنست که دیه بر او لازم است در مال او **و بعضی** گفته اند دیه بر عاقله است و همچنین است اگر بشمشیر بر کسی حمله کند و او بمیرد
ششم هر گاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در گریختن در چاهی یا از بامی بیفتد یا شمشیر او را ببرد **بعضی** گفته اند دیه باید
دیه بدهد **و بعضی** گفته اند اگر کور باشد دیه میدهد و الا دیه بر او لازم نیست **و بعضی** گفته اند اگر در گریختن بقصد احتیار باشد
بر او دیه لازم است **هفتم** دو کس بر گاه در دو دین بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند **اکثر** گفته اند دیه بر یکدیگر میکیرند و از ترکه یکی میکیرند و از یکی بمیرد
نصف دیه بر دیکری لازم میشود **بعضی** موافق روایتی کل دیه قاتل شده اند **و** اگر هر غلام بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر کدام هدر است
و اگر یکی بمیرد نصف دیه او تعلق بر فه زنها میکیرد **و** اگر هر سه را در خانه بر یکدیگر بخورند اگر هر کدام یا ایشان بمیرند نصف دیه
هر یک و نصف قیمت ایشین بورثه دیکر لازم است که از مال او بدهند **و** اگر یکی بمیرد یا ایشین نصف دیت او و نصف قیمت ایشین
بر دیکر لازم است بنا بر قول مشهور **و** اگر هر طفل نابالغ سوار شوند و بر سبب تاختن یکدیکر بخورند و بمیرند نصف دیه بر هر کس بر عاقله دیکر است
هشتم اگر شخص در میان تیر اندازان بکذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد **و** اگر تیر انداز نگفته باشد که تا خبر باش و او نشنیده باشد و نداده باشد
خونش هدر است **و** اگر گفته باشد و او نشنیده باشد در وقتیکه او را صید کردن ممکن نباشد دیه بر عاقله تیر انداز است **و** اگر کسی کودکی را بر دوش
کرفته در میان آنان بکذرد و تیری بر ان کودک بخورد بکشد **بعضی** گفته اند دیه بر عاقله است اگر کودک را بدوش کرفته **و بعضی** گفته اند بر عاقله تیر انداز است
نهم روایتی وارد شده که در زمان حضرت **امیر المومنین** علیه الصلوة و السلام دختری بر دوش دختر دیکر جوب یا دیکری بر دختر دیکر زد
او بر دختر اول از ترس او اقتاد و مرد **حضرت فرمود** که آن دختر بر یک نصف دیه او را بدهند **و** اگر علما بان رولیت عمل کرده اند **و بعضی**

و بعضی گفته اند که دیه بر عاقله است **و** همچنین است اگر بشمشیر بر کسی حمله کند و او عمیر د
و بعضی گفته اند که دیه بر او لازم است در مال او **و بعضی** گفته اند دیه بر عاقله است و

حضرت امیرالمومنین صلوات الله وسلامه علیه و ابوبکر و عمر بغته الله علیهم و جمعی دیگر از اصحابه حاضر بودند حضرت فرمود که ای ابوبکر همان آن حکم کن ابوبکر گفت یا رسول الله چیزها حوان دیگر آگنته خبر ندارم حضرت بعمر فرمود که حکم کن او نیز مثل سابق اقرار بجهل کرد حضرت فرمود یا علی تو حکم کن گفت یا رسول الله اگر کار و در طویله خود داخل شده باشد و از آگنته صاحب کار ضامن آنست پس حضرت در تعجب آمده فرمود حمد میکنم خدایرا که برای من کسی قرار داده که بحکم پیغمبران حکم میکند سیزدهم اگر کسی در داخل خانه دیگری گفت و شک صاحب خانه آنرا بگذارد اگر حضرت صلعم در داخل خانه صاحب خانه ضامن است و اگر نه حضرت ضامن نیست و برابر مضمون احادیث بسیار است چهاردهم دابه که بر کسی نگذرد چند قسم است اول آنکه صاحب دابه سوار باشد و او را در این صورت مشهور آنست که سواره ضامن است خواه جنایت کند بدست خواه بپا خواه بگاز خواه بدم و خواه بخصیه و بسر خود مشهور و خیانتی که بپا کند ضامن نیست دوم سوار باشد و ایستاده در این صورت مشهور آنست که ضامن است خواه جنایت سر و دست یا پا را سیوم آنکه بپا باشد و سر دابه را کشد ضامن جنایت سر و دست نیست و ضامن جنایت پا ها هست چهارم بپا آنکه باشد و میش او را نکشد و برابر مشهور آنست در جمیع جنایتها و از اخبار ضامن آنست پنجم آنکه در جمیع جنایتها از این صور دیگر ان دابه را رام بدست ما دان سبب جنایتی نکند ضمان بر ان کسی است که او را رام داده بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی از راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی که بکند بر او دست ششم آنکه دابه دیگر یا بار یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه نباشد در هر سه اقسام مشهور میان اصحاب آنست و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست که صاحب ضامن آنست نه سوار و اگر در سه صورت دابه سوار را نکشند از صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او نکشند چنانچه علامت بعضی از خطاریان راه مکه آنست هفتم آنکه شخص عالم خود را بر دابه سوار کند اگر علام نابالغ باشد جنایت دابه بر او قرار گیرد و اگر عالم باشد اگر جنایتی بر دیگری واقع شد اکثر گفته اند که مولای علام ضامن است و بعضی گفته اند سوار دابه میشود ضامن است و بعضی گفته اند او و مولای علام هر دو ضامن اند و اصحی همین مینماید که دیت راکیب کنند نوع سیوم آنست که جمعی بیکدیگر جمع شده باشند و ان نیز چند قسم است قسم اول آنکه بعباشر و سبب بیکدیگر جمع شوند و غالبا مباشر اقوی است مثل آنکه یکی چاهی بکند و دیگری شخص را در آن چاه بیندازد یا یکی شخص را در چاه دیگری اندازد و دیگری در بین مواضع مباشر قوی است و چاهی نادانسته مباشر سبب اقوی شخص را در آن چاه بیفکند و بعضی گفته اند او و اصحی همین مینماید که دیت بندازند که چاه را نپوشانند و بان سبب در آن چاه بیفتد و در اینجا نیز سبب اقوی است و بعضی گفته اند دیت بر هر یک نصف است و بعضی گفته اند که دیت بر کسی که سنگ بر سر راه گذاشته و دیگری که سنگ را بر داشته و انداخته است هر یک ثلث دیت است و بعضی گفته اند که دیت بر کسی که سنگ بر سر راه گذاشته است و بعضی گفته اند که دیت بر کسی که سنگ را بر داشته و انداخته است و این قول اقوی است اگر گفته اند که ضامن ربع دیت است و در این مقام متعارف آنست که مشتمل رسیم السداد ذکر میکنند یعنی کودکی را میگیرند که نمیرد در آن بیفتد و نگاه دارند و در حدیث از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که در زمان حضرت امیرالمومنین علیه السلام دو کودک در آن بیفتد نمیرد که در ریسمان بیفتد یا آنکه بیفتد یکی پای دیگری را بگیرد و با افتاد بر یکدیگر بمیرند و نیز شنیدم که گفت و او نیز شنیدم بچهار چیز میرید چهار یکی را افتاند و شیر ان را هلاک کرد حضرت امیرالمومنین علیه السلام در میان ایشان حکم کرد که اول طعمه شیر نصف که بر سبب افتاده و فرخها و ورثه او ثلث دیت بورثه قاتل برند و ورثه قاتل ثلث دیت بورثه سیم برند و ورثه سیوم تمام دیت بورثه چهارم برند و در روایت دیگر وارد شده از حضرت صادق علیه السلام که چنین واقع شده بود حضرت امیر علیه السلام چنین حکم فرمود و قبایل انجماعت که بر سر ریسمان افتاده بودند این در روایت سخن بسیار است و فقیر نیز در التصانیف خود در این مقام تحقیقات کرده که این رساله محل ذکر آنها نیست و احتیاج بان نیفتاد کم افتاد فصل سیوم در بیان دیات اعضا است و انها هفت قسم است یکم آنکه تقدیر ان شارع بخصوص فی نفسها و در ان فرض میکنند که این شخص سبب این جنایت حقیر نقصان در قیمت او پیدا نکند همان تفاوت را نسبت بدیت شخص حر میکنند مثل آنکه اگر بنده یک چشمش کم نرخ و اینجا ده یک دیت او را میگیرند و قسم دیگر آنست که از شارع بخصوص دیت در آن وارد نشده و غالب آنست که از انجمله ادمی حر مالدیت در هر یک سه و اجب دیت آنست و در هر یک نصف دیت مانند چشم و دست و پا و از انجمله دو یک دیت است مانند دو گوش و دو لب و هر یک از آن دو عضو را جمال گویند و از انجمله سه یک دیت است مانند بینی که چون بریده شود ثلث دیت بر او واجب میشود و از انجمله چهار یک دیت است مانند پلک چشم و حلمه گوش و امثال آن و از انجمله پنج یک دیت است مانند انگشت دست و پا و از انجمله ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ده هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله صد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دویست هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سیصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهارصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پانصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله ششصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفتصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشتصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نهصد هزار و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله یک میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله دو میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله سه میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله چهار میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله پنج میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله شش میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هفت میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و هفتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و هشتاد یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله هشت میلیون و نود یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و ده یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و بیست یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و سی یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و چهل یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و پنجاه یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و شصت یک دیت است مانند سرانگشت دست و پا و از انجمله نه میلیون و

بیع کوش از طرف حد کوشی خواه نتواند شنود و خواه کر و اگر بعضی بر دندان بعض را مساحت میکنند و لذت عباحت جمیع کوشی اخص ملاحظه میکنند و بآن نسبت
دیت میکنند و بعضی گفته اند دیت بر میان نرمه گوش ثلث دیت است و در دیدن گوش ثلث دیت گفته اند و بعضی از علما در شل شدن گوش که او بخته گوش ثلث دیت گوش را است
و اگر شل شدن یکی را بگر گوش ثلث دیت گوش میدهند **مسئله** دیت لبهاست و خلافی نیست در آنکه بر هر لب یکی مقدر دیت الشخص لازم آید و در دیت
هر یک از لبها خلافی هست بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت است و در لب پائین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند در لب بالا ثلثی دیت که چهار عشر دیت باشد
برابر لب پائین لب بالا نصف دیت است و در روایتی برابی مصنون و الوشاء و بعضی گفته اند در لب بالا نصف دیت و در لب پائین
ثلثا دیت و بنا بر این روایت آید در لب بالا دو ثلث دیت و در لب پائین ثلث دیت و ظاهر اجماع و اخبار صحیحه آنست که هر یک از لبها نصف دیت است
و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت است و قفاوی گفته اند و جمعی از محققین متاخرین اختیار این قول کرده اند و مستند تفکر است و اگر
صلح است و اگر بعضی از لبها بریده گفته اند مساحت میکنند بقدر دیت میکرند و در حد یکه بآنی از حروف عضا نعقد را است که از بین دندانها جدا میشود
طولش بقدر طول دهانست یا کوچکتر است و لذت عضو اندک است که از بین دندانها جدا میشود و بر آنچه محاذی است با لبهای دندانها
و در کوچکتر های لب که تمام دهان را فرا گیرد تمام دیت لبها لازم میشود و بعضی گفته دو ثلث دیت لبها لازم میشود و اگر گفته
ارش باید که کمتر از دیت لبها نباشد و او بخته عاند دیتش دو ثلث دیت لبهاست و اگر کسی آن لبها را که او بخته بتر دو ثلث دیت ببرید و در کتاب
طریف مذکور است که اگر لب کسی را بشکافته بگوشت نرسد و بعضی گفته اند که دندانها نمایان شود و بعضی گفته اند که بالتمام بیاید دیتش صد دینار است و اگر بدین نحو
صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اکثر علما گفته اند که لب را چون از لبها که تفاوت کند که لب بالا را بتر دو ثلث دیت لبهاست و اگر با صلاح آید ثلث دیت
مسئله دیت زبان است اگر زبان صحیح را از بیخ بتر دند تمام دیت او لازم میشود و اگر زبان لال را بتر دند ثلث دیت است و اگر بعضی زبان لال را
بتر دند عباحت زبان دیت میکرند و اگر بعضی زبان لال صحیح را بتر دند مشهور آنست که بقدر حروف که نمی تواند تکلم بآنها نمود حروف
که دیت دو ثلث حروف میکرند بنسبت مساحت زبان و مجموع دیت را بر مجموع حروف قسمت میکنند و بآن نسبت میکرند
مثل آنکه ثلث زبان را بریده اند و چهارده حرف نمی تواند تلفظ کند دیت را میکرند و بعضی گفته اند بر حروف اعتبار مساحت نمیکنند بلکه حروف را
میکنند و بعضی از روایات عدد حروف و قسمت دیت بر آنست بنابر آنکه همزه و الف را غیر میکرند گفته اند و اول آنهاست و بعضی گمان
کرده اند که فرق میان همزه و الف آنست که اول منحرک و ثانی ساکن است و این غلط است زیرا که همزه در حلق است و صحیح الف در فضای
دهان **و ایضا** معلوم است که فرق میان ناخذ و قال مانند آنکه همزه ساکن اند و بعضی از اهل عربیت گفته اند که متناسب است و ثبت حروف
بر اسم است زیرا که الف و همزه نام حرف است و همزه نام متحرک و نیز ساکن است و نیز گفته اند و ما اجماع خلق است و نیز لیس معلوم نیست که مقدار
است و نه وجه صحیح ملابس بلکه اوجه است **و اگر** کسی خواهد بکند بگوید که همزه را حساب کنند و الف را حساب نکنند و ده اند بر اینکه زبان در فرض خلاف
دخیل نداند صورت دارد است برای آنکه در همزه هیچ حلقی نداند بنابر آنکه زبان در آنها دخیل نداند بنابر آنکه بسیار حساب
کنند اند یا نند ها و میم و گویا حروف بینی که برای اطفال می نویسند الف را بر اول الف الحاق کنند و الف در اول الف برای همزه میکرند چون الف ملفوظی
الف همزه است و چون بالف ساکن را بیدو حرکت قبل از آن باشد تکلم نمی توان کرد لهذا لام را پیش از آن در آرند و خصوص لام شاید برای این باشد که
بالف افتتاح کلام طیبه لا الله الا الله است و افتتاح اسلام و ایمان بآن منوط است **اعدیم بر سر مطلب** اگر در حروف نقطه هم سر آمانند تر از اول
یا گذنده تر سخن گوید یا بدانرش نگرد **و** بعضی الواو را حروف دانسته که اول میکرد متوانند گفت **و اگر** حروف بی صحیح از بیخ بتر دند تمام
را لام گویا حروف است که حکم نقصان حروف دارد است یا نند **و اگر** یکی از حیاتی گفته و نصف حروف بنا بر طرف تنها و دیگر حیاتی گفته و نصف الحق باقی
بر طرف تنها ربع دیت را از هر یک میکرند **و اگر** لطفا را بیرد که مشهور بلسخن بنامیده اند **اکثر** گفته اند تمام دیت لازم میشود **و اگر** محدد را سیده باشد که
اطفال دیگر سخن می گویند و او ناسخن بگوید و گمان زبانش را بیرد و ثلث دیت میدهد **و اگر** بعد از بریدن لسخن آید و بعضی از حروف را بگوید معلوم
میشود که زبانش آفت ندیده است بآنچه بقدر حرفی که نمی تواند دیت میکرند اگر حیاتی بر آن گفته و او را دعوی کند که زبانش لال نشده **اکثر** گفته اند
بعضی از روایات عدد حروف و قسمت دیت و بنا بر آنکه همزه را حساب نکنند و الف را حساب کنند و بعضی گفته اند که دیت بر حسب حروف است
امیر کل امیر علیه الصلوة و السلام مردی را دید که زبان او را دراز کرده بود و دعوی میکرد

که چشمش خیرگی بلند و دماغش بوی خوش نمی شنود و زبانش لال نشده و حرف نمی تواند گفت **حضرت فرمود** که اگر راست میگوید سه دیت او در میاید و میباید داد
گفتند یا امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام چرا دانستی که او راست میگوید **فرمود** که برای امتحان شامه اش لسه سوخته را نزدیک بینی او دارند که فی الحال دماغش
برجهد و اگر برجهش را دیدم و آزاد ماغش خبار کثیف دروغ میکوید و الا راست میگوید و برای امتحان باصره اش سرمه را نزدیک چشم او دارند اگر فی الحال
را بهم میزند دروغ میکوید و اگر دیده اش باز میماند راست میگوید و برای امتحان زبانش نوره را نزدیک زبانش میزنند اگر خون سرخ میرون آید دروغ
میکوید و اگر خون سیاه بسته راست میکوید و **بعضی** بر این روایت عمل کرده اند اگر خیاطی بر زبان کسی دارد و او گفت لال گشته و دیت میخواهد
دیت تمام زبانش گرفته نصف **بعضی** گویند دیت را بس میکرد و **بعضی** گفته اند اس سخن علیه است از اجانب خذ ابس میکنند دیت **تنبیه**
دندانها راست در مجموع دندانها یک دیت تمام راست و مشهور آنست که دیت بر ابر است و هشت دندان قسمت میکنند و بر آنچه بر ابر است و هشت یک
حکم دندان زاید دارد که در مقابل ثلث دیت اصلی است و دیت دندان چهار چهار است یعنی هر از بالا و هر از پائین و چهار دیگر بعد از انها زائد است
میکویند هر از بالا و هر از پائین و بعد از چهار دیگر را نیز بعضی میکویند یعنی پیش دان دندانها عنبد است و چهار دندان بعد از انها زائد است حاکم میکویند که
غالب در وقت ضحک ظاهر میشود و هر از ده دندان دیگر دندانهای سیاست از هر طرف سه دندان و هر از دندان پیش را مقام میکویند
و شانزده دندان که بعد از پیش سیاست مضرس میکویند و مشهور آنست که هر یک از هشت دندان پیش بر یک شانه دینار است که نصف عشر دیت باشد و مجموع
سی صد دینار میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان مواضع نیش دینار است که مجموع چهار صد دینار باشد و خمس
دیت مقدار از ان نصف این مقادیر است اگر ثلث دیت بر سد و تفاوتی نیست میان دندان سیاه و سفید و زنده اگر بحسب خلقت چنین بوده
باشند و اگر بعلت سیاه شده باشند در ان ثلث دیت اصلیست و اگر خیاطی بکند که سیاه نشود آن دندان را امید هد چنانچه در حدیث
صحیح وارد شده است که اگر خبر بر دندان نرسند یکسال انتظار میکشند اگر اقتضا دیت میکرند بانصد درهم و اگر بقضا و سیاه شده باشد ثلث دیت میکرند
و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است و بعضی گفته اند در کند شدن ربع دیت و **اگر** دندان را بیرد یا دندانها را بصاع کلها بشکند زیاده
دیت چیزی نمیخواهد **و اگر** منهالکه شده باشد ثلث دیت اصلی میخواهد که در حق انها واقع است **و اگر** در میان منافع دیم است ثلث منافع دینار میخواهد
و اگر در میان ما خوراست ثلث دینار میخواهد و **بعضی** گفته اند در دندانها زیاده از ده دندان نیست و **اگر** بعضی گفته که دندان زائد بر دندانها نیست
ان دو ثلث دیت ان دندان است و **بعضی** ارش گفته اند و **در روایت ظریف** نصف دیت ان دندان است و **اگر** دندان کافره را کسی
بکند **بعضی** ثلث ان دندان گفته اند و **بعضی** ربع موافق کتاب ظریف و **بعضی** ارش و اول اشهر است و در دیت کسی نیست و **اگر** دندان را
بیاباک بکند زیاده بر دیت دندان نمیدهد و **اگر** بیخ بیرون و ظاهر بیرون نشکند و بیاباک نیاید **اکثر** گفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد **و بعضی**
گفته اند نسبت مجموع حساب میکنند **دهم** دیت گردن است اگر بشکند و کج بماند تمام دیت میدهد **و** بعضی گفته اند اگر مانع تکلم قرو گفتن باشد تمام دیت میدهد و
اگر در است نصف و میتواند بجاند راست و چیز نظر کند بقدر یک شهور ارش است **یازدهم** دیت دو است و در استخوان است که یک طرف یکدیگر باشد متصل
نفوذ و یک طرف نفوذ و از اجانه گویند اگر هر دو از اجانه نفوذ کرده باشد دیت تمام است **و اگر** یکی از دو استخوان را بشکند دیت تمام **و اگر** جدا نکند اما خاتمین را
سخن تکلم و میتوان ایستاد لازم میشود **دوازدهم** دیت دست است خلافی نیست در انکه در قطع مچ دست نصف ان شخص **و** در قطع هر دو دست دیت **و** در بین بین
خلافی نیست که اگر دست را از زند بیرند بعینه نصف کف و سعد صادق است که دستش را بر ابر ها راست **و** این احکام در ان جاریست **و اگر** از مرفق بیرند
خلاف است **بعضی** دیت دست میدهد و ارش هم میدهد بر ابر زیادتی که مابین مرفق و زند است **و بعضی** گفته اند دو دیت دست میدهد یکی بر ابر دست تا زند و
یکی بر ابر زند تا مرفق **و** قول اول احوط **و** قول ثانی خالی از قوتی نیست **و** بعضی اگر دستش را از زند بیرند دیگر از زند بیرند و **بعضی** ارش قائل نشده اند **و بعضی** بیرون دست و اگر
و بنا بر قول اخیر سه دیت خواهد بود **و اگر** بعد از انکه دستش را از زند بیرند دیگر از مرفق بیرند **بعضی** ارش قائل نشده اند **و بعضی** بیرون دست و اگر
از مفاصل بیرند احتمال دیت است **و** احتمال ارش از جهل است **و اگر** کسی دست دیگری را بیرد که مفصل بماند یا از مرفق بیرند الیه یکی از اصابع
یکی زاید عمدا **اگر** اصبع در است تر و قوی تر میماند پس یکدیست دیت دارد که اصبع است و برابر زاید **بعضی** گفته اند ثلث دیت است صحاح را میدهد و
بعضی بار ش قائل شده اند **سیزدهم** دیت انگشتان و خلافی نیست در انکه مجموع انگشتان دست یکدیست **التحقیق** در جمیع انگشتان یا شتر یک
دیت تمام است **اما** در قسمت دیت بر انگشتان خلاف است **بعضی** گفته اند دیت مجموع انگشتان مساوی اند و در هر یک عشر دیت است **و بعضی**

که موافق مشهور ست مالا در هم است و در روایتی وارد شده است که عشر دیت ماده است که چهل درهم باشد و بنابر قول ثانی محمل این روایت
بر اینکه جنین دختر باشد و مشهور میان علی الاطلاق دیت جنین عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر نر باشد عشر قیمت پدر و اگر دختر باشد
عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر نر باشد نصف عشر قیمت مادر است دویم هرگاه در جنین دو مرده باشد و سبب جنایت یکی باشد
جنایت در رتبه اول و سبب جنایت آخری محسوب دیت کامل لازم میشود بر آخری و نصف آن بر اول و در خبر دارد که بعنوان جنایت گرفته اند تفاوت میان
لازم میشود سیوم هرگاه بعضی از تمام شدن خلقت سقط شده نطفه بعضی گفته اند علامه میدهد یا نمیدهد و بعضی تعیین قیمت بنجاه دینار کرده اند و
مشهور میان علی الاطلاق همین روایت مختلفه دانسته اول آنکه گبر را اگر مثلا چاهی گبر دیگر را بیندازد که آب مثلی میرود فرج رکبه گفته اند نصف دیت میدهد و اگر نطفه
در رحم قرار گرفته باشد و سپس ناقص ان گفته است دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی یا چه خونی بسته چهل دینار میدهد و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچه
گوشتی متصلت دینار میدهد و اگر کوشت بر روی استخوان روییده باشد و خلقت تمام شده باشد صد دینار میدهد و اگر چه کوتاه و شیخ طوسی علیه الرحمه
گفته هر مابین هر مرتبه دیگر بان نسبت میکنند و ابن ادریس تفسیر کلام او بان نموده که لیث روز نطفه است و لیث روز علقه و لیث روز مضغه و
لیث روز عظام و هر یکدینار میرا فزاید و بحث کرده اند بر و که این تفسیر مخالف اجماعیست معتبره است چنانچه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از احدهما علیهما
محمد باقر علیه الصلوة والسلام پرسیدند که مردی زنی را میزند و او نطفه می اندازد فرمود لیث دینار بر و لازم است گفت میزند او را و او حبلی میاندازد گفت فرمود بر او
جهل دینار است گفت او را میزند و مضغه میاندازد فرمود شصت دینار بر و لازم است گفت میزند او را و او جنین میاندازد گفت استخوان در رویهم رسیده بر
که بر و کل دیت کامل است یعنی دیت جنین و فرمود که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام چنین حکم کرده است گفت صنف نطفه کدام است که توان گفت
فرمود که نطفه بعید است بماند ذات منی غلیظ پس در رحم چهل روز نمیماند تا علقه گردد گفت صنف علقه چیست فرمود پاره چه خون بسته مانند خونی که در رحم بود
پس چهل روز نمیماند تا مضغه گردد گفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود که پاره چه خون بسته گوشتی که در میان ان رگها سبز است بمقدار ان استخوان مرتفع میرسد
که صنف استخوان چون است فرمود که بمقدار انگشت استخوان اندک جسیم و گوشش بهم رسانده و اعتضاد و جوارحش ترتیب یابد پس دیت چنین تمام میگردد و در حدیث
دیگر از حضرت صادق علیه الصلوة والسلام منقولست که یونس شیبانی پرسید که در نطفه نصف عشر دیت است و در علقه عشر دیت و در مضغه چهار یک دیت و در عظام
و اگر هر قطعه بهم رسید بیست دینار است تا آنکه گبر مانند استخوان اندر میان بهم رسد و بر آنها گوشت روییده باشد و پوست بران میروید چون چنین شد روح در ان میدمد و شرح احادیث و تفصیل مختلفات آن و تنقیح ان مفصلا در کتاب سماء عالم ذکر کرده ام و در خصوصیها
قصاص هم باشد مادامکه نرسند که حدود دیگر پیدا کنند که در انصورت دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است بعضو معیوب و برعکس گفته اند که عضو صحیح را
بعوض عضو یکچشم دار در ان بهم رسیده باشد قصاص میکنند اگر چنان نباشد و یعنی که احساس نیکند بعوض بینی گوش و گوش بینی و لب بلب و زبان بزبان
گیرند و اگر از بعضی بینی را ملاحظه میکنند که بسبب بچیع بینی او چه نسبت دارد همان قدر را هم میگیرند مثلا اگر بینی چپ او نصف بینی راست باشد نصف بینی چپ او را میگیرند
مثل و همان مقدار بینی تر بزنند تا آنکه ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد و اگر ان مقدار را بیشتر بزنند تمام بینی چپ او را میگیرند و اگر یکی چاپ باشد یعنی راست باشد
از همان جانب قصاص میکنند و این احکام همه در گوش صحیح است و بعضی گوش سوراخ کرده را نیز بگوش سوراخ کرده و اگر گوش صحیح صحیح مر بریده را بگوش صحیح
بعضی گفته اند گوش صحیح صحیح مر بریده را و دیت پاره کرده میدهند و بعضی گفته اند گوش صحیح مجروح صحیح بهم بریده و از ابن قوزان پاسخ شنیده
ازش میگیرند مازدهم در شکستن دندان دیت بکله دیت میگیرند بنابر مشهور و بعضی گفته اند اگر کسی دندان کسی را بشکند چند قسم است اول دندان صحیح را بعوض صحیح
قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بشکند چند قسم است اول دندان صحیح را بعوض صحیح دندان اصلی توان کند دویم اگر کسی دندان زیادتی را که دندان بالای دندان
زیادتی را بعوض میکنند و اگر دندانش بالای دندان اصلی را عوض عمر کند و دیت میگیرند سیوم اگر بالعکس که دندان بیشتر را بعوض دندان نوزاده
دندان نیشتر طفلی را بکند که هنوز پیدا نشده مشهور است که قصاص میتوان کرد و بعضی سخت و انتظار میکشند تا دندان دیگر برسد و عوض ابتدا بسر دندان آید آنرا میتوان
و در دست و پا بعضی گفته اند جز لازم نیست و اگر گفته اند ارش لازم است بعضی علامه در ین مدت یک فصل ان ندانسته باشند بان علامه کم دندان در نشئه باشد آنرا میتوان
نفهمیده باشد ان تفاوت را از دیت ان طفل جبر میکنند و اگر روییده سیاه یا دارای خلل دیگر باشد ارش میگیرند و بعضی
مذکور شده و اگر دندان [illegible] بعضی گفته اند که رجوع میکنند یا ان خبرت اگر گویند ممکن است بگیرند و فرق نیاده یا دندانی ارش مدت میگیرند
و بعضی گفته اند که بر هر یک از دندان یک شتر میگیرند چهارم اگر بالعی دندان یا لعی را بکند که هیچ یک دندان نشیرند اما شکسته باشند در این حالت فقط
بدیت قایل نمیدهد که بر هر یک از دندان یک شتر میگیرند چهارم اگر بالعی دندان یا لعی را بکند که هیچ یک دندان نشیرند اما شکسته باشند در این حالت فقط

که قصاص می باشد و لیکن اگر اهل خبرت توقف کنند که این دندان عوض خواهد روئید اگر نگفته اند تاخیر میکنند قصاص و دیت را تا بروید یا ایس حاصل شود
که نمیروید اگر نروید قصاص یا دیت ثابت است اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته اند ارش ثابت است و بعضی دیت مشهور است ارش میدهند بان بعضی که در
مذکور شد و بعضی احتمال داده اند که در صورت قصاص ساقط شود و اگر این حالت تا زمانی که خدا او داد اگر معیوب بروید ارش جنایت را میگیرند
و اگر دندان جنایت کنند بعد از قصاص بر روید بار دیگر قصاص نکنند نیابر مشهور پنجم در قصاص دندان شرط است که مثل ان قصاص نمایند پس
اگر دندانهای پیش را جانب راست را بعوض دندانهای بسیار یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای جانب چپ و برعکس قصاص میکنند
دوازدهم در احکام زیادتی در قصاص عضو جانی و مجنی علیه است اگر یک انگشت دست کسی را ببرند که دست او پنج انگشت دارد و انگشتش
تمام باشد اگر دیت یک دست تمام میدهد اگر قصاص کنند خلافی نیست در انکه باطلب دیت انگشت ناقص میتوانند و بعضی گفته اند مطلقا ای توانند
کرفت و بعضی گفته اند اگر یک انگشت خلقت کم بود یا بافت بسیار و قیاس عوض ندارد و اگر بقصاص برسانند یا دیت انرا کرفتند دیت انگشت زایدی یا بدهند
و قول اول اشهر سیزدهم مظان دوم در بیان احکام دیات است و در ان چند مقصد است اول در بیان مقدار دیت قتل است و انچه قتل بسبب است که قتل بر سه
قسم است عمد و شبه عمد و خطا و دیت قتل عمد ما صد شتر است که هر یک سه ساله باشند یعنی سه سال بالای مادگی است و صاحب جواهر از بعضی
هزار اشرفی یا هزار گوسفند یاد کرده و در قتل عمد قصاص لازم میشود یا تراضی بگرفتن دیت و دیت قتل عمد در سه وقت است اگر دیت راضی شود بهمان
عمد را در عرض یکسال میدهد و ظاهر کلام بعضی از قدمای علما هزار حلله است که هر حله چون جامه است و حلل سه شتر نمیشود و مشهور میان علما است که قاتل
مخیر است بر یک این ها که خواهد میدهد و بعضی گفته اند که اگر قاتل از اهل عجمی است که غالب مال آنها شتر است مانند اهل بادیه شتر میدهد و اگر غالب قاتل
این نباشد گاو میدهد و در مجنی در سایر اجناس و مشهور در دیت عمد اگر شتر دهند است که سه شتر سه ساله یا در سه شتر سه و سه شتر ماده
سه ساله و سی و شش شتر ماده سه ساله یا در چهار و سی و چهار شتر میانه یا در شش است که هر یک شتر چهار ساله باشند و
بعضی گفته اند شتر ماده سه ساله و سی و شش شتر ماده سه ساله و سی و چهار شتر حامله و در دیت یهود مانند سابق است و این دیت موافق مشهور در عرض سال
داده و این دیت سابق هر چهار قسم داده میشود و دیت خطا موافق مشهور است شتر ماده سه ساله یا در دو است و است شتر ماده
شتر ماده چهار ساله و است و پنج شتر ماده سه ساله و است و پنج شتر ماده چهار ساله و این دیت در عرض سه سال طلب میشود خواه دیت قتل باشد و خواه
دیت اعضا و بر قاتل میتوانند بعاقله او است چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله عمل است که در عمد
مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را در ماههای حرام بکشد یا در حرم یک سوم دیت بر او زیاده میشود و جمعی از فقها قایل شده اند اگر در حرم هم بکشد شتر این
حکم ظاهر و اکثر متاخرین گفته اند که مستند ندارد و غافل شده اند در هندیه و کلیه بر حدیثی مذکور است و اگر کسی هم در حرم باشد دیه در حرم باشد محرم
بعضی گفته اند صورت دارد دویم انکه چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و او را در خانه خود یا طلبد و بنا دانی ان همان در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگردد موافق
مشهور و بعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت بر ان چاه بکند و باقی علام میدهد سیم انکه

در احکام زیادتی در قصاص و مقدار دیت قتلست
در دیات احکام و مقدار دیت قتلست
در قصاص اعضاء
در قصاص افتادن در چاه
در قصاص و دیت جنین مقتول و امی
در دیت خطا

قیمت غلام مقتول را بدهد اگر کمتر نگفته از فلک متوان کمان برون رضا را مقتول انگاشته دارد و اگر قیمت دیت قاتل نباشد بقدر قیمت مقتول اقارب او را بدهند که قاتل را تحویل کنند
شد دیگر مقتول قیمتش بیخ تومان باشد و قیمت قاتل هم تومان باشد نصف قاتل را بدهد یکی میگیرد و نصف دیگر از قاتل خواهد و اگر قاتل تحویل نکنند مکرر از مقتول
باشند غلام را بدهند اگر قیمت غلام مقتول بیشتر است و میگیرند و اگر بخطا قاتل را بدهند بقدر قیمت مقتول اقارب او را بدهند که قاتل را تحویل کنند
از مقتول او بدهند اگر غلام را میدهند قیمت غلام میدهد و بعضی گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است قیمت مقتول
را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد چهارم اگر شخص که غلام دیگری را بقتل رساند و اقرار بقتل خود بکند و دیگر غلام او بگواهی عادلان ثابت شود
میخواهد قصاص میکند و اگر میخواهد عفو میکند و بعضی گفته اند اگر خواهد قیمت بگیرد اگر دوازده نخود از بیضه او را جدا کرده باشد و بعضی گفته اند اگر
متوان گفت و دارد که تحریر است میان اینکه او را بکشد یا بگذارد بماند که بکار دستها بتواند و اینکه او را بکشد و قیمت بگیرد و بعضی گفته اند اگر
زاد بر بقدر دیت بعضی گفته اند اگر خواهد قصاص میکند اگر مورد قصاص باشد و اگر دیت طلب نمود مولی باید دیت را بدهد و بعضی گفته اند اگر
دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و اگر مولی دیت نمیدهد از جمیع قیمت غلام را بدهد که میگیرد و اگر نه بقدر دیت از و به بندگی میکند
و اگر خواهد میگوید غلام را بفروشند و بقدر دیت بمن بدهند و باقی از اقارب خواهد بود اگر کسی قاتل را بکشد و اگر قاتل را بکشد و بعضی گفته اند اگر
را بدهد بقدر دیت و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا قیمت غلام را و بعضی گفته اند اگر دیت بیشتر از قیمت غلام است میان اینکه
را بکشند عمدا اگر ورثه هر چه مقتول اتفاق کنند بر کشتن قاتل طلب دیت نمی توانند و اگر ورثه هر یک بقدر سهم خود از مقتول بروند و بعضی گفته اند در ورثه
دیگر دیت متوانند گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند اگر بعضی از ورثه حق خود را ببخشند و مسئله چنان باشد که سهم بخشنده از ارث کمال نیست مقتم
عمدا برابر اول دیت را بستانند و برابر چهارم دیت چنین را و اگر دیت سه کس سه یک برد اکثر گفته اند برابر سیوم یا برابر العفو یا تبرند و اگر دیت
چهار بود بر چنین را و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیوم یا چهارم دیت میگیرند و میان یکی را عوض دیت نمیگیرند و در مرتبه پنجم و زیاده بر خلاف
دیت میگیرند هشتم از غلام قرار داده که مرتبه پنجم خواهد بود و الا از ورثه اول بهم و احتمال که هر سه یک واقع نشود اگر دو از ده مقدار طلوع نیست که آن مقدار دیت
گرفته نشود بدو از زمان اگر یکی از غلام از ورثه اول بهم خواهد بود و الا از ورثه دوم و الا طلوع نیست که آن مقدار دیت
الفو طلوع میان اثبت را نسبت بقیمت این رعایت میکنند متدارند در ازاء دارد اگر یکدست و دو ابرو یک بینی یک پا و دو لب نصف دیت
زاد و در هر یک یا بد اداء اگر یکی از بین جنایتها بر بنده طلوع نصف قیمت یا بد طلوع و اگر جراحت و جنایتی باشد که در ازاء دیتی و الا نشان باشد در بنده
ملاحظه میکنند که اگر عیب باقی گذاشته باشد قیمتش چند از ان نقاوت و جنایتی عیب چنان نقاوت ارش جنایت است و در اینجا از ازاء قصاص بنده اینجا میکنند که این
ازاء بنده تمام نقوذ چند از ان بنده و با این جنایت چند از قیمتش کم میشود ان نسبت را با دیت ملاحظه کرده میکنند و دیت بنده میکنند متدارند اگر مثلا بقوت این جنایت یک
قیمتش کم میشود نصف دیت ازاء میکنند دهم هر گاه ازاء در بنده جنایتی که مساوی تمام قیمت اگر باشد او را و یا او را و یا یک پا و او را و یا یک پا و او را نصف
به یکدیگر ازاء نهاد ازاء مساوی تمام دیت است در بنده مساوی تمام قیمت و در این صورت اقرار بحر است که غلام را بدهد و تمام قیمت بگیرد یا غلام را که ظاهر
و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر اول غلام را عفو کنند و اگر خشی کاری کنند در این صورت اقرار بحر است که غلام را میگیرد و دهم قیمتش را و در هر دو صورت ارش جنایت متوجب
قیمتش نباشد غلام را نگاه میدارد و ارش جنایت را میگیرد مثلا اگر یک دست غلام را ببرد ازاء قارب و نصف قیمت میگیرد و اگر جنایت متوجب چیزی قیمت را
کسی بکند مثلا اگر یک انگشتش یک درم را ببرد و دیگر دست دیگرش را اکثر گفته اند که غلام را نگاه میدارد و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند که
غلام را بهر دو میدهد و از هر یک نصف میگیرد شرط دوم است از اقارب و معقول هر دو در این باب مساوی باشند در این باب چند مطلب است اول اگر مسلمان
بعوض کافر نکشند خواه کافر جزیه خوار باشد یا حربی باشد و اگر جزیه خوار باشد بکشند و از بعوض مانند مسلمان باگران باشد حاکم شرع او را
تعزیر میکند و دیت دوم میدهد خانچه مذکور شد ان شاء الله تعالی و اگر عادت کرده باشد میکشتن ایشان و مکرر کند میان علما خلاف است بعضی
گفته اند که او را میکشند بقصاص و بعد از ان که وارث کافر نقاوت دیت مسلمانی و دهم را بوارث مسلم بدهد و بعضی گفته اند امام او را بحد میکشد
قصاص در نمی میکنند نه بقصاص و نقاوت دیت نمیگیرند و بعضی گفته اند مطلق او را تعزیر میکنند و دیت دهم را میگیرند و مقدر دهم قرن دهم
کشند و اگر مقتول زن باشد نصف دیت مرد را بورثه زن میدهد و قاتل زن دهم را بعوض او میکشند و اگر مرد کشند مخیر است بورثه زن میدهد یا دوم
کافر ذمی مسلمان را بکشد عمدا اگر اسیر است که او را و مالش را بورثه مقتول میدهند اگر خواهد او را میکشند و اگر خواهد به بندگی میگیرد و
فرزند اگر شش تا بالغ او را نیز به بندگی میگیرد و بعضی گفته اند فرزندان را به بندگی نمی توان گرفت و خالی از قوت نیست و بعضی گفته اند اگر او را

به بندگی بگیرد مالش را و اگر نشش خواهد بدهد و اگر نکشند مالش را نمیگیرند و مدلول روایت معتبر که در بیضه او را دهم نیافته است او را و او مالش را بصورت مقتول
میدهند اگر خواهند او را می کشند و اگر خواهند نکشند میگیرند و فرزندان در حدیث ذکر کرده اند و اگر بعد از کشتن مسلمان ثابت شود او را بسزا نمی کشند و بسزای دیگر
قتل او متوانند یا بود را میکنند یا دیت از او میگیرند و متعرض اموال و اولاد او نمیشوند اگر بعد از ان ثابت شود که او را بسزا نکشته اند و بسزای دیگر
مسلمان کشتند او بر طرف میشود و اینها همه در صورتیست که مسلم را عمدا کشته باشند و اگر بخطا کشته باشند بعضی گفته اند که اگر مالی دارد
دیت را از مال او میگیرند و اگر مالی ندارد امام علیه السلام دیت را از بیت المال میدهد و بعضی گفته اند که امام از جزیه بندگان امام را میدهد و بعضی
مفید رحمه الله علیه فرموده که در خطا دیت را از عاقله او میگیرند و اگر عاقله مال ندارد امام میدهد خواه مال داشته باشد و
خواه نداشته باشد مولف گوید که در شرح عمد ظاهر آورده ایم که دیت را در سه سال از مال او میگیرند و بعضی گفته اند که در سه سال از عاقله او میگیرند و
گشتند و اگر گفته شود از این دانسته میشود که دیت را از عاقله میگیرند و در اینجا گفته اند که از مال او میگیرند جواب گوییم که مراد از عاقله در اینجا
بعوض میکنند و ظاهر کلام ایشان آنست که دیت هم ندهد چهارم اگر دیوانه بکشد و اگر بعد از بلوغ و اظهار اسلام او را بکشند مشهور آنست که اکثر متقدمین
بعضی میکنند و بعضی گفته اند حکم کافر دارد و حلال زاده را بعوض نمی کشند پنجم اگر کافر ذمی مسلمانی را بکشد و اگر مرتد زنده باشد کشته نمیشود و اگر مسلم
مرتد قصاص نمی کنند اجماعا و در دیت خلاف است مشهور آنست که دیت مسلم میدهد و اگر مرتد دیگر را بکشد خلاف است او را بعوض میکنند و مسئله اتفاقی طالع
نشتم اگر کسی را قصاص برود و جنون شود غیر از ارث مقتول بیرون از ان او بکشد مشهور آنست که او را بعوض میتوان کشت و ابن ادریس گوید که او را بعوض نمیتوان کشت
مانند صبی زیرا که او را خواطر غیر امام یا حاکم شرع او را نگذارد مسئله اگر شخص قرار بقتل خود بدهد که قاتل او را بکشد و مقتول باشد و دران
چند مسئله است اول آنکه اگر شخص قرار بقتل خود بدهد که قاتل او را بکشد و بعد از ان مقتول باشد و دران

وارد نشده که از امام او میگیرند و او گرفته باشد امام علیه السلام از بیت المال میدهد **شرط پنجم** در قصاص آنست که خونش بحق شرع محفوظ باشد
و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی ثابت شده را باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض او قصاص نمیشود
و همچنین قصاص نمیشاند برای کسی که قصاص بر او لازم شده باشد در حراحتی و او را قصاص کنند و بسبب آن بمیرد مقتدر آنکه دیت کسی را میدهد
او را در عوض بر میدهند هر چند یعنی که هم قطع شده تا او مرده باشد چه زمانها غیران بروز دند و او مرده در اینها قصاص عفو میشاند **فصل پنجم**
در بیان دعوی قتل و آنچه قتل بآن ثابت میشود و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان مدعی و کیفیت دعوی است **شرط است** که بالغ و
عاقل و رشید باشد در وقت دعوی و آنکه دعوی کند بر کسی که صدور فعل از او محتمل باشد **پس اگر** دعوی بر کسی کند یا معلوم است که در وقت کشته
شدن مقتول در آن محل نبوده دعوی او را نمیشنوند و همچنین اگر دعوی کند جمعیت جماعت بر قتل یکدیگر را اجتماع بر قتل یک کس را اجتماع عادتا بر آن
امر محکن نباشد دعوی نمیشنوند **مثل آنکه** گوید جمیع اهل شهر جمع شدند و او را کشتند و اگر از این هم دعوی را کمتر و بگوید ده نفر جمع شدند و او را کشتند
مشهور آنست که نمیشنوند **و بعضی** شرط میدانند که مرتبا دعوی متصل و محرر باشد **پس اگر** دعوی کند که میدانم که فلان کس مرا زده است و نمیدانم که
بعمد کشته یا بشبه عمد یا خطا عمدا نمیشنوند دعوی او را **و بعضی** گفته اند که میشنوند و دیت میگیرند اگر چنین ثابت شود **و اگر** بگوید نمیدانم که او را بعمد کشته است
یا شبه عمد یا خطا عمدا نمیشنوند **و بعضی** گفته اند که میشنوند **و بعضی** گفته اند که بعد از ثبوت ام اصلی میگیرند مقدار از دیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند بر یکی از این ده نفر کشته اند **بعضی** گفته اند دعوی او شنیده نمیشود **و بعضی** گفته اند شنیده میشود و همچنین
متواند بر یک را قسم دهد و اگر گواهان بگذارند و گواهان بیشتر حاضر نشوند مگر بر یک از این ده نفر **و اگر** بر دو
دارد و دعوی بر یکی مخصوص بکند قسامه خواهد شد **چهارم** اثبات دعوی قتل آن سه چیز است **اقرار** قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر
آنکه اگر دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت بر شبه عمد **مشهور آنست** که نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که میشنوند و دیت میگیرند **و شرط دیگر است** که دعوی او مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه
اول دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت یا زیده شهادت بر قتل بآنکه **مشهور آنست** که دعوی او را نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که او را میشنوند **و اگر** بر او اقرار کند **بعضی** گفته اند بر یک را که او تصدیق کند بر او لازم **نخواهد** **و بعضی** احتمال
داده اند که قصاص از هر دو ساقط شود و بر هر یک نصف دیت لازم شود **و اگر** دعوی عمد کند بعد از آن شبه عمد بدهد یا خطا بعضی **مشهور است**
که مسموع است و میتواند اثبات کند **مقصد دوم** در آنچه دعوی قتل بآن ثابت میشود و آن سه چیز است **اول** اقرار قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر
آنکه اگر دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت یا شبه عمد **مشهور آنست** که دعوی او را نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که میشنوند **و بعضی** گفته اند که بعد از ثبوت ام اصلی میگیرند مقدار از دیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند از یکی از این ده نفر کشته است یا یکی از این ده نفر دعوی او شنیده نمیشود **و بعضی** گفته اند میشنوند و
متواند بر یک را قسم دهد و اگر گواهان بگذارند و گواهان بیشتر حاضر نشوند مگر بر یک از این ده نفر **و اگر** بر دو
دارد و دعوی بر یکی مخصوص بکند قسامه خواهد شد **چهارم** اثبات دعوی قتل بآن سه چیز است **اقرار** قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر
آنکه اگر دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت یا شبه عمد **مشهور آنست** که دعوی او را نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که او را میشنوند **و بعضی** گفته اند که بعد از ثبوت ام اصلی میگیرند مقدار از دیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند از یکی از این ده نفر کشته است یا یکی از این ده نفر دعوی او شنیده نمیشود **و بعضی** گفته اند میشنوند و
متواند بر یک را قسم دهد و اگر گواهان بگذارند و گواهان بیشتر حاضر نشوند مگر بر یک از این ده نفر **و اگر** بر دو
دارد و دعوی بر یکی مخصوص بکند قسامه خواهد شد **چهارم** اثبات دعوی قتل بآن سه چیز است **اقرار** قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر
آنکه اگر دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت یا شبه عمد **مشهور آنست** که دعوی او را نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که او را میشنوند **و بعضی** گفته اند که بعد از ثبوت ام اصلی میگیرند مقدار از دیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند از یکی از این ده نفر کشته است یا یکی از این ده نفر دعوی او شنیده نمیشود **و بعضی** گفته اند میشنوند و
متواند بر یک را قسم دهد و اگر گواهان بگذارند و گواهان بیشتر حاضر نشوند مگر بر یک از این ده نفر **و اگر** بر دو
دارد و دعوی بر یکی مخصوص بکند قسامه خواهد شد **چهارم** اثبات دعوی قتل بآن سه چیز است **اقرار** قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر
آنکه اگر دعوی کند از زیده شهادت بر قتل **پس** دعوی کند از عمده شهادت یا شبه عمد **مشهور آنست** که دعوی او را نمیشنوند **و بعضی**
گفته اند که او را میشنوند **و بعضی** گفته اند که بعد از ثبوت ام اصلی میگیرند مقدار از دیت و همچنین
خلاف است در آنکه اگر دعوی کند از یکی از این ده نفر کشته است یا یکی از این ده نفر دعوی او شنیده نمیشود **و بعضی** گفته اند میشنوند و
متواند بر یک را قسم دهد و اگر گواهان بگذارند و گواهان بیشتر حاضر نشوند مگر بر یک از این ده نفر **و اگر** بر دو
دارد و دعوی بر یکی مخصوص بکند قسامه خواهد شد **چهارم** اثبات دعوی قتل بآن سه چیز است **اقرار** قاتل بآنکه او را کشته است **و اکثر علما** بر

ترجمه **وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا** دست از هم باید برد و دیت مقتول را از بیت المال باید داد و چون
بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه عرض کردند تصویب آن **حضرت** فرمود دیت را از بیت المال **چهارم** داد **چهارم** گواه است حلف نیست و اگر
بدو گواه عادل مرد ثابت میشود **و بعضی** گفته اند بقول دو مرد عادل نیز ثابت میشود و قصاص **و جمعی** بر علی گفته اند که بشهادت زنان قصاص ثابت میشود با
دیت لازم بر عاقله و بعضی گفته اند بقول دو مرد و چهار زن عادل نیز ثابت میشود قصاص **و اما** فعل که موجب دیت باشد و دیت بر عاقله ثابت میشود
یا جراحتی که باندرون بر سانند با نهایتها ثابت میشود بشهادت دو مرد عادل و دو زن عادل و بشهادت مشهور بر یک مرد و دو زن قصاص ثابت میشود
بگوید که شنیدم یا دیدم و همان را دانم که او را کشته است **و اگر** بگوید که او را کشته است و دیگری گوید که او را کشته است **پس** اگر گواهان
اول بیشتر باشند قصاص ثابت میشود و اگر گواهان دوم بیشتر باشند یا برابر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است
و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است
و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم
بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر**
گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود
و اگر برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است
و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است
و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم
بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر**
گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود
و اگر برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است
و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است
و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند
که قصاص ثابت نمیشود **و اگر** گواهان اول بگویند که او را کشته است و گواهان دوم بگویند که او را کشته است و او زنده است **پس** اگر گواهان دوم
بیشتر باشند قصاص ثابت نمیشود **و اگر** برابر باشند **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت میشود **و بعضی** گفته اند که قصاص ثابت نمیشود **و اگر**

حاضر گردانند از شکاف دیگر استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد آنچه بدان قصاص میکنند برنده باشد و در قصاص نفس تیز گفته اند باید که آلت محکم نباشد اگر چه آن نیز بکشد یا از هم نپاشد و در اعضا نپاشد و اگر نپاشد و نکشد نباشد و گفته اند که مستحب است که نپاشد و نکشد یا از هم نپاشد و نکشد یا از هم نپاشد و نکشد یا از هم

فاتوا بسورة من مثله ای بکسی مانند از انچه بر مانند او محمد فرود آورده ایم بیارید سوره از مثل او و ایه پنجم در سوره جمعه هو الذی بعث فی الامیین
رسولا منهم یتلوا علیهم ایاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة خدا است که مبعوث کرد در میان اهل مکه رسولی از جنس ایشان
تلاوت نماید بر ایشان ایات او را و پاک گرداند ایشان را از رذایل و بخصلهای نیکو و تعلیم نماید ایشان را قرآن و حکمت فصل چهارم در احادیث پنج ایه اول در سوره
مایدة انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ولی شما نیست مگر
خدا و رسول خدا و آنانکه ایمان اورده اند و نماز میگذارند و زکوة میدهند در حالتی که راکع اند ایه دوم در سوره یونس فان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه وجبرئیل و
صالح المومنین اگر جمع شوند بر ضرر حضرت رسول صلعم پس بدرستی که خدا یار اوست ایه سیوم در سوره النمل ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
نمیترسد از او در دنیا و نه در عقبی این است کتاب قرآن که شک نیست در او راه نمایی است پرهیزگاران را ایه چهارم در سوره
نحل ولقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا لسان عربی مبین ما میدانیم که میگویند
در قرآن نمیدهد تعلیم او را مگر آدمی زبان آنکه نسبت میکنند الحاد میکنند و میگویند که قرآن را بیاموخته است از عجمی و این قرآن بزبان عربی است
فصل پنجم در احادیث پنج ایه اول در سوره
انشراح فاذا فرغت فانصب در تفسیر علی بن ابراهیم گفته اذا فرغت من صلوتک فانصب علیا ای چون فارغ شوی از نماز فریضه نصب کن علی را ایه دوم در سوره
سازی انا انزلناه فی لیلة القدر ما نازل کردانیدیم قرآن را در شب قدر وما ادراک ما لیلة القدر چه دانی ترا که شب قدر چیست لیلة القدر خیر من
الف شهر شب قدر بهتر است از هزار ماه تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر فرو
می اید ملائکه با ارواح در آن شب باذن پروردگار ایشان برای هر کار سلام هی حتی مطلع الفجر تمام شب سلام میکنند تا طلوع صبح فصل ششم در دعاء
بعد از ایه اول در سوره حج وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور رواج معلوم بر لفظ ساعت در قرآن اگاه باشید یعنی
قیامت البته خواهد امد شک نیست در او و البته خدا بر میانگیزد مردمان را در گورها ایه دوم در سوره مومنون قل لمن الارض ومن فیها ان کنتم تعلمون
ایه سیوم در سوره فرقان بل کذبوا بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا ایه چهارم در سوره یس قال من یحیی العظام
وهی رمیم بگو کیست که زنده گرداند استخوانها را که پوسیده باشند ایه پنجم در سوره قیامة یسئل ایان یوم القیامة هل اتاک حدیث الغاشیة
وجوه یومئذ خاشعة عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یا ایا رسیده است ترا خبر قیامت روزی که رسوا کنند روها را رنج برند در انروز و در آتش سوزان در آیند
باب دوم در عبادات مشتمل بر شش فصل فصل اول در نماز پنج ایه اول در سوره مایده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید
لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ای ای کسانیکه گرویده اید و بگرویدن خود اقرار کرده اید چون عزم کنید بنماز
نماز کردن باید که وضو سازید بدانطریق که گفته شد و دستها خود را تا مرفق و مسح سر و پا خود را تا بقیه از وضو نماز کنید و اگر جنابتی دارید غسل کنید
و اگر جنابتی ندارید باید غسل نمائید و اگر مریض باشید و قدرت بر استعمال آب نداشته باشید یا مسافر باشید و در بیابان آب نیابید یا
از استعمال آب ضرر بر شما متوجه شود مثل برص و جرب یا مانند آن تیمم کنید بصعید پاک و دست بر روی و دستها خود بکشید
نماز را ادا کنید چون خدا میخواهد که بر شما تنگ نگیرد و میخواهد که پاک گرداند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما تا شکر او بجا آرید
ایه دوم در سوره
مایده انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
جز این نیست که شیطان میخواهد که در میان شما عداوت و بغضا اندازد بسبب شراب و قمار و باز دارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا شما باز میایستید
ایه سیوم در سوره
نساء یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا ای مومنان نزدیک مروید بجایهای نماز
که عمل عبادت میکنید ایه چهارم در سوره
توبه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا الا هو سبحانه عما یشرکون یعنی ما مور نشدند یهودان الا باینکه عبادت کنند خدای یکتا را
روی اخلاص ایه پنجم در سوره
رعد له دعوة الحق والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه وما هو ببالغه
از خلق یعنی دعوت مخصوص از خدا است و کسانیکه میخوانند از غیر خدا ایشان را قبول نمیکنند و بر مراد ایشان نمیرسانند مگر مانند کسیکه دو کف خود را
در آب کرده و میطلبد که آب بدهان او رسد و نمیرسد فصل دوم در طهارات پنج ایه اول در سوره
نساء یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا ای مومنان نزدیک مروید بنماز
در حالتی که مست باشید تا آنگاه که بدانید آنچه میگوئید و نه در حالتی که جنابت دارید مگر آنکه از راه بگذرید تا غسل کنید ایه دوم در سوره
مایده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید
لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ای ای کسانیکه گرویده اید و بگرویدن خود اقرار کرده اید چون عزم کنید بنماز
نماز کردن باید که وضو سازید بدانطریق که گفته شد و دستها خود را تا مرفق و مسح سر و پا خود را تا بقیه از وضو نماز کنید و اگر جنابتی دارید غسل کنید
و اگر جنابتی ندارید باید غسل نمائید و اگر مریض باشید و قدرت بر استعمال آب نداشته باشید یا مسافر باشید و در بیابان آب نیابید یا
از استعمال آب ضرر بر شما متوجه شود مثل برص و جرب یا مانند آن تیمم کنید بصعید پاک و دست بر روی و دستها خود بکشید
نماز را ادا کنید چون خدا میخواهد که بر شما تنگ نگیرد و میخواهد که پاک گرداند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما تا شکر او بجا آر

وغاز تهجد در نصف شب گذارد زیاده بر نماز یومیه پس این دلالت ممکند بر وجوب یا استحباب ترتیل **آیه پنجم** در سوره مزمل **وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا** یعنی ذکر کن نام پروردگار خود را و خود را بجانب او منقطع گردان **آیه ششم** در سوره نساء **وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا** یعنی چون کسی شما را تحیت کند یا سلام گوید بهتر از تحیت او یا همان را بر او رد کنید **آیه هفتم** در سوره مائده **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** یعنی ولی شما نیست الا خدا و رسول او و آنانکه ایمان آورده اند و نماز میگذارند در حین رکوع زکوة میدهند **باب دوم در بیان احکام نماز یومیه و در بعضی احکام که نماز یومیه متعلق بآنست در سه آیه**

آیه اول در سوره جمعه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** ای مومنان هرگاه ادان دهند از برای نماز روز جمعه پس سعی کنید از برای ذکر خدا و بیع و شری را رها کنید اگر بدانید **آیه دوم** در سوره توبه **وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ** یعنی نماز مکن از برای خدای خود و مخوان بر مردگان منافق **آیه سوم** در سوره توبه **وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ** یعنی نمیگذارد که قبول شود انفاق ایشان مگر آنکه کافر شدند بخدا و رسول او و نماز نمیگذارند مگر با کسالت **آیه چهارم** در سوره نساء **وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ** یعنی چون در میان ایشان باشی و نماز را بر ایشان برپا کنی باید که یک طایفه با تو نماز کنند **آیه پنجم** در سوره بقره **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ** یعنی نماز گذارید و زکوة بدهید و رکوع کنید با رکوع کنندگان **آیه ششم** در سوره اعراف **وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ** وهرگاه که قرائت قرآن میشود گوش دارید تا خدا بر شما رحمت فرماید **آیه هفتم** در سوره الم سجده **إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ** ایمان نمیآورد بآیات ما مگر آنانکه هرگاه ما را از آنها یاد دهند بسجده در افتند و تسبیح و تحمید کنند و تکبر نورزند **آیه هشتم** در سوره الم نشرح **فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ** یعنی چون از نماز فارغ شوی تعب بکش و بخدای خود رغبت کن **باب سیوم در صوم** در سه آیه

آیه اول در سوره بقره **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** یعنی ماه رمضان که خدا شروع در انماء قرآن را نازل ساخته از برای آنکه مردم را براه آورد کتبه و تبیین حلال و حرام نماید و فرق کند میان حق و باطل پس هر کس که در انماء ماه رمضان زیارت ماه کند روزه بگیرد و کسیکه مریض باشد یا مسافر قضا عوض ان در روزهای غیر انماء روزه بگیرد از برای آنکه خدا میخواهد برای شما آسانی نماید نمیخواهد بر شما دشواری بشمار آنچه واجب کرده بر شما از روزه ماه رمضان و از برای آنکه تکبیر گویند از جهت آنکه شما را هدایت کرده و بجهت آنکه شاید شما شکر گزار باشید **آیه دوم** در سوره بقره **أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ** حلال کرده شد از برای شما در شب صیام جماع با زنان خود و مخلوط شدن با ایشان از برای آنکه زنان لباس شما و شما لباس ایشانید خدا میداند که شما خیانت میکردید در حق خود پس توبه شما را قبول کرد و از شما درگذشت پس الحال مباشرت کنید با زنان خود و بطلبید آنچه خدا از برای شما مقدر کرده و بخورید و بیاشامید تا وقتیکه صبح صادق طلوع کند و بعد از طلوع صبح روزه دار باید روزه خود را تمام سازید و مباشرت مکنید با زنان خود وقتیکه در مساجد اعتکاف کنید **کتاب چهارم در زکوة** مشتمل بر سه آیه **آیه اول** در سوره توبه **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** بگیر از مالهای ایشان صدقه تا ایشان را پاک سازی و بسبب ان صدقه نماز دعای تو سبب آرامش خاطر ایشان گردد و خدا شنوا و داناست **آیه دوم** در سوره روم **وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ** هر زکاتی که بخدا بدهید تقربا الی الله انست اموال شما زیاد میشود **آیه سیوم** در سوره توبه **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ** یعنی نیست صدقه مگر مال فقرا و مساکین و عاملان که جمع صدقات سعی میکنند و الصال ان بارباب استحقاق میدهند و مؤلفة القلوب که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنند و بندگانی که مکاتب شده اند و قرضداران و در راه خدا و واماندگان در راه و خدا دانا و حکیم است **کتاب پنجم در حج** مشتمل بر سه آیه **آیه اول** در سوره بقره **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** میسر شد بر شما از قربانی پس ذبح کنید و سر مترائید تا وقتیکه قربانی بمحل خود برسد پس هر که از شما مریض باشد یا در سر او رنجی باشد و فدیه بدهد یا روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا گوسفند قربانی کند پس هرگاه ایمن شدید هر که بعمره تمتع کرد قربانی بر او واجب است پس هر که قربانی نیابد سه روز در حج و هفت روز چون بوطن خود برگردد یعنی ده روز تمام **آیه دوم** در سوره بقره **الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ** یعنی زمان حج ماه های معلوم است پس هر که حج بر خود فرض کند در ماه حج نباید که جماع کند یا فسق کند یا جدال نماید **آیه سیوم** در سوره بقره **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ** یعنی نیست بر شما گناهی که در ایام حج تجارت کنید **آیه چهارم** در سوره بقره **وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ** یعنی ارسی الرسل یاد کن زمانی را که ابراهیم و اسمعیل خانه کعبه را بنا کردند و گفتند که خدایا این خانه را مقام امن و امان گردان و از مقام ابراهیم نمازگاه خود سازید و بابراهیم و اسمعیل امر کردیم که خانه مرا از برای طواف کنندگان و اعتکاف کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک سازید **آیه پنجم** در سوره بقره **وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ** میسر شد بر شما از قربانی پس ذبح کنید و سر مترائید تا وقتیکه قربانی بمحل خود برسد پس هر که از شما مریض باشد یا در سر او رنجی باشد و فدیه بدهد یا روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا گوسفند قربانی کند پس هرگاه ایمن شدید هر که بعمره تمتع کرد قربانی بر او واجب است پس هر که قربانی نیابد سه روز در حج و هفت روز چون بوطن خود برگردد یعنی ده روز تمام **آیه شش

کتاب سیوم در احاره

فصل اول در احاره دو ورق

فصل دوم در وصیت

فصل سیوم در وقف و رهن

فصل چهارم در سبق و رمایه

فصل پنجم در وصیت

فصل ششم در رهن

فصل هفتم در عهد

فصل هشتم در ایمان و کفارات

فصل نهم در نذر

فصل دهم در صید

فصل یازدهم در ذبایح

فصل دوازدهم در اطعمه

فصل سیزدهم در اشربه

فصل چهاردهم در لباس

فصل پانزدهم در نکاح

فصل شانزدهم در طلاق

فصل هفدهم در رضاع

فصل هیجدهم در حضانت

فصل نوزدهم در نفقات

فصل بیستم در جنایات

فصل بیست و یکم در دیات

فصل بیست و دوم در قسامه

فصل بیست و سیوم در حدود

فصل بیست و چهارم در سرقت

فصل بیست و پنجم در قطع طریق

فصل بیست و ششم در بغی

فصل بیست و هفتم در ارتداد

فصل بیست و هشتم در حد خمر

فصل بیست و نهم در تعزیرات

فصل سیم در شهادات

فصل سی و یکم در دعوی و جوابات

فصل سی و دوم در بینات

فصل سی و سیوم در یمین

فصل سی و چهارم در اقرار

فصل سی و پنجم در دعوی نسب

فصل سی و ششم در ولاء

فصل سی و هفتم در اکراه

فصل سی و هشتم در حجر

فصل سی و نهم در مفقود

فصل چهلم در وکالت

فصل چهل و یکم در شرکت

فصل چهل و دوم در مضاربت

فصل چهل و سیوم در مزارعت

فصل چهل و چهارم در مساقات

فصل چهل و پنجم در لقطه

فصل چهل و ششم در ودیعت

فصل چهل و هفتم در عاریت

فصل چهل و هشتم در غصب

فصل چهل و نهم در شفعه

فصل پنجاهم در قسمت

فصل پنجاه و یکم در مزاحمت

فصل پنجاه و دوم در دعوی

فصل پنجاه و سیوم در حیل

فصل پنجاه و چهارم در مفقود

فصل پنجاه و پنجم در مرتد

فصل پنجاه و ششم در اشربه

فصل پنجاه و هفتم در صید

فصل پنجاه و هشتم در ذبایح

فصل پنجاه و نهم در اطعمه

فصل شصتم در لباس

فصل شصت و یکم در نکاح

فصل شصت و دوم در طلاق

فصل شصت و سیوم در رضاع

فصل شصت و چهارم در حضانت

فصل شصت و پنجم در نفقات

فصل شصت و ششم در جنایات

فصل شصت و هفتم در دیات

فصل شصت و هشتم در قسامه

فصل شصت و نهم در حدود

فصل هفتادم در سرقت

فصل هفتاد و یکم در قطع طریق

فصل هفتاد و دوم در بغی

فصل هفتاد و سیوم در ارتداد

فصل هفتاد و چهارم در حد خمر

فصل هفتاد و پنجم در تعزیرات

فصل هفتاد و ششم در شهادات

فصل هفتاد و هفتم در دعوی و جوابات

فصل هفتاد و هشتم در بینات

فصل هفتاد و نهم در یمین

فصل هشتادم در اقرار

فصل هشتاد و یکم در دعوی نسب

فصل هشتاد و دوم در ولاء

فصل هشتاد و سیوم در اکراه

فصل هشتاد و چهارم در حجر

فصل هشتاد و پنجم در مفقود

فصل هشتاد و ششم در وکالت

فصل هشتاد و هفتم در شرکت

فصل هشتاد و هشتم در مضاربت

فصل هشتاد و نهم در مزارعت

فصل نودم در مساقات

فصل نود و یکم در لقطه

فصل نود و دوم در ودیعت

فصل نود و سیوم در عاریت

فصل نود و چهارم در غصب

فصل نود و پنجم در شفعه

فصل نود و ششم در قسمت

فصل نود و هفتم در مزاحمت

فصل نود و هشتم در دعوی

فصل نود و نهم در حیل

فصل صدم در مفقود

فصل صد و یکم در مرتد

فصل صد و دوم در اشربه

فصل صد و سیوم در صید

فصل صد و چهارم در ذبایح

فصل صد و پنجم در اطعمه

فصل صد و ششم در لباس

فصل صد و هفتم در نکاح

فصل صد و هشتم در طلاق

فصل صد و نهم در رضاع

فصل صد و دهم در حضانت

فصل صد و یازدهم در نفقات

فصل صد و دوازدهم در جنایات

فصل صد و سیزدهم در دیات

فصل صد و چهاردهم در قسامه

فصل صد و پانزدهم در حدود

فصل صد و شانزدهم در سرقت

فصل صد و هفدهم در قطع طریق

فصل صد و هیجدهم در بغی

فصل صد و نوزدهم در ارتداد

فصل صد و بیستم در حد خمر

فصل صد و بیست و یکم در تعزیرات

فصل صد و بیست و دوم در شهادات

فصل صد و بیست و سیوم در دعوی و جوابات

فصل صد و بیست و چهارم در بینات

فصل صد و بیست و پنجم در یمین

فصل صد و بیست و ششم در اقرار

فصل صد و بیست و هفتم در دعوی نسب

فصل صد و بیست و هشتم در ولاء

فصل صد و بیست و نهم در اکراه

فصل صد و سیم در حجر

فصل صد و سی و یکم در مفقود

فصل صد و سی و دوم در وکالت

فصل صد و سی و سیوم در شرکت

فصل صد و سی و چهارم در مضاربت

فصل صد و سی و پنجم در مزارعت

فصل صد و سی و ششم در مساقات

فصل صد و سی و هفتم در لقطه

فصل صد و سی و هشتم در ودیعت

فصل صد و سی و نهم در عاریت

فصل صد و چهلم در غصب

فصل صد و چهل و یکم در شفعه

فصل صد و چهل و دوم در قسمت

فصل صد و چهل و سیوم در مزاحمت

فصل صد و چهل و چهارم در دعوی

فصل صد و چهل و پنجم در حیل

فصل صد و چهل و ششم در مفقود

فصل صد و چهل و هفتم در مرتد

فصل صد و چهل و هشتم در اشربه

فصل صد و چهل و نهم در صید

فصل صد و پنجاهم در ذبایح

فصل صد و پنجاه و یکم در اطعمه

فصل صد و پنجاه و دوم در لباس

فصل صد و پنجاه و سیوم در نکاح

فصل صد و پنجاه و چهارم در طلاق

فصل صد و پنجاه و پنجم در رضاع

فصل صد و پنجاه و ششم در حضانت

فصل صد و پنجاه و هفتم در نفقات

فصل صد و پنجاه و هشتم در جنایات

فصل صد و پنجاه و نهم در دیات

فصل صد و شصتم در قسامه

فصل صد و شصت و یکم در حدود

فصل صد و شصت و دوم در سرقت

فصل صد و شصت و سیوم در قطع طریق

فصل صد و شصت و چهارم در بغی

فصل صد و شصت و پنجم در ارتداد

فصل صد و شصت و ششم در حد خمر

فصل صد و شصت و هفتم در تعزیرات

فصل صد و شصت و هشتم در شهادات

فصل صد و شصت و نهم در دعوی و جوابات

فصل صد و هفتادم در بینات

فصل صد و هفتاد و یکم در یمین

فصل صد و هفتاد و دوم در اقرار

فصل صد و هفتاد و سیوم در دعوی نسب

فصل صد و هفتاد و چهارم در ولاء

فصل صد و هفتاد و پنجم در اکراه

فصل صد و هفتاد و ششم در حجر

فصل صد و هفتاد و هفتم در مفقود

فصل صد و هفتاد و هشتم در وکالت

فصل صد و هفتاد و نهم در شرکت

فصل صد و هشتادم در مضاربت

فصل صد و هشتاد و یکم در مزارعت

فصل صد و هشتاد و دوم در مساقات

فصل صد و هشتاد و سیوم در لقطه

فصل صد و هشتاد و چهارم در ودیعت

فصل صد و هشتاد و پنجم در عاریت

فصل صد و هشتاد و ششم در غصب

فصل صد و هشتاد و هفتم در شفعه

فصل صد و هشتاد و هشتم در قسمت

فصل صد و هشتاد و نهم در مزاحمت

فصل صد و نودم در دعوی

فصل صد و نود و یکم در حیل

فصل صد و نود و دوم در مفقود

فصل صد و نود و سیوم در مرتد

فصل صد و نود و چهارم در اشربه

فصل صد و نود و پنجم در صید

فصل صد و نود و ششم در ذبایح

فصل صد و نود و هفتم در اطعمه

فصل صد و نود و هشتم در لباس

فصل صد و نود و نهم در نکاح

فصل دویستم در طلاق

فصل دویست و یکم در رضاع

فصل دویست و دوم در حضانت

فصل دویست و سیوم در نفقات

فصل دویست و چهارم در جنایات

فصل دویست و پنجم در دیات

فصل دویست و ششم در قسامه

فصل دویست و هفتم در حدود

فصل دویست و هشتم در سرقت

فصل دویست و نهم در قطع طریق

فصل دویست و دهم در بغی

فصل دویست و یازدهم در ارتداد

فصل دویست و دوازدهم در حد خمر

فصل دویست و سیزدهم در تعزیرات

فصل دویست و چهاردهم در شهادات

فصل دویست و پانزدهم در دعوی و جوابات

فصل دویست و شانزدهم در بینات

فصل دویست و هفدهم در یمین

فصل دویست و هیجدهم در اقرار

فصل دویست و نوزدهم در دعوی نسب

فصل دویست و بیستم در ولاء

فصل دویست و بیست و یکم در اکراه

فصل دویست و بیست و دوم در حجر

فصل دویست و بیست و سیوم در مفقود

فصل دویست و بیست و چهارم در وکالت

فصل دویست و بیست و پنجم در شرکت

فصل دویست و بیست و ششم در مضاربت

فصل دویست و بیست و هفتم در مزارعت

فصل دویست و بیست و هشتم در مساقات

فصل دویست و بیست و نهم در لقطه

فصل دویست و سی و یکم در ودیعت

فصل دویست و سی و دوم در عاریت

فصل دویست و سی و سیوم در غصب

فصل دویست و سی و چهارم در شفعه

فصل دویست و سی و پنجم در قسمت

فصل دویست و سی و ششم در مزاحمت

فصل دویست و سی و هفتم در دعوی

فصل دویست و سی و هشتم در حیل

فصل دویست و سی و نهم در مفقود

فصل دویست و چهلم در مرتد

فصل دویست و چهل و یکم در اشربه

فصل دویست و چهل و دوم در صید

فصل دویست و چهل و سیوم در ذبایح

فصل دویست و چهل و چهارم در اطعمه

فصل دویست و چهل و پنجم در لباس

فصل دویست و چهل و ششم در نکاح

فصل دویست و چهل و هفتم در طلاق

فصل دویست و چهل و هشتم در رضاع

فصل دویست و چهل و نهم در حضانت

فصل دویست و پنجاهم در نفقات

فصل دویست و پنجاه و یکم در جنایات

فصل دویست و پنجاه و دوم در دیات

فصل دویست و پنجاه و سیوم در قسامه

فصل دویست و پنجاه و چهارم در حدود

فصل دویست و پنجاه و پنجم در سرقت

فصل دویست و پنجاه و ششم در قطع طریق

فصل دویست و پنجاه و هفتم در بغی

فصل دویست و پنجاه و هشتم در ارتداد

فصل دویست و پنجاه و نهم در حد خمر

فصل دویست و شصتم در تعزیرات

فصل دویست و شصت و یکم در شهادات

فصل دویست و شصت و دوم در دعوی و جوابات

فصل دویست و شصت و سیوم در بینات

فصل دویست و شصت و چهارم در یمین

فصل دویست و شصت و پنجم در اقرار

فصل دویست و شصت و ششم در دعوی نسب

فصل دویست و شصت و هفتم در ولاء

فصل دویست و شصت و هشتم در اکراه

فصل دویست و شصت و نهم در حجر

فصل دویست و هفتادم در مفقود

فصل دویست و هفتاد و یکم در وکالت

فصل دویست و هفتاد و دوم در شرکت

فصل دویست و هفتاد و سیوم در مضاربت

فصل دویست و هفتاد و چهارم در مزارعت

فصل دویست و هفتاد و پنجم در مساقات

فصل دویست و هفتاد و ششم در لقطه

فصل دویست و هفتاد و هفتم در ودیعت

فصل دویست و هفتاد و هشتم در عاریت

فصل دویست و هفتاد و نهم در غصب

فصل دویست و هشتادم در شفعه

فصل دویست و هشتاد و یکم در قسمت

فصل دویست و هشتاد و دوم در مزاحمت

فصل دویست و هشتاد و سیوم در دعوی

فصل دویست و هشتاد و چهارم در حیل

فصل دویست و هشتاد و پنجم در مفقود

فصل دویست و هشتاد و ششم در مرتد

فصل دویست و هشتاد و هفتم در اشربه

فصل دویست و هشتاد و هشتم در صید

فصل دویست و هشتاد و نهم در ذبایح

فصل دویست و نودم در اطعمه

فصل دویست و نود و یکم در لباس

فصل دویست و نود و دوم در نکاح

فصل دویست و نود و سیوم در طلاق

فصل دویست و نود و چهارم در رضاع

فصل دویست و نود و پنجم در حضانت

فصل دویست و نود و ششم در نفقات

فصل دویست و نود و هفتم در جنایات

فصل دویست و نود و هشتم در دیات

فصل دویست و نود و نهم در قسامه

فصل سیصدم در حدود

فصل سیصد و یکم در سرقت

فصل سیصد و دوم در قطع طریق

فصل سیصد و سیوم در بغی

فصل سیصد و چهارم در ارتداد

فصل سیصد و پنجم در حد خمر

فصل سیصد و ششم در تعزیرات

فصل سیصد و هفتم در شهادات

فصل سیصد و هشتم در دعوی و جوابات

فصل سیصد و نهم در بینات

فصل سیصد و دهم در یمین

فصل سیصد و یازدهم در اقرار

فصل سیصد و دوازدهم در دعوی نسب

فصل سیصد و سیزدهم در ولاء

فصل سیصد و چهاردهم در اکراه

فصل سیصد و پانزدهم در حجر

فصل سیصد و شانزدهم در مفقود

فصل سیصد و هفدهم در وکالت

فصل سیصد و هیجدهم در شرکت

فصل سیصد و نوزدهم در مضاربت

فصل سیصد و بیستم در مزارعت

فصل سیصد و بیست و یکم در مساقات

فصل سیصد و بیست و دوم در لقطه

فصل سیصد و بیست و سیوم در ودیعت

فصل سیصد و بیست و چهارم در عاریت

فصل سیصد و بیست و پنجم در غصب

فصل سیصد و بیست و ششم در شفعه

فصل سیصد و بیست و هفتم در قسمت

فصل سیصد و بیست و هشتم در مزاحمت

فصل سیصد و بیست و نهم در دعوی

فصل سیصد و سی و یکم در حیل

فصل سیصد و سی و دوم در مفقود

فصل سیصد و سی و سیوم در مرتد

فصل سیصد و سی و چهارم در اشربه

فصل سیصد و سی و پنجم در صید

فصل سیصد و سی و ششم در ذبایح

فصل سیصد و سی و هفتم در اطعمه

فصل سیصد و سی و هشتم در لباس

فصل سیصد و سی و نهم در نکاح

فصل سیصد و چهلم در طلاق

فصل سیصد و چهل و یکم در رضاع

فصل سیصد و چهل و دوم در حضانت

فصل سیصد و چهل و سیوم در نفقات

فصل سیصد و چهل و چهارم در جنایات

فصل سیصد و چهل و پنجم در دیات

فصل سیصد و چهل و ششم در قسامه

فصل سیصد و چهل و هفتم در حدود

فصل سیصد و چهل و هشتم در سرقت

فصل سیصد و چهل و نهم در قطع طریق

فصل سیصد و پنجاهم در بغی

فصل سیصد و پنجاه و یکم در ارتداد

فصل سیصد و پنجاه و دوم در حد خمر

فصل سیصد و پنجاه و سیوم در تعزیرات

فصل سیصد و پنجاه و چهارم در شهادات

فصل سیصد و پنجاه و پنجم در دعوی و جوابات

فصل سیصد و پنجاه و ششم در بینات

فصل سیصد و پنجاه و هفتم در یمین

فصل سیصد و پنجاه و هشتم در اقرار

فصل سیصد و پنجاه و نهم در دعوی نسب

فصل سیصد و شصتم در ولاء

فصل سیصد و شصت و یکم در اکراه

فصل سیصد و شصت و دوم در حجر

فصل سیصد و شصت و سیوم در مفقود

فصل سیصد و شصت و چهارم در وکالت

فصل سیصد و شصت و پنجم در شرکت

فصل سیصد و شصت و ششم در مضاربت

فصل سیصد و شصت و هفتم در مزارعت

فصل سیصد و شصت و هشتم در مساقات

فصل سیصد و شصت و نهم در لقطه

فصل سیصد و هفتادم در ودیعت

فصل سیصد و هفتاد و یکم در عاریت

فصل سیصد و هفتاد و دوم در غصب

فصل سیصد و هفتاد و سیوم در شفعه

فصل سیصد و هفتاد و چهارم در قسمت

فصل سیصد و هفتاد و پنجم در مزاحمت

فصل سیصد و هفتاد و ششم در دعوی

فصل سیصد و هفتاد و هفتم در حیل

فصل سیصد و هفتاد و هشتم در مفقود

فصل سیصد و هفتاد و نهم در مرتد

فصل سیصد و هشتادم در اشربه

فصل سیصد و هشتاد و یکم در صید

فصل سیصد و هشتاد و دوم در ذبایح

فصل سیصد و هشتاد و سیوم در اطعمه

فصل سیصد و هشتاد و چهارم در لباس

فصل سیصد و هشتاد و پنجم در نکاح

فصل سیصد و هشتاد و ششم در طلاق

فصل سیصد و هشتاد و هفتم در رضاع

فصل سیصد و هشتاد و هشتم در حضانت

فصل سیصد و هشتاد و نهم در نفقات

فصل سیصد و نودم در جنایات

فصل سیصد و نود و یکم در دیات

فصل سیصد و نود و دوم در قسامه

فصل سیصد و نود و سیوم در حدود

فصل سیصد و نود و چهارم در سرقت

فصل سیصد و نود و پنجم در قطع طریق

فصل سیصد و نود و ششم در بغی

فصل سیصد و نود و هفتم در ارتداد

فصل سیصد و نود و هشتم در حد خمر

فصل سیصد و نود و نهم در تعزیرات

فصل چهارصدم در شهادات

فصل چهارصد و یکم در دعوی و جوابات

فصل چهارصد و دوم در بینات

فصل چهارصد و سیوم در یمین

فصل چهارصد و چهارم در اقرار

فصل چهارصد و پنجم در دعوی نسب

فصل چهارصد و ششم در ولاء

فصل چهارصد و هفتم در اکراه

فصل چهارصد و هشتم در حجر

فصل چهارصد و نهم در مفقود

فصل چهارصد و دهم در وکالت

فصل چهارصد و یازدهم در شرکت

فصل چهارصد و دوازدهم در مضاربت

فصل چهارصد و سیزدهم در مزارعت

فصل چهارصد و چهاردهم در مساقات

فصل چهارصد و پانزدهم در لقطه

فصل چهارصد و شانزدهم در ودیعت

فصل چهارصد و هفدهم در عاریت

فصل چهارصد و هیجدهم در غصب

فصل چهارصد و نوزدهم در شفعه

فصل چهارصد و بیستم در قسمت

فصل چهارصد و بیست و یکم در مزاحمت

فصل چهارصد و بیست و دوم در دعوی

فصل چهارصد و بیست و سیوم در حیل

فصل چهارصد و بیست و چهارم در مفقود

فصل چهارصد و بیست و پنجم در مرتد

فصل چهارصد و بیست و ششم در اشربه

فصل چهارصد و بیست و هفتم در صید

فصل چهارصد و بیست و هشتم در ذبایح

فصل چهارصد و بیست و نهم در اطعمه

فصل چهارصد و سی و یکم در لباس

فصل چهارصد و سی و دوم در نکاح

فصل چهارصد و سی و سیوم در طلاق

فصل چهارصد و سی و چهارم در رضاع

فصل چهارصد و سی و پنجم در حضانت

فصل چهارصد و سی و ششم در نفقات

فصل چهارصد و سی و هفتم در جنایات

فصل چهارصد و سی و هشتم در دیات

فصل چهارصد و سی و نهم در قسامه

فصل چهارصد و چهلم در حدود

فصل چهارصد و چهل و یکم در سرقت

فصل چهارصد و چهل و دوم در قطع طریق

فصل چهارصد و چهل و سیوم در بغی

فصل چهارصد و چهل و چهارم در ارتداد

فصل چهارصد و چهل و پنجم در حد خمر

فصل چهارصد و چهل و ششم در تعزیرات

فصل چهارصد و چهل و هفتم در شهادات

فصل چهارصد و چهل و هشتم در دعوی و جوابات

فصل چهارصد و چهل و نهم در بینات

فصل چهارصد و پنجاهم در یمین

فصل چهارصد و پنجاه و یکم در اقرار

فصل چهارصد و پنجاه و دوم در دعوی نسب

فصل چهارصد و پنجاه و سیوم در ولاء

فصل چهارصد و پنجاه و چهارم در اکراه

فصل چهارصد و پنجاه و پنجم در حجر

فصل چهارصد و پنجاه و ششم در مفقود

فصل چهارصد و پنجاه و هفتم در وکالت

فصل چهارصد و پنجاه و هشتم در شرکت

فصل چهارصد و پنجاه و نهم در مضاربت

فصل چهارصد و شصتم در مزارعت

فصل چهارصد و شصت و یکم در مساقات

فصل چهارصد و شصت و دوم در لقطه

فصل چهارصد و شصت و سیوم در ودیعت

فصل چهارصد و شصت و چهارم در عاریت

فصل چهارصد و شصت و پنجم در غصب

فصل چهارصد و شصت و ششم در شفعه

فصل چهارصد و شصت و هفتم در قسمت

فصل چهارصد و شصت و هشتم در مزاحمت

فصل چهارصد و شصت و نهم در دعوی

فصل چهارصد و هفتادم در حیل

فصل چهارصد و هفتاد و یکم در مفقود

فصل چهارصد و هفتاد و دوم در مرتد

فصل چهارصد و هفتاد و سیوم در اشربه

فصل چهارصد و هفتاد و چهارم در صید

فصل چهارصد و هفتاد و پنجم در ذبایح

فصل چهارصد و هفتاد و ششم در اطعمه

فصل چهارصد و هفتاد و هفتم در لباس

فصل چهارصد و هفتاد و هشتم در نکاح

فصل چهارصد و هفتاد و نهم در طلاق

فصل چهارصد و هشتادم در رضاع

فصل چهارصد و هشتاد و یکم در حضانت

فصل چهارصد و هشتاد و دوم در نفقات

فصل چهارصد و هشتاد و سیوم در جنایات

فصل چهارصد و هشتاد و چهارم در دیات

فصل چهارصد و هشتاد و پنجم در قسامه

فصل چهارصد و هشتاد و ششم در حدود

فصل چهارصد و هشتاد و هفتم در سرقت

فصل چهارصد و هشتاد و هشتم در قطع طریق

فصل چهارصد و هشتاد و نهم در بغی

فصل چهارصد و نودم در ارتداد

فصل چهارصد و نود و یکم در حد خمر

فصل چهارصد و نود و دوم در تعزیرات

فصل چهارصد و نود و سیوم در شهادات

فصل چهارصد و نود و چهارم در دعوی و جوابات

فصل چهارصد و نود و پنجم در بینات

فصل چهارصد و نود و ششم در یمین

فصل چهارصد و نود و هفتم در اقرار

فصل چهارصد و نود و هشتم در دعوی نسب

فصل چهارصد و نود و نهم در ولاء

فصل پانصدم در اکراه

فصل پانصد و یکم در حجر

فصل پانصد و دوم در مفقود

فصل پانصد و سیوم در وکالت

فصل پانصد و چهارم در شرکت

فصل پانصد و پنجم در مضاربت

فصل پانصد و ششم در مزارعت

فصل پانصد و هفتم در مساقات

فصل پانصد و هشتم در لقطه

فصل پانصد و نهم در ودیعت

فصل پانصد و دهم در عاریت

فصل پانصد و یازدهم در غصب

فصل پانصد و دوازدهم در شفعه

فصل پانصد و سیزدهم در قسمت

فصل پانصد و چهاردهم در مزاحمت

فصل پانصد و پانزدهم در دعوی

فصل پانصد و شانزدهم در حیل

فصل پانصد و هفدهم در مفقود

فصل پانصد و هیجدهم در مرتد

فصل پانصد و نوزدهم در اشربه

فصل پانصد و بیستم در صید

فصل پانصد و بیست و یکم در ذبایح

فصل پانصد و بیست و دوم در اطعمه

فصل پانصد و بیست و سیوم در لباس

فصل پانصد و بیست و چهارم در نکاح

فصل پانصد و بیست و پنجم در طلاق

فصل پانصد و بیست و ششم در رضاع

فصل پانصد و بیست و هفتم در حضانت

فصل پانصد و بیست و هشتم در نفقات

فصل پانصد و بیست و نهم در جنایات

فصل پانصد و سی و یکم در دیات

فصل پانصد و سی و دوم در قسامه

فصل پانصد و سی و سیوم در حدود

فصل پانصد و سی و چهارم در سرقت

فصل پانصد و سی و پنجم در قطع طریق

فصل پانصد و سی و ششم در بغی

فصل پانصد و سی و هفتم در ارتداد

فصل پانصد و سی و هشتم در حد خمر

فصل پانصد و سی و نهم در تعزیرات

فصل پانصد و چهلم در شهادات

فصل پانصد و چهل و یکم در دعوی و جوابات

فصل پانصد و چهل و دوم در بینات

فصل پانصد و چهل و سیوم در یمین

فصل پانصد و چهل و چهارم در اقرار

فصل پانصد و چهل و پنجم در دعوی نسب

فصل پانصد و چهل و ششم در ولاء

فصل پانصد و چهل و هفتم در اکراه

فصل پانصد و چهل و هشتم در حجر

فصل پانصد و چهل و نهم در مفقود

فصل پانصد و پنجاهم در وکالت

فصل پانصد و پنجاه و یکم در شرکت

فصل پانصد و پنجاه و دوم در مضاربت

فصل پانصد و پنجاه و سیوم در مزارعت

فصل پانصد و پنجاه و چهارم در مساقات

فصل پانصد و پنجاه و پنجم در لقطه

فصل پانصد و پنجاه و ششم در ودیعت

فصل پانصد و پنجاه و هفتم در عاریت

فصل پانصد و پنجاه و هشتم در غصب

فصل پانصد و پنجاه و نهم در شفعه

فصل پانصد و شصتم در قسمت

فصل پانصد و شصت و یکم در مزاحمت

فصل پانصد و شصت و دوم در دعوی

فصل پانصد و شصت و سیوم در حیل

فصل پانصد و شصت و چهارم در مفقود

فصل پانصد و شصت و پنجم در مرتد

فصل پانصد و شصت و ششم در اشربه

فصل پانصد و شصت و هفتم در صید

فصل پانصد و شصت و هشتم در ذبایح

فصل پانصد و شصت و نهم در اطعمه

فصل پانصد و هفتادم در لباس

فصل پانصد و هفتاد و یکم در نکاح

فصل پانصد و هفتاد و دوم در طلاق

فصل پانصد و هفتاد و سیوم در رضاع

فصل پانصد و هفتاد و چهارم در حضانت

فصل پانصد و هفتاد و پنجم در نفقات

فصل پانصد و هفتاد و ششم در جنایات

فصل پانصد و هفتاد و هفتم در دیات

فصل پانصد و هفتاد و هشتم در قسامه

فصل پانصد و هفتاد و نهم در حدود

فصل پانصد و هشتادم در سرقت

فصل پانصد و هشتاد و یکم در قطع طریق

فصل پانصد و هشتاد و دوم در بغی

فصل پانصد و هشتاد و سیوم در ارتداد

فصل پانصد و هشتاد و چهارم در حد خمر

فصل پانصد و هشتاد و پنجم در تعزیرات

فصل پانصد و هشتاد و ششم در شهادات

فصل پانصد و هشتاد و هفتم در دعوی و جوابات

فصل پانصد و هشتاد و هشتم در بینات

فصل پانصد و هشتاد و نهم در یمین

فصل پانصد و نودم در اقرار

فصل پانصد و نود و یکم در دعوی نسب

فصل پانصد و نود و دوم در ولاء

فصل پانصد و نود و سیوم در اکراه

فصل پانصد و نود و چهارم در حجر

فصل پانصد و نود و پنجم در مفقود

فصل پانصد و نود و ششم در وکالت

فصل پانصد و نود و هفتم در شرکت

فصل پانصد و نود و هشتم در مضاربت

فصل پانصد و نود و نهم در مزارعت

فصل ششصدم در مساقات

فصل ششصد و یکم در لقطه

فصل ششصد و دوم در ودیعت

فصل ششصد و سیوم در عاریت

فصل ششصد و چهارم در غصب

فصل ششصد و پنجم در شفعه

فصل ششصد و ششم در قسمت

فصل ششصد و هفتم در مزاحمت

فصل ششصد و هشتم در دعوی

فصل ششصد و نهم در حیل

فصل ششصد و دهم در مفقود

فصل ششصد و یازدهم در مرتد

فصل ششصد و دوازدهم در اشربه

فصل ششصد و سیزدهم در صید

فصل ششصد و چهاردهم در ذبایح

فصل ششصد و پانزدهم در اطعمه

فصل ششصد و شانزدهم در لباس

فصل ششصد و هفدهم در نکاح

فصل ششصد و هیجدهم در طلاق

فصل ششصد و نوزدهم در رضاع

فصل ششصد و بیستم در حضانت

فصل ششصد و بیست و یکم در نفقات

فصل ششصد و بیست و دوم در جنایات

فصل ششصد و بیست و سیوم در دیات

فصل ششصد و بیست و چهارم در قسامه

فصل ششصد و بیست و پنجم در حدود

فصل ششصد و بیست و ششم در سرقت

فصل ششصد و بیست و هفتم در قطع طریق

فصل ششصد و بیست و هشتم در بغی

فصل ششصد و بیست و نهم در ارتداد

فصل ششصد و سی و یکم در حد خمر

فصل ششصد و سی و دوم در تعزیرات

فصل ششصد و سی و سیوم در شهادات

فصل ششصد و سی و چهارم در دعوی و جوابات

فصل ششصد و سی و پنجم در بینات

فصل ششصد و سی و ششم در یمین

فصل ششصد و سی و هفتم در اقرار

فصل ششصد و سی و هشتم در دعوی نسب

فصل ششصد و سی و نهم در ولاء

فصل ششصد و چهلم در اکراه

فصل ششصد و چهل و یکم در حجر

فصل ششصد و چهل و دوم در مفقود

فصل ششصد و چهل و سیوم در وکالت

فصل ششصد و چهل و چهارم در شرکت

فصل ششصد و چهل و پنجم در مضاربت

فصل ششصد و چهل و ششم در مزارعت

فصل ششصد و چهل و هفتم در مساقات

فصل ششصد و چهل و هشتم در لقطه

فصل ششصد و چهل و نهم در ودیعت

فصل ششصد و پنجاهم در عاریت

فصل ششصد و پنجاه و یکم در غصب

فصل ششصد و پنجاه و دوم در شفعه

فصل ششصد و پنجاه و سیوم در قسمت

فصل ششصد و پنجاه و چهارم در مزاحمت

فصل ششصد و پنجاه و پنجم در دعوی

فصل ششصد و پنجاه و ششم در حیل

فصل ششصد و پنجاه و هفتم در مفقود

فصل ششصد و پنجاه و هشتم در مرتد

فصل ششصد و پنجاه و نهم در اشربه

فصل ششصد و شصتم در صید

فصل ششصد و شصت و یکم در ذبایح

فصل ششصد و شصت و دوم در اطعمه

فصل ششصد و شصت و سیوم در لباس

فصل ششصد و شصت و چهارم در نکاح

فصل ششصد و شصت و پنجم در طلاق

فصل ششصد و شصت و ششم در رضاع

فصل ششصد و شصت و هفتم در حضانت

فصل ششصد و شصت و هشتم در نفقات

فصل ششصد و شصت و نهم در جنایات

فصل ششصد و هفتادم در دیات

فصل ششصد و هفتاد و یکم در قسامه

فصل ششصد و هفتاد و دوم در حدود

فصل ششصد و هفتاد و سیوم در سرقت

فصل ششصد و هفتاد و چهارم در قطع طریق

فصل ششصد و هفتاد و پنجم در بغی

فصل ششصد و هفتاد و ششم در ارتداد

فصل ششصد و هفتاد و هفتم در حد خمر

فصل ششصد و هفتاد و هشتم در تعزیرات

فصل ششصد و هفتاد و نهم در شهادات

فصل ششصد و هشتادم در دعوی و جوابات

فصل ششصد و هشتاد و یکم در بینات

فصل ششصد و هشتاد و دوم در یمین

فصل ششصد و هشتاد و سیوم در اقرار

فصل ششصد و هشتاد و چهارم در دعوی نسب

فصل ششصد و هشتاد و پنجم در ولاء

فصل ششصد و هشتاد و ششم در اکراه

فصل ششصد و هشتاد و هفتم در حجر

فصل ششصد و هشتاد و هشتم در مفقود

فصل ششصد و هشتاد و نهم در وکالت

فصل ششصد و نودم در شرکت

فصل ششصد و نود و یکم در مضاربت

فصل ششصد و نود و دوم در مزارعت

فصل ششصد و نود و سیوم در مساقات

فصل ششصد و نود و چهارم در لقطه

فصل ششصد و نود و پنجم در ودیعت

فصل ششصد و نود و ششم در عاریت

فصل ششصد و نود و هفتم در غصب

فصل ششصد و نود و هشتم در شفعه

فصل ششصد و نود و نهم در قسمت

فصل هفتصدم در مزاحمت

فصل هفتصد و یکم در دعوی

فصل هفتصد و دوم در حیل

فصل هفتصد و سیوم در مفقود

فصل هفتصد و چهارم در مرتد

فصل هفتصد و پنجم در اشربه

فصل هفتصد و ششم در صید

فصل هفتصد و هفتم در ذبایح

فصل هفتصد و هشتم در اطعمه

فصل هفتصد و نهم در لباس

فصل هفتصد و دهم در نکاح

فصل هفتصد و یازدهم در طلاق

فصل هفتصد و دوازدهم در رضاع

فصل هفتصد و سیزدهم در حضانت

فصل هفتصد و چهاردهم در نفقات

فصل هفتصد و پانزدهم در جنایات

فصل هفتصد و شانزدهم در دیات

فصل هفتصد و هفدهم در قسامه

فصل هفتصد و هیجدهم در حدود

فصل هفتصد و نوزدهم در سرقت

فصل هفتصد و بیستم در قطع طریق

فصل هفتصد و بیست و یکم در بغی

فصل هفتصد و بیست و دوم در ارتداد

فصل هفتصد و بیست و سیوم در حد خمر

فصل هفتصد و بیست و چهارم در تعزیرات

فصل هفتصد و بیست و پنجم در شهادات

فصل هفتصد و بیست و ششم در دعوی و جوابات

فصل هفتصد و بیست و هفتم در بینات

فصل هفتصد و بیست و هشتم در یمین

فصل هفتصد و بیست و نهم در اقرار

فصل هفتصد و سی و یکم در دعوی نسب

فصل هفتصد و سی و دوم در ولاء

فصل هفتصد و سی و سیوم در اکراه

فصل هفتصد و سی و چهارم در حجر

فصل هفتصد و سی و پنجم در مفقود

فصل هفتصد و سی و ششم در وکالت

فصل هفتصد و سی و هفتم در شرکت

فصل هفتصد و سی و هشتم در مضاربت

فصل هفتصد و سی و نهم در مزارعت

فصل هفتصد و چهلم در مساقات

فصل هفتصد و چهل و یکم در لقطه

فصل هفتصد و چهل و دوم در ودیعت

فصل هفتصد و چهل و سیوم در عاریت

فصل هفتصد و چهل و چهارم در غصب

فصل هفتصد و چهل و پنجم در شفعه

فصل هفتصد و چهل و ششم در قسمت

فصل هفتصد و چهل و هفتم در مزاحمت

فصل هفتصد و چهل و هشتم در دعوی

فصل هفتصد و چهل و نهم در حیل

فصل هفتصد و پنجاهم در مفقود

فصل هفتصد و پنجاه و یکم در مرتد

فصل هفتصد و پنجاه و دوم در اشربه

فصل هفتصد و پنجاه و سیوم در صید

فصل هفتصد و پنجاه و چهارم در ذبایح

فصل هفتصد و پنجاه و پنجم در اطعمه

فصل هفتصد و پنجاه و ششم در لباس

فصل هفتصد و پنجاه و هفتم در نکاح

فصل هفتصد و پنجاه و هشتم در طلاق

فصل هفتصد و پنجاه و نهم در رضاع

فصل هفتصد و شصتم در حضانت

فصل هفتصد و شصت و یکم در نفقات

فصل هفتصد و شصت و دوم در جنایات

فصل هفتصد و شصت و سیوم در دیات

فصل هفتصد و شصت و چهارم در قسامه

فصل هفتصد و شصت و پنجم در حدود

فصل هفتصد و شصت و ششم در سرقت

فصل هفتصد و شصت و هفتم در قطع طریق

فصل هفتصد و شصت و هشتم در بغی

فصل هفتصد و شصت و نهم در ارتداد

فصل هفتصد و هفتادم در حد خمر

فصل هفتصد و هفتاد و یکم در تعزیرات

فصل هفتصد و هفتاد و دوم در شهادات

فصل هفتصد و هفتاد و سیوم در دعوی و جوابات

فصل هفتصد و هفتاد و چهارم در بینات

فصل هفتصد و هفتاد و پنجم در یمین

فصل هفتصد و هفتاد و ششم در اقرار

فصل هفتصد و هفتاد و هفتم در دعوی نسب

فصل هفتصد و هفتاد و هشتم در ولاء

فصل هفتصد و هفتاد و نهم در اکراه

فصل هفتصد و هشتادم در حجر

فصل هفتصد و هشتاد و یکم در مفقود

فصل هفتصد و هشتاد و دوم در وکالت

فصل هفتصد و هشتاد و سیوم در شرکت

فصل هفتصد و هشتاد و چهارم در مضاربت

فصل هفتصد و هشتاد و پ

ان نزاکم فی اقامت و اگر بعد از ادای واجب سابق باز تجدید کنند عقد را تا منع وجوب نیست و نخواندن بعد ایجیم در سوره نساء و من لم یستطع منکم
طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهن
باذن اهلهن و اتوهن اجورهن محصنات غیر مسافحات و لا متخذات اخدان فاذا احصن فان اتین بفاحشة
فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب ذلک لمن خشی العنت منکم و ان تصبروا خیر لکم والله غفور رحیم یعنی
استطاعت آن ندارد که زنان بزرگ و آزاد بود باید که کنیزی را عقد نکاح کند و این کنیزی را عقد نکاح کنند از صاحب آن بعد از
شما پس باید که کنیز را به نکاح کنید از صاحب آن رضا حاصل کنید و مهر آن را بدهید از روی طلب خاطر بطریق که خفیف باشد و از زنا بپرهیزند و از این علت
بگذرند پس اگر بعد از عقد زنا کنند حد آن نصف حد احرار است و اینکه کنیز را نکاح کنند در اول و رید در وقتی است که بیم زنا کردن نباشد از آن که ازنا افتند اگر بیم
کنند از نکاح کنیز آن برای شما بهتر خواهد بود فصل دوم در محرمات چهار ایه اول در سوره نساء و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء
الا ما قد سلف انه کان فاحشة و مقتا و ساء سبیلا یعنی نکاح مکنید زنی را که پدران شما نکاح کرده اند مگر آنچه گذشته است پیش از
این که بود بدرستیکه این کار بغایت قبیح است و موجب خشم خدای تعالی است و بدتر راهی است ایه دوم در سوره نساء حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم
و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة
و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا
دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین
الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما یعنی حرام کرده شده است بر شما زنان شما و دختران شما و خواهران شما و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران
خواهر و مادران شما که شیر داده اند شما را و خواهران شیری شما و مادران زنان شما و دختران زنان شما که در کنار شما پرورش یافته اند از زنانی که
با شما داخل شده اند و اگر داخل نشده اند با ایشان جماع نکرده اند پس نیست بر شما گناهی در نکاح کردن دختران ایشان و حرام است بر شما زنان پسران شما که از صلب شما
باشند و اگر چه پسر خوانده باشند و حرام است بر شما جمع کردن میان دو خواهر مگر آنچه گذشته است پیش از این و در وقت نزول این آیه بر پیغمبر صلعم
الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم یعنی حرام کرده شده است بر شما زنان شوهردار مادام که در نکاح شوهران باشند مگر آنها که ملک یمین
شما باشند ایه چهارم در سوره بقره و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم و لا تنکحوا المشرکین حتی
یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک یدعون الی النار یعنی به نکاح خود در میارید زنان مشرک را تا ایمان نیاورند و کنیز مؤمنه بهتر است از آزاد مشرکه
اگرچه مشرکه شما را به تعجب در آورد و دختر خود را به نکاح مشرکان در میارید تا ایمان نیاورند و بنده مؤمن بهتر است
از شوهر مشرک اگرچه او شما را به تعجب در آورد و دختر خود را به نکاح او در میارید که ایشان دعوت بجهنم میکنند فصل سوم در مهر و نفقات
و نشوز ایه اول در سوره نساء و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و اتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا
اتاخذونه بهتانا و اثما مبینا و کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقا غلیظا یعنی اگر خواهید
که بدل نمایید زنی را بزنی دیگر و بدان زن اول مال بسیار داده باشید پس از مال را از آن باز پس مگیرید ایا از او میگیرید باز زور و بهتان و گناه عظیم و چگونه میگیرید و حال
آنکه یکدیگر را بسزا دیده اید و زنان از شما عهد و میثاق غلیظ گرفته اند ایه سوم در سوره بقره لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن
او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین یعنی گناهی نیست بر شما
اگر طلاق دهید زنان را مادامی که نزدیکی نکرده باشید با ایشان مباشرت نکرده باشید یا آنکه مهری برای ایشان قرار نداده باشید بنظر این که ایشان را تفویض بضع کرده باشند یعنی مهر ایشان نباشد
و متعه بدهید ایشان را بر توانگر بقدر توانگری او و بر درویش بقدر درویشی او متعه بطریق شایسته واجب است بر نیکوکاران ایه دوم در سوره
بقره و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده
عقدة النکاح و ان تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر یعنی طلاق دهید زنان را پیش
از آنکه با ایشان مجامعت کنید و حال آنکه از برای ایشان مهر تعیین نموده باشید پس واجب است بر شما نصف آن چه مهر تعیین نموده باشید مگر آنکه ایشان عفو نمایند
و یا آن که عفو نماید و اگر شما عفو نمایید یعنی تمام مهر را بدهید بتقوی نزدیک‌تر است و فضل و احسان در میان یکدیگر فراموش نکنید خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست
ایه پنجم در سوره نساء الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم

فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن و اهجروهن فی المضاجع و اضربوهن
فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا یعنی مردان مسلط اند بر زنان بواسطه آنچه خدا بعضی را بر بعضی فضیلت داده است
و بواسطه آنچه از مال خود نفقه میکنند پس زنان نیکوکار مطیع اند و نگاهدارند در غیبت شوهران آنچه خدا نگاهداشته است از حقوق ایشان
و زنانی که از نافرمانی ایشان بیم دارید پند دهید ایشان را و در خوابگاه از ایشان دوری نمایید و بزنید ایشان را پس اگر مطیع شما شدند
دیگر هیچ راهی مجویید بر ضرر رسانیدن بایشان بدرستیکه خدا بلند مرتبه و بزرگ است ایه سیوم در سوره نساء و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان
علیما خبیرا یعنی اگر بترسید که مخالفت در میان زوج و زوجه مستحکم شود باید که حکمی از اهل زوجه و حکمی از اهل زوج بفرستند تا در صلاح ایشان سعی نمایند
فصل چهارم در بعضی از توابع نکاح سه ایه اول در سوره بقره لیس علیکم جناح ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین یعنی گناهی نیست بر شما
اگر طلاق دهید زنان را مادامی که نزدیکی نکرده باشید با ایشان مباشرت نکرده باشید یا آنکه مهری برای ایشان قرار نداده باشید بنظر این که ایشان را تفویض بضع کرده باشند یعنی مهر ایشان نباشد
و متعه بدهید ایشان را بر توانگر بقدر توانگری او و بر درویش بقدر درویشی او متعه بطریق شایسته واجب است بر نیکوکاران ایه دوم در سوره بقره و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده
عقدة النکاح و ان تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر یعنی طلاق دهید زنان را پیش
از آنکه با ایشان مجامعت کنید و حال آنکه از برای ایشان مهر تعیین نموده باشید پس واجب است بر شما نصف آن چه مهر تعیین نموده باشید مگر آنکه ایشان عفو نمایند
و یا آن که عفو نماید و اگر شما عفو نمایید یعنی تمام مهر را بدهید بتقوی نزدیک‌تر است و فضل و احسان در میان یکدیگر فراموش نکنید خدای تعالی بآنچه میکنید بیناست
ایه سیوم در سوره بقره و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن
و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا و لا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله یعنی گناهی نیست بر شما
در آنچه تعریض نمایید به خواستگاری زنان یا در دل پنهان دارید علم خدا بآنچه در دل شما است که البته یاد خواهید کرد ایشان را ولیکن وعده مکنید با ایشان پنهانی
مگر آنکه بگویید سخن نیکو و عقد نکاح را استوار مکنید تا آنکه نوشته بمقام خود برسد یعنی تا عده بسر نرسد
و بدانید که خدا میداند آنچه در دل شماست پس بترسید از او و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است ایه چهارم در سوره
طلاق یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن
الا ان یاتین بفاحشة مبینة و تلک حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا یعنی
چون خواهید که زنان را طلاق دهید پس طلاق دهید ایشان را در وقت عده و بشمارید عده را و از خدا بترسید که پروردگار شماست و بیرون مکنید ایشان را از خانه‌های شوهران و خود بیرون نروند مگر آنکه زنان بی‌حیایی آشکارا کنند و این حدود خدا است و هر که تجاوز کند از حدود خدا ستم کرده است بر نفس خود تو نمیدانی شاید خدا بعد از این امری تازه پدید آورد یعنی رجوع کردن بعد از طلاق
ایه پنجم در سوره طلاق و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن یعنی زنانی که آبستن باشند عده ایشان آن است که وضع حمل کنند

ایها رسول حتی الله علیه و آله و سلم عملاین متوانرا الکف الکفر شتاب میکنند در کفر و در ان سعی مینمایند و ایشان در دو نوع اند یعنی منافقان اند که زبان بکفر میکنند که ایمان اورده
و دلهای ایشان ایمان نیاورده اند و بعضی دیگر یهود اند که سخن دروغ بسیار شنوند و گوش میدارند سخنی قوم دیگر که پیش تو نمی آیند از تحریف اند و تحریف
میکنند کلمه ای تورات را و اقتراح میکنند در تورات و باتو گویند که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم کند بدان شما را موافق آنچنان از تورات
نقل مینمایم لکف قبول کنید و بان عمل نمایید و اگر موافق ان نگفت ازان حذر کنید این ایه در شان یهود ان خیبر نازل شد در وقتی که پیش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
گروهی از یهود ایه دویم در سوره نور الزانیة و الزانی فاجلدوا و کل واحد منهما مایه جلده و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تومنون
بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المومنین یعنی مردی و زنی که زن کرده باشند بزنند هریکرا صد تازیانه و بر ایشان رحم مکنید در
دین خدا اگر ایمان اورده اید بخدا و روز قیامت و باید که عذاب ایشان را طائفه از مومنان مشاهده نمایند ایه چهارم در سوره نور و الذین یرمون المحصنات
ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون الا الذین
تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم یعنی انکه زنان را بپاکدامنان عیب کنند و گواه نیارند و چهار گواه نیارند ایشان را تازیانه بزنند
و گواهی ایشان را قبول مکنید و ایشان فاسقند الا انکه توبه کنند بعد ازین و صلاح نمایند خدا غفور و رحیم است ایه ششم در سوره مایده انما
جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا
من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله
غفور رحیم یعنی جزای انانکه محاربه با خدا و رسول او میکنند و در روی زمین سعی بافساد میکنند ان نیست الا انکه ایشان را بکشند یا بصلیب بکشند یا دست و پای ایشان را
مخالف قطع کنند یعنی اول دست راست ایشان را قطع کنند و بعد ازان پای چپ ایشان را و یا ایشان را از روی زمین نفی کنند و بر آمد
و این خوار کردن ایشان است در دنیا از برای ایشان و در آخرت عذاب عظیم است الا انکه توبه کنند پیش از انکه شما بر ایشان دست یابید پس بدانکه
خدا بیامرزد و رحیم است ایه ششم در سوره
المسارق و السارق فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله
عزیز حکیم

ایه چهارم در سوره مایده و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف و الاذن بالاذن
و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفارة له یعنی حکم کرده ایم بر بنی اسرائیل در تورات که نفس را بنفس قصاص
باید کرد و چشم را بچشم و بینی را بینی و گوش را بگوش و دندان را بدندان و جراحتها را قصاص شریت یعنی هر جراحت را بمثل ان قصاص باید کرد پس کسیکه
بدهد و ببخشد قصاص که حق وی باشد عفو او کفاره گناهان وی خواهد بود ایه پنجم در سوره مومنون و لقد خلقنا الانسان من سلالة
من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما
فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا اخر فتبارک الله احسن الخالقین یعنی ما آدم را از خلاصه گل پس از ان نطفه ساختیم
در قراری که محکم بود پس نطفه را علقه ساختیم و علقه را مضغه پس مضغه را استخوان گردانیدیم پس استخوانها را گوشت پوشانیدیم پس او را خلقی دیگر افریدیم
الله بس مضغه را استخوان انسان ساخت ایم پس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و گفته شد که ذیت نطفه ذیت علقه ذیت مضغه ذیت عظام ذیت لحم
کنایه و صفت که بهترین خلق گشته گفت پس باید که بعد از استقرار امضاء عجب گفته شد ذیت علقه تجهیل دینار است و در مضغه تصدق دینار و در استخوانها
دینار است برای آنکه قدر از استقرار داده دینار است پس باید که بعد از استقرار دینار کنایات ایه پنجم در قضاء و شهادة یعنی از دینار
هیثم و بعد از دیدن گوشت صد دینار و بعد از تعلق روح صد دینار کامد یعنی هزار دینار ایه ششم در سوره مایده
انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله و لا تکن للخائنین خصیما یعنی ما قرآن را بحق
فرو فرستادیم تا حکم کنی میان مردمان بر حسب انچه خدا تعلیم کرده باید از قبل اهل خیانت مخاصمه نکنی با انانکه بر انفس خود خیانت میکنند
و ایه هیجدهم در سوره مایده فان
جاؤک فاحکم بینهم او اعرض عنهم یعنی انگاه که اهل ذمه نزد تو آیند اگر خواهی میان ایشان محاکمه کن بر طبق شریعت اسلام و اگر خواهی
ازایشان اعراض نمای ایه سیوم در سوره ص و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم
و دردیم بود حکمت را و فصل خطاب ایه چهارم در سوره انبیا و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث
القوم و کنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان و کلا اتینا حکما و علما یعنی بیاد آورده ایم سلیمان را در حال انکه
حکم میکردند در زراعت و قسمت کرده بودند گوسفندان قوم در ان زراعت شب انجا رفته بودند و ما حکم هر دو را شاهد بودیم پس فهمانیدیم حکومت را بسلیمان و هر دو
را حکم و علم داده ایم داود و فرموده ایم که گوسفندان را بصاحب زراعت بدهد عوض انچه تلف کرده اند و سلیمان را فرموده ایم که گوسفندان را بازپس دهد
بصاحبان انها و بقیه حکایت انگاه که زراعت او باصلاح اید پس گوسفندان را بازپس دهد ایه پنجم در سوره نساء یا ایها الذین امنوا کونوا قوامین
بالقسط شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما فلا
تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا ای مومنان مداومت و مواظبت نمایید
بر عدل و بدل جهد کنید و بر پا دارنده شهادت باشید از برای خدا و اگرچه گواهی بر خود یا پدر و مادر و اقربا و یا بر توانگر و فقیر باشد بر ابر و اولیتر است
شهادت دهید یعنی ترک شهادت نکنید از برای میل بجانب غنی یا از راه ترحم بر فقیر که خدا اولیتر بحال هر دو است پس متابعت هوای نفس مکنید که عدل نکنید
و اگر عدل ننمایید بسبب هوای نفس و اغراض و جنانب نکنید از احد الخصمین یا شهادت را بگردانید یا اعراض نمایید ایه ششم
در سوره حجرات یا ایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا ای مومنان اگر بیاید نزد شما فاسقی بخبری تفحص نمایید تا حقیقت حال بر شما ظاهر گردد
یعنی بر گاه اجتناب نمایید از کناهان صغیره را و در تقدیر کبیره ملاقات کرده اند بعضی گفته اند کبیره کناهانست که در ان حد تعیین فرموده باشند و بعضی گفته اند
هر کناهی که بر ان وعید داده باشد بعذاب و بعضی گفته اند هر کناهی که صاحب ان بدان اصرار نماید و بعضی گفته اند کبیره انست که بر ان اصرار کند
و بعضی گفته اند هر کناهی که بر ان حد تعیین کرده اند کبیره است و بعضی گفته اند کبیره انست که بر ان لعنت کرده اند و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق ذم شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که صاحب ان بدان مستحق عقوبت شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق حد شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که صاحب ان بدان مستحق نار شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق غضب شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که صاحب ان بدان مستحق لعنت شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق خلود در نار شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که صاحب ان بدان مستحق سلب ایمان شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق سلب توبه شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که صاحب ان بدان مستحق سلب شفاعت شده باشد و بعضی گفته اند کبیره انست که
صاحب ان بدان مستحق سلب رحمت

امین نقش السماء بکل بقعة کنده در درست عبارة که نقش کلمین حضرت امیر المؤمنین ع من خلقه الملقبین یا تقی و نقی ستر جمیع خلقك بعد ای اعتماد مرئی بجا
بگوتر جمیع خلق بے

رساله اعتقادیه شیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی

بافتاح ربّ یسّر بسم الله الرحمن الرحیم وتمّم بالخیر

بعد از محامد و افیات کریم و حمد العطایات و حکیم معطی المسئلات و مفتح ابواب سعادات و مصحح اعمال و اعتقادات و بعد از صلوات بر سید کائنات
و سند موجودات رسول مؤید بمعجزات باهرات و صدوق مصدق بآیات بینات مترجم مسایل اعتقادات و مشارح قواعد طاعات و عبادات و مبرهن
ہدایات و اجلهٔ ولایات هادیان طریق نجات و منقیان زلات عجات و خصّات علیهم افضل الصلوات و اکمل التسلیمات ما بقیت الارض و
کتاب اعتقادات منسوب بشیخ المجتهدین و صدوق المحدثین مقدم علماء متقدمین و متاخرین بیرز قمهار اولین و اواخرین مصنف و مؤلف
صاحب الشان العلی و المکان المسمّی الشیخ ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی برفیع الله تعالی فی اعلی علیین مع
النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین که بموجب اشاره بآیه کریمه فرمان الزم الادعان نواب سلطان جمجاه حضرت شاهزاده
عالمیان قبله و قدوه ادیان نور حدیقه ایمان و نور حدیقه انس و جان خلد الله خاندان نبوت و امامت سلاله مجادان عصمت و طهارت اعنی اعمال
سلطنت و اقبال مهر سپهر عظمت و اجلال ماه عالیجاه روح الله روحه بیتابی فرمود تا بلند قدر بلند قدر فلک فضل و افضال ماه زوبین قبات خانه عدالت و عین دوحه
شاه بیت قصیده فضیلت و دلشوز زین بهزاد اولاد فاطمه زهرا انور کبری احفاد خدیجه کبری یعقوب شریعت مصطفوی و مرتضوی ذی
جعفر و ملة زنها عشر صاحب السر امر طاع علی باطن الامر ناموس العالمین و سلطان السلاطین المنظوره بالنظار ابدیه الملک العلام
حضرت شاه زاده مهین بانو سلطانم خلد الله تعالی جلال سلطنتها و عصمتها و قوم سریر دولت آنشاهیه تقویم معدلت ها
و مرحمتها الی ظهور المطاعه المهدویه و رویتها بحق عترة النبی و عترتها دای ابو الفتح الحسینی ترتیب طبع و تنقیح اخلاص
بر ورق اختصاص اقبال پذیر گشته مشتمل بر تفسیرات آیات و ترجمه احادیث و روایات تطبیق دلیل بر مدعیات مسئول و مامول از کریم وابنده الوصول
انکه بنظر اجلال نواب سلطانم مشرف گشته بشرف اللقاء حجاب اعتزاز و امتیاز بابد انه بذلك جدیر و علی ما
یشاء قدیر و چون غرض اصلی در بیمقام ذکر مسائل اعتقادات بلغت فارسی بود بترجمه کتاب نور وصل مسایل و دلایل او گشت و این
ترجمه مشتمل است مقدمه و سی و چهار باب و من الله الاستفتاح فی جمیع الابواب باب اول در توحید یعنی
خدایرا بصفات ثبوتی و سلبی بدانکه شیخ المجتهدین و صدوق المحدثین مصنف کتاب اعتقادات خصّه الله بشریف المثوبات فرموده اعتقاد
فرقه ناجیه و علمای امامیه علیهم الرضوان در توحید ذات که خدا تعالی یعنی این معلوم که در وجود خود احتیاج بغیر ندارد و بکی است
و در ذات و بکی است در صفات یعنی شریک ندارد در وجود و نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه در اسماء
نشنیده لطف بی چون و مانند بی چگونه هر چه در دیده صورت بندد یا در اندیشه عقل خلاف او بود یعنی او را مقتضای حکمت نکند یعنی او را القاب قبیح و خلل بود چنانکه
مر اشیاء را و ذات او را بحکم چیز که خلاف بابد و زیرا که او عالم است یعنی صحیح است او را علم و قدرت و قیام منفعل است یعنی صحیح است
بر همه اشیاء و منزه است از صفات نقصانی و تواند که بر همه چیز چنانکه صفت است یعنی موجود کردانیدن و موجود نکردانیدن هیچ چیز لازم ذات او نیست و بی حاجت
از غیر خود در صفات کمال موجود است یعنی چیزی که محتاج بود در وجود خود بمحل جسم است یعنی چیزی که قیام بذات خود ندارد بلکه بمحل قائم باشد
و عرض است یعنی چیزی که قیام بذات خود ندارد بلکه بمحل قائم باشد و جوهر است یعنی چیزی که متقسم در یک جهت باشد و نه در جهات و بی مثل است یعنی
یعنی متقسم نشود در هیچ جهت و بی مثل است یعنی ادراک کند و بیند او را و او ادراک و بیند و مثل او در صفات اجسام است و مثل او را ادراک و بیند

هرکس را که میخواهد مثل ایه وما الله یرید ظلما للعباد یعنی هیچ از روی ظلم بندگان خود را مثل ایه وکونوا عباد الله اخوانا لا من من فی الارض
کلهم جمیعا یعنی اگر هیچ حدا را بر استطاعان مراد ندانند اگر نه بر همه مراد دانند و نظایر این آیات بسیار است و از حدیث مذکوره و دیگر
چنان مستفاد میگردد که ارادت و مشیت خدا تعالی متعلق نفس معلومیت که اشیا و متعلق نفس بوقوع بدیها و متعلق نفس بوقوع نیکها بطریق الجزاء
بطریق ابتلا و کردانیدن است فرقه ناجیه اثنا عشریه در ارادت و مشیت خدا تعالی و بعضی مخالفان تشنیع میکنند بر ایشان در همان توهم
میکنند که اعتقاد این خباثت است که خدا تعالی اراده کفر و وقوع معصیتهای بندگان و وقوع کفر ایشان را مثل قتل حضرت امام حسین بر علی
علیهم السلام و حال آنکه فرقه ناجیه اثنا عشریه اینچنین نمیگویند بلکه میگویند که خدا تعالی اراده کرده است که ایشان را از معصیت عاصیان بر خلاف جزا
طاعت مطیعان باشد زیرا که آن مستوجب عقاب است و این موجب ثواب و اگر نه معصیتها بقعد و ایجاب او نباشد زیرا که قبیح است و
از و محالست و اگر نه علم او متعلق نفس بانها نباشد زیرا که اراده کرده انها را زیرا که اراده قبیح قبیح است و نیز میگویند
که خدا تعالی اراده کرده است که قاتل حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام مثلا مستوجب عقاب دایم باشد بر خلاف اطاعت او و اگر نه
منهی عنه نباشد نه اگر مامور به و اگر نه مستقبح عقل نباشد نه مستحسن و اگر نه موجب خلود نباشد نه موجب ضرار او و اگر نه منع نکنند قاتلان آنحضرت را
از قتل بطریق اجبار همچنانکه منع کرده اند از ان بطریق نهی با اختیار و اگر نه دفع نکنند قتل را از ان حضرت همچنانکه دفع کرده اند خلق آتش را از حضرت
در حضرت ابراهیم علیه السلام بلکه فرموده اند یا نار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم یعنی از آتش بشو سرد و خنک و سلامت
بر ابراهیم و اگر نه علم او بهیچ متعلق نباشد بلکه از آنحضرت کرشمه لطف بظلم و بسعادت ایمان فایض گفته و قوله تعالی او اشقاوته و بدی مستلزم خلق
نه اگر نه اراده کرده خدا تعالی وقوع قتل امام حسین علیه السلام را زیرا که اقبح قبایح است و نیز میگویند که آنچه جواز دارد خدا تعالی بطریق الجزاء واقع گفته و آنچه نجواز دارد
بهیچ وجه واقع نگفته است اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در ارادت و مشیت حضرت نه اگر نسبت کرده اند بعضی مخالفان بجهل و خلاف و الحاد و
تشنیع کرده اند بر ایشان از روی مکابره و عناد فلعنة الله علی جمیع اهل الضلال و الفساد باب چهارم در بیان قضا و قدر بنحو
کلی اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در قضا و قدر آنست که حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام فرموده اند قضا و قدر منهی عنه شرعا چنانکه از حضرت
که میکوئی ای سید مرا در قضا و قدر آنحضرت بفرما که میکویم و فتیکه خدا تعالی جمع کند بندگان را در روز قیامت سوال خواهد کرد از انچه تکلیف کرده است ایشان را
باو امر و نواهی و سوال خواهد کرد از قضا و قدر یعنی انچه در علم الله ثابت و مقدر است غیر شرعی و مجبر از قضا و قدر منهی عنه شرعا چنانکه از حضرت
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام فرموده اند مردی بشد که سوال کرد او را از قضا و قدر و فرمود که قدر راهی است تاریک پس مرو بان راه و چون دیگر بار سوال
کرد فرمود قدر بحر عمیق است پس بان بحر فرو مرو و چون دیگر بار سوال کرد فرمود قدر سر خداست پس بان سر از امکن که ادراک ان متعذر است و نیز مرویست از آنحضرت حدیث طویل که مبنا فرموده بعدم
معرفت قدر و صعوبت اطلاع بر حقیقت ان و در حدیث دیگر وارد شده که آنحضرت استفتاء فرمود از نزدیک دیوار مایل بافتادن بجای دیگر گفتند
مراد را که ای امیر المومنین علیه السلام میگریزی از قضای خدا تعالی گفت میگریزم از قضای خدا تعالی بقدر او یعنی از قضای معلق بقضای مبرم و نیز مرویست
که از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة و السلام پرسیدند که ایا دعا دفع میکند قضا و قدر را فرمود که افزون میکند از حکمه قضا و قدر را تعنی
بلی دفع کند قضا و قدر را باب پنجم در بیان فطرت یعنی خلقت ان فی و هدایت یعنی دلالت بعض انسان شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه
ناجیه اثنا عشریه در فطرت انست که خدا تعالی خلق کرده است همه خلق را بر توحید یعنی استحقاق و ازقضای الهی بوحدانیت خدا تعالی و بصفات ثبوتی
و سلبی او لیکن بعضی باختیار بمقتضای خلقت خود بمانند و بعضی بجهت مانع عوارض شیطان مقتضای خلقت خود را میکذارند و به صفت دیگر
متصف میشوند و امیت یعنی قول خدا تعالی وفطرت الله التی فطر الناس علیها یعنی دین اسلام خلقت مرضیه خدا تعالی است که خلق کرده است خلق را
بران خلقت و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در هدایت انست که خدا تعالی بیان نحوه طریق حق کرده است بعضی اختیار طریق میکنند
تا بمطلوب میرسند و بعضی اختیار غیر ان مینمایند و از مطلوب دور میافتند و مؤید همست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده در قول
خدا تعالی وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون حتی یعرفهم ما ینبغی لهم وما یتجنبون

یعنی الله را نرسد که خدا تعالی را گمراه کند قومی را که ایشان را هدایت کرده است تا اعلام کند ایشان را که چه چیز را باید که بترسند و چه چیز را باید که اجتناب کنند و این عبارت از اوامر و
نواهی که در شرع وارد شده و نیز مرویست قول خدا تعالی انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و الجه حضرت امام جعفر صادق
علیه الصلوة والسلام در تفسیر ان ایه فرموده یعنی اعلام کردیم ادمی را طریق حق خواه فرا گیرد و اختیار کند خواه ترک کند انتهی و قول خدا تعالی
وامّا ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و الجه حضرت در تفسیر این ایه فرموده که بعضی بعد از انکه اعلام کردیم عرفت
راه طریق هدایت و طریق ضلالت و نشان دادند کوشش کردند و باطل کردند اختیار کردند طریق ضلالت بر طریق هدایت و قول خدا تعالی و
وهدیناه النجدین و الجه حضرت در تفسیر این ایه فرموده که راه دادیم بانسان طریق خیر و طریق شر و غیر ان از ایات و احادیث و حاصل همه انست که
یعنی هدایت بیان طریق حق است خواه انسان طریق حق اختیار کند و خواه اختیار غیر ان باب ششم در استطاعت شیخ رحمه الله فرموده که
اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در استطاعت شرعی انست که حضرت امام موسی کاظم علیه الصلوة والسلام فرموده است در جواب کسی که از آنحضرت پرسید
که آیا بندگان را استطاعت میباشد پس آنحضرت فرمود ایا میشناسی شما بعد از اجماع صفت اول خالی باشد از مانع و ممانع دوم انکس صحیح الجوارح باشد و
سلیم الجوارح باشد چهارم انکه مراورا قدرتی باشد و قوتی باشد که از خدا تعالی یابد و رسیدا باشد بر کاه این چهار چیز نباشد او را حاصل نخواهد شد استطاعت ثابت نیست
او را پس بر سیدند از آنحضرت که قوت و قدرت از خدا تعالی یابد و رسیدا باشد مثلا چه چیز تواند بود آنحضرت فرمود که کاه است که صحت حاصل باشد و مانع حاصل نباشد
و جسم و جوارح او سلیم و صحیح باشد و معهذا قادر نباشد بر انکه زنا نکند مثلا یا انکه زنا کند و توانا باشد همچنانکه یوسف علیه السلام خود را نگاه داشت و انکه نگاه نداشت
استطاعت حاصل نخواهد بود پس انکه خود را از زنا مطیع باشد و توانا باشد همچنانکه یوسف علیه السلام خود را نگاه داشت و انکه نگاه نداشت
زانی و عاصی باشد و مستحق عذاب گردد و اطاعت در صورت اول باکراه نباشد و تجنیس عصیان در صورت دوم باکراه نباشد و قد کانوا یؤمنون
باللات و العزی و هم مستطیعون و انت انکه مرویست که چون بر سیدند از آنحضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام از معنی قول خدا تعالی و قد کانوا یؤمنون
الی السجود و هم سالمون فرمود یعنی مستطیعون لاخذ ما امروا به و ترک ما نهوا عنه و یذلک ابتلوا
ترجمه ایه اول یعنی بتحقیق بودند که بخوانند نماز در حالیکه استطاعت ان داشتند که بجا کنند ما مورشدند بان و ترک کنند انچه منهی شده بودند از ان و بسبب این استطاعت مبتلا و مکلف شدند یعنی مدار تکلیف بر این استطاعت است و این عبارت
بیانی است در اضافات و منشا این است از انکه جبریان قدریه توهم کنند بعدم ان و بعضی از ایشان بر اوطاعت بعض از ایشان اعتماد کنند و بعضی از ایشان بر معاصی
تا بمانند و ترک کنند انچه منهی شده بودند از ان و بسبب این استطاعت مبتلا و مکلف شدند یعنی مدار تکلیف بر این استطاعت است و این عبارت بیان اعتقاد در بیان انکه خدا تعالی را
باب هفتم در بیان اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه است در بیان صفات اربع مذکوره و در بیان انکه خدا تعالی را
شیخ رحمه الله فرموده که جهلان گفته اند که خدا تعالی قادر نیست بر قبایح و ظلم و جور و بعضی از ایشان بر انند که خدا تعالی قادر است بر قبایح و ظلم و جور و لیکن نمیکند و نمیکند انچه منهی و ممنوع است
بلکه خدا تعالی همیشه در روز قیامت بر صراط عدل میکند و میسنجد اعمال بندگان را بمیزان عدل و هیچ ظلمی نمیکند بر احدی از بندگان بمقدار ذره و اگر حسنه باشد
یضاعفها و یؤت من لدنه اجرا عظیما و اگر سیئه باشد جزا ندهد الا مثلها و هم لا یظلمون و نیز مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که
خدا تعالی ظلم نمیکند بندگان خود را بمقدار ذره و اگر حسنه باشد مضاعف میکند و از نزد خود اجر عظیم میدهد و نیز مرویست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده است که

فاضلیده بدا محض افترا است **باب هشتم** در بیان اعتقاد در ادراک نکردن ذات و صفات خدا ایشان و در بیان احکام او **و منع رحمة الله** فرمود که نشاید
کسی را که در صفات خدا ایشان سخن گوید از آن جهت که ادراک نکند ذات و صفات خدا ایشان را و در بیان آنکه چون از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند از معنی قول خدا ایشان **وان الی ربك المنتهی** فرمود که یعنی چون منتهی کند سخن بخدا ایشان و صفات و احکام او **و مؤید** آنست آنکه چون از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
دران باب **و نیز** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام **و مؤید** آنست آنکه روایت کرده اند که چون پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از معنی قول خدا ایشان
الرحمن علی العرش استوی فرمود که یعنی چون منتهی کند سخن بخدا ایشان و صفات و احکام او **پس** نگاه دارید سخن خود را از چیزی که
و ظاهر آنست که عرش بر این تقدیر عبارت از علم خدا ایشان است که نسبت او بهمه اشیا برابر است **اما** عرش که دال بر جمیع مخلوق نیست **جهانی** او فرشته اند که
ایشان به هیئت چهارپایان اند بصورت گاو و بصورت کرکس و بصورت شیر است و بصورت مرد **یکی** ازان فرشتها بصورت گاو است پس او طلب روزی میکند از خدا ایشان برای فرزندان آدم
و **دیگری** ازان بصورت کرکس است که روزی میطلبد از خدا ایشان جهت جانوران **و دیگری** بصورت شیر است که روزی میطلبد از خدا ایشان جهت
درندگان **و دیگری** بصورت خروس است که روزی میطلبد از خدا ایشان جهت مرغان عرش و آن فرشته اند پس وقتیکه قیامت قایم گردد حضرت
فرشته خواهند بود **و اما** عرش که علم است پس حاملان او نیز هشت کس اند چهار از ساکنان **و** چهار از اهل زمین **اما** چهار از ساکنان **حضرت نوح** علیه السلام
علیه السلام **و حضرت موسی** علیه السلام **و حضرت عیسی** علیه السلام **و اما** چهار از اهل زمین **حضرت محمد** مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم **و حضرت علی** بن ابی طالب علیه السلام
و حضرت امام حسن علیه السلام **و حضرت امام حسین** علیه السلام **انجنان** روایت کرده اند که پاسبانان عرش چهار فرشته اند صورت هر یکی ازیشان بصورت
و وجه آنکه این هشت کس حاملان عالم شناخته اند **آنست که** پیغمبران که حامل شریعت بوده اند بعد از محمد صلی الله علیه وآله وسلم **حضرت نوح** علیه السلام **و حضرت ابراهیم** علیه السلام
و موسی علیه السلام **و حضرت عیسی** علیه السلام اند و اولوالعزم ازیشان علم شریعت به پیغمبران دیگر رسیده **و هیچ** یک جمع علم شریعت بوجه کمال **حضرت محمد** صلی الله علیه وآله وسلم **و علی** علیه السلام **و امام حسن** علیه السلام **و امام**
حسین علیه السلام بودند و ازیشان نه پیغمبر معصوم اند بالاتفاق بلکه صلوات الله علیهم اجمعین **باب دهم** در بیان اعتقاد در نفوس و ارواح و در بیان آنکه
فرمود که اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه در نفوس آنست که ایشان را روح اند که سبب آن نفوس کامل است زیرا که حضرت

فرمود که بدرستیکه اول چیزیکه خدا ایشان بیافرید ارواح بود پس گویا که او را میدانست که او چه چیز خواهد بود از ایشان از افریدن سایر مخلوقات **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه
در نفوس آنست که ایشان را فرید مانده اند از برای آنکه باقی مانده اند از برای آنکه کافی نشوند مثل اجسام **زیرا که** پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ایمان آورد
بی قدم عالم مخلوق نشده از جهت آنکه قبل از مخلوق شدن از جهت بقا **و اما آنکه** میرنده اند بجهت آنست که نفس که در شود از برای آن کافی نشود
بدرستیکه نفوس در میان و جسد اند و در بدنها در زندان اند **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **بر آنست** که ایشان در بهشت اند و ایشان باقی
بدنهای ایشان باقی نماند بعضی از ایشان در نعیم باشند و بعضی در عذاب تا آنکه برگرداند خدا ایشان ایشان را بسوی بدنهای
ایشان **و مؤید** این سخن در **آیات و احادیث** بسیار است مثل قول خدا ایشان **و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل**
احیاء و لکن لا تشعرون یعنی مگویید در باره کسانیکه کشته شوند در راه خدا ایشان مرده اند بلکه زنده اند لیکن نمیدانید کیفیت حیات ایشان را **و** اعتقاد
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ارواح لشکر اند مجتمع پس آشنایی یافته اند پس از بدنها الفت پیدا میکنند باهم در بدنها و ارواح چنانچه
و مثل آنکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که خدا ایشان جمیع ارواح را قدرت داده است بر بدنها و ارواح مؤمنان در
سایه های عرش پیش از آنکه خلق کند بدنها را به دو هزار سال **پس** چون ظاهر شود قایم ما اهل بیت یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام بر اینجا میرانند ارواح مؤمنان در
ازیکدیگر نه برادران نسبی **و مثل آنکه** حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که بدرستیکه ارواح با یکدیگر ملاقات میکنند در هوا پس یکدیگر را شناسند و یکدیگر را
پرسش میکنند پس برگاه روحی از زمینی بالا رود ارواح عالم بالا پیش او روند و بگویند تحقیق خلاص شد از هول عظیم که در زندان بود
باشد پس سؤال کنند از او که فلان کس چه کرد برگاه گوید در زنده است امیدوار گردند که در دنیا صالح ترقی کند و برگاه گوید که مرد
گویند که بجهت معصیت است و هلاک شده است **و** در عذاب افتاده است پس فرمود **فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون** یعنی
غضب میکند و ولی تحقیق در عذاب افتاده است **و اما من خفت موازینه فامه هاویة و ما ادریك ما هیه نار حامیه** **و اما آنکه**
سبک اند ترازوهای عمل صالح او پس جای او هاویه است و هاویه نام آتش دوزخ است **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه در روح که جهات ایشان
بر آنست که او را ذات است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
زنده است و او را حیات است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
میرنده است و او را موت است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
باقی است و او را بقا است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
فانی است و او را فنا است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
مدرک است و او را ادراک است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
عالم است و او را علم است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
جاهل است و او را جهل است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
قادر است و او را قدرت است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
عاجز است و او را عجز است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
مرید است و او را اراده است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
کاره است و او را کراهت است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
سمیع است و او را سمع است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
بصیر است و او را بصر است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
متکلم است و او را کلام است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
صادق است و او را صدق است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
کاذب است و او را کذب است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
قادر است و او را قدرت است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
عاجز است و او را عجز است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
مرید است و او را اراده است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
کاره است و او را کراهت است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
سمیع است و او را سمع است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
بصیر است و او را بصر است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
متکلم است و او را کلام است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
صادق است و او را صدق است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او
کاذب است و او را کذب است که او خلق شده است و او مخلوق دیگر است از مخلوقات خدا ایشان **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در روح آنست** که او

چهار روح در چهارپایان ۱ روح القوة ۲ روح الشهوة ۳ روح المدرج یعنی روح ۴ روح ۵ روح

چهار روح در مؤمنان ۱ روح القوة ۲ روح الشهوة ۳ روح المدرج **و اما** قول خدا ایشان **و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی**
پس از ادراک روح در ازین آیه مخلوق است بزرگتر از حضرت جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام که یوم الله باشد روز قیامت که روح و ملائکه صف کشند باهم
باب یازدهم یازدهم در بیان اعتقاد در حقیقت نفس **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در نفوس آنست** که ایشان را نفس اند که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
فرمود که ایمان آورد باین که نفس مرکب است از سه چیز **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در نفوس آنست** که ایشان را نفس اند که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
دهنده **و** اورا بعقاب دایم یا دوزخ دایم بترسم و ترسان انداز د گمان اند که از کدام چیز مرکب اند **و اما** دوستان ما و مطیعان امر ما پس ایشان را معلوم نیست که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
دیگر **و اما** دشمنان ما و مخالفان امر ما پس ایشان را بیم دهند از عذاب دایم **و اما** آنکه نفس مجهول است حال ایشان معلوم نیست که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
بعضی از معصیتها که از ایشان صادر میشود بعضی عفو میکند **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در نفوس آنست** که ایشان را نفس اند که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
بر دیگران **و** اعتقاد فرقه ناجیه انتا عشریه **در نفوس آنست** که ایشان را نفس اند که از کدام چیز مرکب اند **و اما**
مانند **و** اعتقاد میکنند بر نفس ایمان و نفاقت ما **و** حضرت مسلم بدستیکه از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود که ما شیعه ایم از جمله اصحاب ما
و بدرستیکه از اسرار ما آنست که مردم عنید باشند از ما و دشمن ما باشند **و** بدرستیکه از اسرار ما آنست که مردم عنید باشند از ما و دشمن ما باشند
چون انتقال میکنند از دنیا میروند بآتش دوزخ جاودان **و** بدرستیکه از اسرار ما آنست که مردم عنید باشند از ما و دشمن ما باشند

براى ايمان و حسان پس معلوم شد كه كيفيت مردن تابع عمل مردم است

باب دوازدهم در بيان اعتقاد در سؤال قبر

پس كيفيت جواب دهى فيروز پايد براحت و رحمت در قبر و نيست در راحت و هر كه جواب صواب ندهد پس مراورا باشد همهاى ازاين گونه در قبر او فرو ريزد و بيشتر عذاب قبر از سخن چينى است و بيرخلقى و سهل نكردن بول و اجتناب نكردن ازان و سخت ترين عذاب قبر مشى است ميان مردمان و خلق بيشتر بجهنم روند و بيشتر عذاب كفار از انجا كه كفار ايشان كفارت بعضى از اينها عنهما و اندوه ها و مرضها و سختيها جان كندن شنده باشند اما كه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه و آله و سلم گفت كه فاطمه بنت محمد رضى الله عنها مادر اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام در پيراهن خود بعد از انكه فارغ شدند زنان از غسل او برد و در حنوط جاى پيراهن خود فرو نگذاشت جاى را تا انكه او را بقبر نهادند پس بر زمين نهاد و بقبر نيز پيراهن خود بر سر او بكشيد و خود بر بستر خفت فاطمه رضى الله عنها لابد دست در قبر نهاد بود ازان سر بيرون كرد او را و او را بر سينه خود بگرفت جاى را تا انكه او را

در نسبت کردن نفس خاکه خدا سبحانه میفرماید ما خلقتم ولا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی نسبت افرینش شما و زنده گردانیدن شما مانند نسبت افرینش و زنده گردانیدن یک نفس

باب پانزدهم در بیان اعتقاد

از اعتقاد در حوض کوثر شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حوض کوثر که در اخرت حوالی بهشت است بر حق است و حوض

ان مقدار مابین ایله و صنعا است و ستارها ان حوض حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در روایت از کوزهای بعدد ستارهای آسمان و والی بر ان حوض

قدامت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام خلاصه آن حدیث ان است که ان حضرت فرمود که من بر ان حوض خواهم بود و هر که از امت من بر ان حوض

آید هرگز تشنه نشود بعد از ان روایت است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که من بر ان حوض خواهم بود و هر که از امت من بر ان حوض

حوض ناشد پس گروهی نزد من پس میاورند پس ندا کنیم که ای پروردگار من این گروه از امت من اند پس گفته شود که تو نمیدانی که چه چیزها بعد از تو ایشان

باب شانزدهم در بیان اعتقاد در شفاعت

شیخ رحمة الله فرموده که شفاعت ثابت است در حق کسی که از ایمان او بسندیده خدا سبحانه باشد از اهل

گناهان کبیره و صغیره اما آنها که توبه کرده باشند از گناهان خود پس ایشان احتیاج بشفاعت کسی ندارند زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که شفاعت من

حاجت برآرندگان تر از توبه و مرتبه شفاعت حاصل است پیغمبران را و امامان قایم مقام ایشان باشند و مومنان را در روز شفاعت کنند

بعضی را بشفاعت کنند گناه کاران را بعدد دو قبیله ربیعه و مضر در کثرت و مکرمت مومنان از روی شفاعت کسی بر در شفاعت نکنند

باب هفدهم در بیان

کسی را و شفاعت نرسانند در حق اهل شک و اهل کفر و انکار ردد بین بلکه در حق گناهکاران اهل ایمان باشند

اعتقاد در وعد و وعید یعنی وعدهای خدا سبحانه ثواب را و عقاب کافر شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه انست که هر آینه خدا سبحانه

وعدها ثواب داده بر عملهای نیک و عقاب کرده بر عملهای بد و هر که را وعده عقاب داده بنا بر عملی عذاب کند محال است در ان که خلف وعید عیب

کند و در اعتقای عدل محض و اگر خواهد بیخشد بمقتضای فضل و کرم خود و نیست خدا سبحانه ظالم کننده بر بندگان خود پس واجب نیست بر کسی که مستحق

مطلق عذاب کفر و گمراهی نیست او باشد باب هجدهم در بیان اعتقاد شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه

ناجیه اثنا عشریه در نامه اعمال بندگان است که هیچ بنده مکرم که ملایکه فرستاده موکلند بر او که می نویسند همه اعمال او را خیر و شر و بس

غیبت کار نیک کند و بجای او ملایکه دیگر نامه اعمال او را بنویسند بر ای او نیکی و اگر غیبت کار بد کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بدی

کار بد کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بر ای او نیکی و اگر غیبت کار نیک کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بدی

در خاکستر چنانکه حق تعالی جل جلاله در قرآن مجید میفرماید که وان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون

ما تفعلون بدرستیکه بر شما موکلند فرشتگان نگهبان شما که می نویسند اعمال شما را و میدانند انچه میکنید شما در روایت است از حضرت امیر

المومنین علیه السلام که گذشت بر مردم زمانی که میکشد بر او دبیر سیئه انچه می نویسد بر او فرشته که موکلند

بر او گناه را پس سخنی نگوید که مرتفع رساند و نیز فرموده که هیچ از برای مسلمان نیک نمیشود تا دم که خاموشی باشد پس چون سخن گوید نیکی بشود

باید و محل توقف ان فرشته اقدام دو کتف دهان است پس نگهدارد بر زبان خود و بداند که هر که بر ترقوه راست انکه نگهبانان کرام کاتبین بر او موکلند و انکه بر ترقوه چپ است شیطان او موکل

فرشته در روز موکلند بر بنده که می نویسند علیهای روز او را و فرشته در شب موکلند بر او که می نویسند علیهای شب او پس همیشه دو فرشته موکلند بر بنده

باب نوزدهم

در بیان عدل یعنی در مذهب شیخ رحمة الله فرموده که خدا سبحانه امر کرده بعدل و احسان و نهی کرده از فحشا و منکر و بغی و پند میدهد شما را تا شاید

چنانکه میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون یعنی هر که نیکی کند بجای او ده برابر ان ثواب داده میشود و هر که بدی کند بجای او یک برابر ان بدی و خدا سبحانه ظلم نکند بر بندگان خود

باب بیستم

در بیان اعتقاد در اعراف و صراط و میزان در اخرت شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در اعراف دیواریست میان بهشت و دوزخ که بر او مردمان باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و ان مردمان شیعیان و ایمه معصومین اند

علیهم السلام باشند در دنیا به درجه که اگر ایشان را شفاعت کنند ایشان را شفاعت کنند و ایشان را به بهشت و درجات عالیه در بهشت برند و اگر ایشان را شفاعت نکنند ایشان را

ولیکن ایشان را امید هست که حق تعالی ایشان را بفضل و رحمت خود در بهشت برد و ایشان را به ایمان و عملهای صالح در بهشت برد و درجاتی عالی در بهشت بایشان دهد

باب بیست و یکم در بیان اعتقاد در حوض کوثر

از اعتقاد در حوض کوثر شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حوض کوثر که در اخرت حوالی بهشت است بر حق است و حوض

ان مقدار ما بین ایله و صنعا است و ستارهای ان حوض حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و در روایت از کوزهای بعدد ستارهای آسمان و والی بر ان حوض

قدامت حضرت امیر المومنین علی علیه السلام خلاصه آن حدیث ان است که ان حضرت فرمود که من بر ان حوض خواهم بود و هر که از امت من بر ان حوض

آید هرگز تشنه نشود بعد از ان روایت است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود که من بر ان حوض خواهم بود و هر که از امت من بر ان حوض

حوض ناشد پس گروهی نزد من پس میاورند پس ندا کنیم که ای پروردگار من این گروه از امت من اند پس گفته شود که تو نمیدانی که چه چیزها بعد از تو ایشان

باب شانزدهم در بیان اعتقاد در شفاعت

شیخ رحمة الله فرموده که شفاعت ثابت است در حق کسی که از ایمان او بسندیده خدا سبحانه باشد از اهل

گناهان کبیره و صغیره اما آنها که توبه کرده باشند از گناهان خود پس ایشان احتیاج بشفاعت کسی ندارند زیرا که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که شفاعت من

حاجت برآرندگان تر از توبه و مرتبه شفاعت حاصل است پیغمبران را و امامان قایم مقام ایشان باشند و مومنان را در روز شفاعت کنند

بعضی را بشفاعت کنند گناه کاران را بعدد دو قبیله ربیعه و مضر در کثرت و مکرمت مومنان از روی شفاعت کسی بر در شفاعت نکنند

باب هفدهم در بیان

کسی را و شفاعت نرسانند در حق اهل شک و اهل کفر و انکار ردد بین بلکه در حق گناهکاران اهل ایمان باشند

اعتقاد در وعد و وعید یعنی وعدهای خدا سبحانه ثواب را و عقاب کافر شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه انست که هر آینه خدا سبحانه

وعدها ثواب داده بر عملهای نیک و عقاب کرده بر عملهای بد و هر که را وعده عقاب داده بنا بر عملی عذاب کند محال است در ان که خلف وعید عیب

کند و در اعتقای عدل محض و اگر خواهد بیخشد بمقتضای فضل و کرم خود و نیست خدا سبحانه ظالم کننده بر بندگان خود پس واجب نیست بر کسی که مستحق

مطلق عذاب کفر و گمراهی نیست او باشد باب هجدهم در بیان اعتقاد شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه

ناجیه اثنا عشریه در نامه اعمال بندگان است که هیچ بنده مکرم که ملایکه فرستاده موکلند بر او که می نویسند همه اعمال او را خیر و شر و بس

غیبت کار نیک کند و بجای او ملایکه دیگر نامه اعمال او را بنویسند بر ای او نیکی و اگر غیبت کار بد کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بدی

کار بد کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بر ای او نیکی و اگر غیبت کار نیک کند و بجای او ملایکه دیگر بنویسند بدی

در خاکستر چنانکه حق تعالی جل جلاله در قرآن مجید میفرماید که وان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون

ما تفعلون بدرستیکه بر شما موکلند فرشتگان نگهبان شما که می نویسند اعمال شما را و میدانند انچه میکنید شما در روایت است از حضرت امیر

المومنین علیه السلام که گذشت بر مردم زمانی که میکشد بر او دبیر سیئه انچه می نویسد بر او فرشته که موکلند

بر او گناه را پس سخنی نگوید که مرتفع رساند و نیز فرموده که هیچ از برای مسلمان نیک نمیشود تا دم که خاموشی باشد پس چون سخن گوید نیکی بشود

باید و محل توقف ان فرشته اقدام دو کتف دهان است پس نگهدارد بر زبان خود و بداند که هر که بر ترقوه راست انکه نگهبانان کرام کاتبین بر او موکلند و انکه بر ترقوه چپ است شیطان او موکل

فرشته در روز موکلند بر بنده که می نویسند علیهای روز او را و فرشته در شب موکلند بر او که می نویسند علیهای شب او پس همیشه دو فرشته موکلند بر بنده

باب نوزدهم

در بیان عدل یعنی در مذهب شیخ رحمة الله فرموده که خدا سبحانه امر کرده بعدل و احسان و نهی کرده از فحشا و منکر و بغی و پند میدهد شما را تا شاید

چنانکه میفرماید که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون یعنی هر که نیکی کند بجای او ده برابر ان ثواب داده میشود و هر که بدی کند بجای او یک برابر ان بدی و خدا سبحانه ظلم نکند بر بندگان خود پس واجب نیست بر کسی که مستحق

باب بیستم

در بیان اعتقاد در اعراف و صراط و میزان در اخرت شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در اعراف دیواریست میان بهشت و دوزخ که بر او مردمان باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و ان مردمان شیعیان و ایمه معصومین اند

لا بلاف والم تکلیف بکی بسورات و هر کس که نسبت کند بقرآن ناچیز اثنا عشریه انکه میگویند که قرآن بیشتر از این است که در دست ماست بلکه کل و ده علمای

و انچه روایت کرده اند از قرآن قرأة سوره از قرآن و تواند ختم قرآن تمام و جایز نبودن قرأت جز او را در رکعت نماز نافله و جایز نبودن قرأت ما لوره

در نماز فریضه همان موید است که ما گفتیم که قرآن همین است که جهان بهم است بیشتر از این نیست نه اکثر که این احکام در غیر این سوره ها جایز نیست و

همچنین انچه روایت کرده اند از نهی قرأة تمام در رکعت از سه روز و موید است که گفتیم بلکه فرمود تا حرام است

غیریه میگویند که تخصیص نازل نشد بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم از وحی غیر قرآن که از نزد حدیث قدسی گویند و اوامر الله غیر

او بجده هزار آیه مثل قول حضرت جبرئیل ع مر حضرت پیغمبر ما را که خدا میگوید از محمد دار خلقی یعنی مدار اکن با خلق مثل قول او که زندگانی کن

کن از بحر ص انعقاد که خواهی زندگانی کنی پس اگر خواهی از بهر او دست طاعت بر خیز اسلام او خواهی پس بدار تکلیف و عمل کن انچه که خواهی پس مدار تکلیف

بجز از ان عملی خواهی رسید و مثل قول حضرت عیسی ع نماز روزت در دست و صوت مرا نماز در حشر از ارادت از مردم و مثل قول حضرت رسول ص که حضرت جبرئیل ع همچنین

وصیت میکرد مرا به مواکی کردن تا انکه گمان کردم که دندان ها فرو خواهد ریخت یا هیچ انها نماند و همچنین وصیت میکرد مرا به عبادت تا انکه گمان کردم

که وارث خواهند شد یا مرا و همچنین وصیت میکرد مرا به رعایت زن تا انکه گمان کردم که نزدا و ارث طلاق و همچنین وصیت میکرد مرا به رعایت

بندگان تا انکه گمان بردم که بعین خواهد گفت اوف مثل قول حضرت عیسی ع که چون بر شد از او معجزه خندق که ایمان محمد ع بدرستیکه خدا میگوید

نزدیک بعضی از مردم میگوید که ان تنکلم ع حتما بیدم تلاها یا برعذاب دنیا و یا برعذاب اخرت و انچه ماندند ابها ماندند پس اعتقاد دوزخ نباشد

غیریه در این باب است از قبیل این مذاریت ایاک اعنی و اسمعی یا جارة یعنی تو ای همسایه مرا میگویم و مراد دیگران است و

اطعام شتبین مسلمانان بین مختلف ان مخبر اند در ان حکم میان معطوف و معطوف علیه و مرجا در قرآن یا ایها الذین امنوا واقع است

در تورات یا ایها المساکین واقع است بیع ایتی نیست در قرآن که در یا ایها الذین امنوا بیاید الا انکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

موصوف است و امیر ان ان موزد کر ان ان و مقدم ان ان و نسبت همه ایه در قرآن که در وعده بهشت باشد الا در شان پیغمبر و ایمه معصومین علیهم السلام

شیعه ایشان و دشمنان ایشان و صفت بیع آیتی که در وعده دوزخ باشد الا در حق دشمنان و مخالفان ایشان که در ایشان است و هر آیتی که در شان

امتهای پیغمبران پیشین علیهم السلام و اقع است پس انچه در وعده دوزخ در حق ایشان است و هر آیتی که در شان

جاریست در حق بدان این امت و نسبت در جمله پیغمبران بهتر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و انچه در وعده بهشت است

در حق نیکان این امت و نسبت در جمله پیغمبران بهتر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و نسبت در جمله او صیای پیغمبران بهتر از او صیای پیغمبر ما که ایمه

موسی علیهم السلام اند در جمله امتها بهتر از امت پیغمبر ما که ایشان در حقیقت شیعه اهل بیت او اند و نسبت در جمله بدان عالم بهتر از مخالفان و دشمنان

ایشان باب بیست و پنجم در بیان اعتقاد در شان پیغمبران و رسولان و امامان علیهم السلام است الشیخ رحمه الله و موصوف که اعتقاد فرقه ناجیه

است عشریه است در ایشان فاضله اند از فرشتگان و قوله تعالی فرشتگان ان پروردگار تو گفت مر فرشتگان را که من جاعل فی الارض خلیفه

یعنی بدرستیکه گردانیده ایم در زمین از قبیل خود خلیفه گفتند فرشتگان اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک

و نقدس لک یعنی ایا میگردانی خلیفه خود در زمین که راکه فساد خواهد کرد و خون خواهد ریخت بعدم ما باحق و حال انکه ما همیشه در تسبیح و تقدیس تو

و جود و تاثیر تو متعلق بعقول بعضی مثل انسان قبیح است که عناکنند مگر مرتبه رضوی مر انسان قبیح باشد و مخفی نیست که علم حضرت آدم ع

مر فضیلت او را و ثبت و مر فرشتگان ان علم را نداشتند پس علم عبد السلام افضل باشد از ایشان چنانکه خدای تعالی فرموده و علم آدم الاسماء کلها ثم

عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا علم لنا الا

ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبأهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی

اعلم غیب السماوات والارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون یعنی بدرستیکه ما نمیدانیم الا انچه تو ما را دانا گردانیدی بدرستیکه تو

عرض کرد ایشان را بر فرشتگان پس فرمود خبر دهید مرا از نامهای ایشان اگر راست میگوئید در ادعای خود پس چون آدم علیه السلام ایشان را خبر داد

بنامهای ایشان گفت خدای تعالی مر فرشتگان را که نگفتم شما را که من میدانم نهانهای آسمانها و زمینها را و میدانم انچه شما پنهان میکنید و انچه پنهان میکنید عمل

علیه السلام علم او را و ثبت و مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را سجده کردند همه فرشتگان مگر ابلیس که سجده نکرد و ابا کرد از قبول خدای تعالی

دلیل بر فضیلت حضرت آدم علیه السلام بر ملائکه و سجده کردن ملائکه مر آدم را بفرمان خدای تعالی و ابلیس سجده نکرد و ابا کرد از قبول خدای تعالی

که او را طرد ملک حکیم خدای تعالی بخلق رسانید و بعضی گفتند ابلیس از ملائکه نبود و از جنس ملائکه نبود و از جنس دیگر بود و بر این قول

عبارت خدای تعالی و از طاعت حضرت آدم ع و بعضی گفتند ابلیس از صلب او و دیعت نهاده شد و از نطفه پیغمبر ما و ایمه معصومین علیهم السلام و پیغمبر حفره

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من فاضلترم از جبرئیل و میکائیل و هر دو فرشته که من فاضلترم از جبرئیل و میکائیل و هر دو فرشته

و اما قول خدای تعالی لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون یعنی ننگ نکند مسیح که بنده خدا باشد و نه ملائکه مقربون

مذهب اصحاب ما اینست که مقرب ملائکه بعد از انبیا است پس از ایشان پس قول دلیل نیست بر فضیلت ملائکه بر ایشان و بعضی گفتند ملائکه مقربون

حضرت عیسی علیه السلام ظاهر است که از بزرگی فرق ندارند بلکه ذکر ملائکه بعد از عیسی علیه السلام جهت آنست که بعضی مشرکان اعتقاد معبودیت عیسی علیه السلام

عبادت میکردند و ایشان گویند ایشان فرشتگان اند و دختران خدای اند و ما را بعبادت ایشان فرمان داده است پس خدای تعالی این را عجاب میکند

و بعضی اعتقاد معبودیت ملائکه میکردند و ایشان را میپرستیدند و میگفتند ایشان شفیعان ما اند نزد خدای تعالی پس خدای تعالی گوید

که ایشان بندگان منند و ملائکه محبوب نیز نگ محمد اند و ایشان را نیافریدم الا از برای عبادت من و ایشان را نیافریدم الا از برای عبادت من پس

چگونه ایشان را معبود گیرند و ایشان را پرستش کنند پس ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان

بندگان منند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان

بندگان منند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان را نرسد که ادعای الوهیت کنند و ایشان

یعنی تقریر صدر ایمان و عقاید

باب بیست و ششم

در بیان اعتقاد در عدد انبیا و اوصیا علیهم السلام شیخ رحمة الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در عدد انبیا

انست که پیغمبران صد و بیست و چهار هزار اند و اوصیا و جانشین پیغمبر صد و سی و چهار هزار اند و هر پیغمبر را وصی خلیفه بوده که وصیت کرده او را بامر خدا تعالی و اعتقاد

فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق جانشین انست که ایشان همه امنا اند نزد خدا تعالی پس بدرستیکه قول ایشان قول خدا تعالی است و امر ایشان امر خدا تعالی است

و طاعت ایشان طاعت خدا تعالی است و معصیت ایشان معصیت خدا تعالی است و ایشان نخستین کسانند که ایمان آورده اند بخدا تعالی و از روی او بدرستیکه افضل

پیغمبران هیچ کس را نداده است خدا تعالی از آنچه داده است ایشان را و ایشان معصوم اند از خطا و گناه و سهو و نسیان امر خدا تعالی است

و حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و بدرستیکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم افضل

و افضل جانشین پیغمبران است و او سید و مولای جانشین پیغمبران است و بدرستیکه او سید و مولای جانشین حضرت عیسی علیه السلام است

و او وصی شمعون است و شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام است و بدرستیکه حضرت عیسی علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت موسی علیه السلام است

و او وصی هارون است و هارون وصی حضرت موسی علیه السلام است و بدرستیکه حضرت موسی علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت ابراهیم علیه السلام است

و او وصی شیث است و شیث وصی حضرت آدم علیه السلام است و بدرستیکه حضرت آدم علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

و او وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و بدرستیکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل و سیدترین جانشین پیغمبران است

و او وصی حضرت ابراهیم علیه السلام است و بدرستیکه حضرت ابراهیم علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت نوح علیه السلام است

و او وصی حضرت ادریس علیه السلام است و بدرستیکه حضرت ادریس علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت آدم علیه السلام است

و او وصی حضرت شیث علیه السلام است و بدرستیکه حضرت شیث علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت نوح علیه السلام است

و او وصی حضرت نوح علیه السلام است و بدرستیکه حضرت نوح علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت ادریس علیه السلام است

و او وصی حضرت ادریس علیه السلام است و بدرستیکه حضرت ادریس علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت آدم علیه السلام است

و او وصی حضرت آدم علیه السلام است و بدرستیکه حضرت آدم علیه السلام سید و مولای جانشین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است

و او وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و بدرستیکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل و سیدترین جانشین پیغمبران است

و او وصی حضرت ابراهیم علیه السلام است و بدرستیکه حضرت ابراهیم

مخالفان را که ایشان نیز شما را دشنام میدهند و نیز فرموده که هر که دشنام دهد ولی خدا را که علی علیه السلام است پس تحقیق دشنام داده است خدا تعالی را و نیز فرموده هر که علی علیه السلام را
که هر که دشنام دهد ولی خدا را که علی علیه السلام است پس تحقیق دشنام داده است خدا تعالی را و نیز مکرر فرموده هر که علی علیه السلام را دشنام دهد پس تحقیق دشنام داده است
و تقیه واجب و جایز نیست که تقیه نمایند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام زیرا که ایشان از ظهور قائم آل محمد علیهم السلام خبر داده اند پس هر که تقیه کند تقیه بدین ایشان
دین خدا و دین ایمه معصومین علیهم السلام مخالفت کرده باشد و خدا و رسول او و ایمه معصومین علیهم السلام و روایت است از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که پرسیدند از معنی قول خدای تعالی که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ فرمود که مراد از اتقاکم عامل ترین شماست به تقیه و مراد اتقی بودن در حالت تقیه خواهد
و نیز ترین و گرامی ترین شما نزد خدا عامل ترین شماست به تقیه و مراد اتقی بودن در حالت تقیه خواهد لَا يَتَّخِذِ
الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ
یعنی مبادا که خواهد مؤمنان کافران را اولیا و دوستان بگیرند از مؤمنان و هر که بکند این کار را پس نیست از اهل ولایت خدا در هیچ امری الا صلاح خدا را بکنند
مگر آنکه تقیه کنند از کافران تقیه کردنی و در روایت است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که مراد از تقیه در این آیه تقیه کردن است در وقت خوف بر نفس
پس زنهار مرتکب نشوند این را در رکعتین مسجد یا مانند آن و نیز فرموده که اصلا مکنید با مخالفان بحیث ظاهر و مخالفت کنید با ایشان
در باطن مادام که سلطنت و حکومت در دست گروه کافران و ناقصان باشد یعنی ایمه بنی عباس علیهم اللعنة و نیز فرموده که ریا و
نفاق در دین با مؤمنان شرک است و عبادت است نزد او عزوجل و نیز فرموده که هر که نماز کند با مخالفان در صف اول همانست که
پس چنان باشد که نماز کرده باشد با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در صف اول و نیز فرموده که بپرهیزید از مخالفان و دور شوید از ایشان
اشنایی و نماز کردن با ایشان و نیز فرموده که بپرهیزید سبب عیب ما یعنی نوعی سلوک نکنید که مخالفان ما بگویند و چنان سلوک مکنید که
غیبت ما کنند و نیز فرموده که رحمت کند خدا بنده ای را که نزدیک کند از ما دشمنان ما را بدین و سخن نگوید در اندک یا بسیار ایشان و در روایت آمده که قصه جوانان که
امام جعفر صادق علیه السلام مذکور کردند در لعنت خدا بر ایشان باد که مشابه مخالفان می شوند به ما از آنحضرت پرسیدند حال قصه جوانان
که ایا حلال است کنند در قصه ایشان یا نی آنحضرت فرمود که نه و فرمود هر که کوشش اندازد در سرود قصه خوانی پس تحقیق عبادت او دگر باشد پس اگر آن
قصه از خدا ایشان است تحقیق عبادت خدا ایشان دگر باشد و اگر قصه شیطان باشد شیطان را عبادت دگر باشد و نیز از آنحضرت پرسیدند از معنی قول خدا
الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ فرمود که مراد از شاعران قصه خوانان است و در روایت است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که فرمود هر که باید تخم حاسب بدعتی پس
تعظیم نکند او را از جهت آن بر عرش پس تحقیق سعی کرده باشد در زوال کفر اسلام و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق آنکه مخالفت کنند با ایشان در بعضی احکام
دین مثل اعتقاد آن است در حق آنکه مخالفت کنند با ایشان در همه امور دین باب سی و یکم در بیان اعتقاد و حق برادران پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم شیخ رحمه الله
فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق برادران پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم آنست که ایشان از همه مسلمان بهترند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ما دیدیم که
عبد الله و ابو طالب مسلمان بهتر بوده اند از آنحضرت زیرا که ایشان از همه مسلمان بهترند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ما دیدیم که آنحضرت
من لدن آدم تا زمان خود صلی الله علیه وآله و سلم که پیوسته آدم از اصلاح ارحام و پاکیزه ها نیامدم از زنا از نور تولد ۴ تا این دم و در روایت
صحیح رسیده که خلیفه و وصی عبد المطلب ابو طالب بود رضی الله عنه و اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق علوم آنست که امیر المؤمنین علیه السلام
شیخ رحمه الله فرموده که اعتقاد فرقه ناجیه اثنا عشریه در حق علوم آنست که ایشان از اولاد در صلب محمد اند ۴ و جایز نیست که ایشان را واجب شود که ایشان را اجر خواهد
است خدا تعالی فرموده که قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى یعنی بگو ای محمد ۴ که نمی طلبم از شما به تبلیغ احکام خدا ایشان
لیکن مودت کنید شما در حق خویشان و فرزندان من و صدقه و زکات بر ایشان حرام است و موجب پاکی ایشان است از آلودگی
مگر صدقه مردم بر غلامان و کنیزان از آنکه سادات را جایز است همچنان صدقه سادات بر سادات جایز است و آثار کراهت حلالست بر سادات در عوض
چیزی و شیئی چیزی نهند این را با آنچه دهند و فا نکنند این را با آنچه دهند و نیز فرموده که جایز است که منع کنند از ایشان از خمس
که ایشان را خمس ندهند و نیز فرموده که هر که بغض دارد ما را حشر کند او را خدا روز قیامت نابینا و نیز فرموده که هر که بغض دارد ما را حشر کند او را خدا
روز قیامت نابینا

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم

رب تمم بالخیر

الحمد لله رب العالمین حمداً کثیراً کما هو اهله و مستحقه و صلی الله علی اشرف المخلوقین نبینا محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً الی یوم الدین اما بعد این عاصی بر معاصی او حاجی علی بن سید مهدی حسینی الجایی که بشرف تقبیل بساط فیض انبساط قدوة المتکلمین و زبدة المجتهدین نایب امام زمان سیدنا و مولانا بحق مقتدانا و امامنا مرتضی زمانه و حجت یگانه مطلع انوار علی صاحب ادام الله ظله العالی مشرف و منتعش بسبب این فیضان خود است گشته بنا بر آن از اصول و منهج براهین اجمالیه مختصری که بفهم کاسد این مشتری ارزانی افتد استفتاح و شطه از انجار نوشیده که بکار طفلان مومنین و مستبدئین در آید و شاید عقاید این مذهب کعبه امید از ضجاب محجوبان حجاب مسدد نبین ازان مستفع شوند بمحمد و آله

سوال معرفت خدا امریست بدیهی یعنی بدون نظر و فکر باضطرار معلوم میشود یا نظریست محتاج بانظار و افکار **جواب** مختلف فیهاست لکن حق آنست که نظری است **سوال** چه دلیل است بر نظریه آن **جواب** بداهه فرق میان بدیهیات مثل موجود بودن و معدوم نبودن و وجود خود و غیر آن و میان نظریات مثل وجود صانع و جمیع صفات او دیگر آنکه خدا و رسول و ائمه کرام به برهان و دلیل اثبات معرفت نمودند اگر بدیهی بود لغو بود آن میان **سوال** چه دلیل است بر نظری بودن **جواب** آنکه اگر بدیهی بود هیچ عاقلی منکر نمیشد و حال آنکه منکرین بسیارند **سوال** چه دلیل است بر نظریه آن **جواب** آنکه می بینیم که حق سبحانه و تعالی در آیات بینات بر معرفت صانع استدلال فرموده و حث و تحریص بر آن نموده و در بسیاری از آیات بر منکرین انکار فرموده و ایشان را مذمت کرده چنانکه میفرماید **وَفِی الْاَرْضِ اٰیَاتٌ لِلْمُوقِنِینَ** یعنی در زمین نشانیهاست بر هستی صانع برای یقین کنندگان **وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلَا تُبْصِرُونَ** یعنی در ذوات شما نیز نشانیهاست بر هستی صانع آیا نمی بینید و فکر نمیکنید در عجایب آثار و بدایع صنایع او که در شما ظاهر است **وَمِنْ اٰیَاتِهِ** و هم جناب امیر المومنین علیه الصلوة و السلام در جواب سائلی که گفت **کَیْفَ یَدُلُّ الْبَعِیرُ عَلَی الْبَعِیرِ وَالسَّمَاءُ تَدُلُّ عَلَی الْمَسِیرِ وَآثَارُ قَدَمٍ عَلَی الْمَسِیرِ فَهَیْکَلٌ عُلْوِیٌّ بِهَذَا اللَّطَافَةِ وَمَرْکَزٌ سُفْلِیٌّ بِهَذَا الْکَثَافَةِ کَیْفَ لَا یَدُلَّانِ عَلَی اللَّطِیفِ الْخَبِیرِ** یعنی شتر دلالت میکند بر شتر و سرگین خر دلالت میکند بر خر و نقشهای قدم دلالت میکند بر رونده پس هیکل عالی باین لطافت و مرکز سفلی باین کثافت چرا دلالت نکنند بر لطیف خبیر **دیگر آنکه** اگر بدیهی بودی هر آینه وجب میکرد بر ما تکلیف بدیهیات نمودن و دلایل لاتعد و لاتحصی **دیگر آنکه** قایل بدیهی بودن معرفت اندرکتاب مسدد نا مولانا دام ظله کم علمنا الکلام فی علم الکلام که مثل آن کتابی در هیچ فرقه نیست موجود است **سوال** معرفت واجب است یا نه و واجب بمعنی طالب ازین حیثیت که او واجب الوجود و متصف بصفات ثبوتیه و منزه است از صفات سلبیه و بالجمله الکلیه که ان محال است **جواب** واجب از آنکه گویند که عمل ان مستحق مدح و ثواب و تارک آن مستحق ذم و عقاب گردد و گاهی بدون قید نوازب و عقاب اطلاق میشود و اینجا از قبیل اول است و معرفت واجب است بر مکلفین اجماعاً من الامة بلکه قلیلی که مخالف آن قایل شده اند و خلاف آن از محل اعتبار ساقط است **سوال** وجوب معرفت عقلی است یا سمعی فقط **جواب** عقلاً و سمعاً هر دو واجب است **سوال** بچه دلیل عقلاً واجب است **جواب** عاقل کامل هرگاه نظر بظروف ذات خود کند و در ان نعمتهای ظاهره و باطنه و خارجیه و داخلیه و غیر آن را مشاهده نماید بداهة میداند که مفیض این نعمتها و افراد و الائی منظاهر باطنه و ظاهره اصلیه و فرعیه داخلیه و خارجیه و حاضره و غایبه جسمانیه و روحانیه بداهة میداند که مفیض این نعمتها ممکن نباشد که خود مفیض ذات خود باشد و نه از ذات اولیه است بلکه منعمی است که فوق این نعمتها است و وجود خود و غیر وجود خود را مفیض است و

بینام برشناد دیم کلام یکی از نهایت غیرتش غرد دهان نگذارنت لاجرم جمله عینی ارشیا شد خاصل اینکه عام صوفیه در اعتقاد اینهن آنچه ارشیا
در وصیا و ارض و سما و جن و انس و شیاطین و ملائکه و فلک و حرکت و ملکوت و غایط عام ارشیا را که هست برای صانع آنهاست عینی ذات خدا میدانند
و این اعتقاد کفر نخدالت و کس بین است مثل مشرکین دیگر و جواب از دلیل سیم که فرمود انکه فرق بیان قدرت مخلوق و قدرت خالق
مابین بود ان ملائکه چیست ایم از این رو بایم و او قادر و مختار و منزه از جمیع نقایص و رجاج است که ملک ملکه کس ملائکه را میافریند و از ما عالم تر صدا
کرد اند و قدرت بر سیم میدانند آنها میافریند که اگر محتاج بعالم باشد عاجز گفته و عجز نقص است و بدا آتش رود آنیت و دیگر انکه هر جا محتاج
دیگر خواهد بقیاس خدا نخواهد بود پس ثابت شد که واجب الوجود منزه از جمیع نقایص و عجز مانند و بر کل تفصیل مقام و ظاهر رجوع باید شبهات وارد کرد تصنیف
جناب معلم القدس و مقتدا دوام ظله العالی است از مجدد مذهب عام ادلیه صوفیان باطل و دفع شده است و دیگر عقل برابیه میدانند که عالم عین قوانین
که اگر نقطه اصلی بود دیم تغیر و تبدل نخواهد یافت و عالم و جمیع مکونات دلی قبول نکردیم و دیگر انکه جمیع انبیاء و اوصیا و اقطاب قایل بعبودیت خود
و معبودیت خالق بعد اند و کسی را بغیر آن دعوا نکرده اند و هیم حسن بصری رحمه الله از صنوان صوفیه است مخالف و معاند است با جناب حضرت امیر المومنین
علیه السلام میدانست چنانچه در کتب معتبره مسطور است که بعد از حمله معاویه حضرت امیر آلوحسنی علیه الصلوة و السلام حسن را احضرت فرمودند حسن بصری
ملعون بر بالای دیوار ایستاده و ضو میکرد و او را بسیار میسخت جناب حضرت امیر علیه الصلوة و السلام فرمود او را حسن حضرت نیاورنشت لاجرم نوشتن زد و ضو و کل
فرمود حسن بصر علیه اللعن و العذاب گفت حسن ضرط اصحاب ایست و مسایل او را در دین حجتی نیاورنشت نوشتن موکل بنی حضرت فرمود حسن میدانست که معاویه بعد وصیا بکشته بگر شوند او را نترک ان نکرد حسن بصر یکفت ما حمله نمیتوانیم کرد که قاتل مقتول ہر دو در نار اند بالاجماع ما از ترک حسن بصر یکفت ما حمله نمیتوانیم کرد که قاتل مقتول ہر دو در نار اند بالاجماع ما از
که در شکر معاویه بعد ند نار اند اگر موضوع بگوید که کار شیطان گمراه کردن است و حسن بصر را از ضلالت باز در نیاورنشت که اگر حسن بصر
میرفتند فقط بذات خود بجهنم میرفتند شیطان خوارست که این زنتها باشند و لکهو که هم معصوم که اند بر و فرز حشر موجه تا بعاصیان
لشکر کثیر متدفوج شیطان بجهنم در آید دیم حدیثی در رکعب الاحبه مطورست که حسن بصر را از ضلالت باز در نیاورنشت و دیگر محی الدین عربی فرمود
فصوص نوشته که فرعون ظاهر بود و نسبت خطا بحضرت موسی علیه السلام داده است و خود را افضل از انبیا جسته است و محی الدین بدالقادر خدا
که پیر دستگیر سبحان الله در غنیة الطالبین نوشته الله معویه خلیفه بحق بود و در روز عاشورا خطا نکرد و نسبت باید کرد شمل روز عید پس هر آنکه
فکر کند یقیناً بداند که فرقه متصوفه ضال و مضل اند و عداوت اینها سوات حمد الله و هادی و میزار از اینها و ایجاد شاه و در مذهب این مبتدعان
احادیث بسیار است از انجمله است هر چه بیعت بکرد ما بیعت نماید بر او طعون اند و نیز حدیثی است که روایت نمود است از شیخ جلیل محمد العالی
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج من امتی قوم اسمهم الصوفیة لیسوا بامتی و لا
یهود امتی الا انهم اضل من الکفار و هم اهل النار حاصل مضمون انکه حضرت میفرماید که قیامت قایم نشود تا وقتیکه از امت من بیرون
رسید که اسم ان ها صوفی خواهد بود و اینها در حقیقت از امت من نیستند بلکه از مجدد یهودان اند و اینها بدتر از کفار و از اهل جهنم اند و فقره از حدیث
طولانی مولانا احمد اردبیلی نوشته است از حضرت امام علی النقی علیه الصلوة و السلام و الصوفیه کلهم مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا
و انهم النصاری و مجوس هذه الامة حاصل مضمون انکه جمیع فرقه امام علی النقی علیه السلام مخالف ما اند و طریقه ایشان غیر طریقه ما است
سنن مخالف طریق ما اهلبیت هستند و طریقه اینها غیر طریقه ما است و نیستند اینها مگر نصاری و مجوس این امت و ایضا احمد اردبیلی از احمد بن محمد بن
ابی نصر و محمد بن اسماعیل بن بزیع از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا نقل کرده است منقوص من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه
و قلبه فلیس منا و من انکرهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله حاصل انکه حضرت امام رضا علیه الصلوة و السلام
فرموده شخص از نزدیک او ذکر صوفیه بمیان آید و شخص بر اینها انکار نکند و دلهو که هم معصوم که اند بر و فرز حشر موجه تا بعاصیان خواهد بود
پس معتبر او مثل کسیست که در رکاب حضرت رسول صلعم جهاد کرده باشد و ایضا ترجمه یک حدیث که احمد بن محمد بن عیسی بن ابی خطاب میگوید که
ما بودیم همراه جناب امام علی النقی علیه الصلوة و السلام در مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه طیبه پس جماعتی از اصحاب ما که

امدند که از انجمله ابو هاشم مرتبه عظیم در ثقة الحضرت و بسیار بلیغ بود بعد از ان جماعتی از صوفیه در ان مسجد داخل شدند و در یک گوشه مسجد حلقه زده
نشستند و شروع کردند بذکر لا اله الا الله گفتن جناب معصوم فرمودند که الفاظ مکنید بطرف امیر جماعت مکالمه بس بر شیکه اینها نادانان و جاهلان
شیاطین اند و غرابت نیستند و قواعد دین را نمیدانند و نمیتوانند بدانند بهیچ وجه از ان آگاه نیستند و تا ابد اینها خود را احق ندانند ظاهر را بهدایت از انچیز
عوام کالانعام است و معلوم است که هر که خلق خدا معتقد اینها گردید بجز سلوک بایشان بس نمیبرد و ایضا موجب احتجاب از حضرت ربانی
میشود و بعد از ان جناب معصوم فرمودند که این صوفیان که بر ایشان عذاب مقرر است و مذکور شده است که مقام ضعیف العقول
را که حکم حیوانات دارند نگذاشته اند و عمر گرانمایه از ایشان میگذرانند و اینها را که بسبب بی عقلی مثل حمار زیر بالان فرمان میبرند و اینهایند
مکرر از جناب ایشان شنیده ایم که اینها نیست مگر اسیر نفس و هوس را بسر زده و دلها جمع کرده اند و بهیچ ایشان نیست طاعت
حرفهای مزخرف میزنند و در حقیقت اینها از بجا خلاصت بیرون اند و ذکر اینها رفض کفن است و صفیر زدن و ذکر اینها سرود و غنا است و تابع
اینها نمود و دیگر از زیارت بقاع اینها رجوع و خیال بعد از ممات او خیالت است که یزید و معاویه و ابی سفیان از این سخن از این سخن
عرض مخفی که اگر چه ان صوفی اعتراف نکند شما را گویند حضرت معصوم علیه السلام غضب نکرد بس او کرا گوید و فرمودند از این حضرت را نگذارد که سیکل خلق باشد
میشنوند کار یکی موجب آزار دیگران و ما و شما خلق عینی نیستند که این سه تریه طایف صوفیه اند و حالا که جمیع صوفیه مخالفان ما هستند و طایفه اینها
غیر طریقه ما است و نیستند اینها مگر نصاری و مجوس این امت و اینها همچو عینی نیستند از اینجا معلوم میشود که نور خدا را خاموش نمیکنند و حسنی که نور خدا را ظاهر نمیسازد و نخواهد
کفار را مکروه داشته باشند و حاصل انکه صوفیان بسبب جهالت طبعی و عداوت دیرینه که با خاندان رسالت و ولایت معصوم میسازند هر چند خواهند کوشش نمایند و نور خدا را خاموش
نور خدا نیست که خاموش شود و نخواهد شد

او فاعل به جهتی و مکانی نیست چراکه بروی جسم متصور نیست که مکان یا محیط باشد چون او چیزی نیست که مکانی یا محیطی نباشد **در بیان عدل** عدل التش ثابت میشود **جواب** اول آنکه حسن و قبح اشیا بعقل ثابت میشود بدلایل بسیار و ظاهر است که عدالت حسن است و ظلم قبیح است پس عادل باشد و ظالم نباشد **دویم آنکه** اگر عادل نباشد مخلوق را اعتماد بر وعد و وعید او نباشد پس تکلیف مکلفان و ارسال پیغمران عبث گردد پس عادل باشد و ظالم نباشد **دیگر** آیات و احادیث بسیار در اثبات عدالت و جمیع صفات مذکوره میکنند **در بیان هدایت** **سوال** هدایت چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** هدایت بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا هدایت دلالت و ارشاد میگویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا هدایت توفیق گویند و این نوع هدایت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان ضلالت** **سوال** ضلالت چیست **جواب** ضلالت بر دو نوع است یکی آنکه راه راست ننماید و در اصطلاح علما آنرا ضلالت دلالت و ارشاد گویند و دیگر آنکه از راه راست بگرداند و در اصطلاح علما آنرا ضلالت اضلال گویند و این نوع ضلالت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اراده** **سوال** اراده چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اراده بر دو نوع است یکی آنکه بر کاری رای زند و در اصطلاح علما آنرا اراده علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اراده فعل گویند و این نوع اراده مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان علم** **سوال** علم چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** علم بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا علم فعل گویند و این نوع علم مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان حفیظ** **سوال** حفیظ چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** حفیظ بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا حفیظ علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا حفیظ فعل گویند و این نوع حفیظ مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان حافظ** **سوال** حافظ چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** حافظ بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا حافظ علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا حافظ فعل گویند و این نوع حافظ مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان حفیظ و حافظ** **سوال** حفیظ و حافظ چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** حفیظ و حافظ بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا حفیظ و حافظ علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا حفیظ و حافظ فعل گویند و این نوع حفیظ و حافظ مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان مشیت** **سوال** مشیت چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** مشیت بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا مشیت علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا مشیت فعل گویند و این نوع مشیت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان قضا** **سوال** قضا چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** قضا بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا قضا علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا قضا فعل گویند و این نوع قضا مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان قدر** **سوال** قدر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** قدر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا قدر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا قدر فعل گویند و این نوع قدر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اذن** **سوال** اذن چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اذن بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اذن علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اذن فعل گویند و این نوع اذن مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان کتابت** **سوال** کتابت چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** کتابت بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا کتابت علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا کتابت فعل گویند و این نوع کتابت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اجل** **سوال** اجل چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اجل بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اجل علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اجل فعل گویند و این نوع اجل مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان کتاب** **سوال** کتاب چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** کتاب بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا کتاب علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا کتاب فعل گویند و این نوع کتاب مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اجل** **سوال** اجل چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اجل بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اجل علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اجل فعل گویند و این نوع اجل مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان رزق** **سوال** رزق چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** رزق بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا رزق علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا رزق فعل گویند و این نوع رزق مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان خلق** **سوال** خلق چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** خلق بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا خلق علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا خلق فعل گویند و این نوع خلق مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان ایجاد** **سوال** ایجاد چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** ایجاد بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا ایجاد علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا ایجاد فعل گویند و این نوع ایجاد مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تکوین** **سوال** تکوین چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تکوین بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تکوین علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تکوین فعل گویند و این نوع تکوین مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تقدیر** **سوال** تقدیر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تقدیر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تقدیر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تقدیر فعل گویند و این نوع تقدیر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تدبیر** **سوال** تدبیر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تدبیر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تدبیر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تدبیر فعل گویند و این نوع تدبیر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان امر** **سوال** امر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** امر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا امر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا امر فعل گویند و این نوع امر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان نهی** **سوال** نهی چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** نهی بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا نهی علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا نهی فعل گویند و این نوع نهی مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اراده** **سوال** اراده چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اراده بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اراده علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اراده فعل گویند و این نوع اراده مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان مشیت** **سوال** مشیت چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** مشیت بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا مشیت علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا مشیت فعل گویند و این نوع مشیت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان قضا** **سوال** قضا چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** قضا بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا قضا علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا قضا فعل گویند و این نوع قضا مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان قدر** **سوال** قدر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** قدر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا قدر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا قدر فعل گویند و این نوع قدر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اذن** **سوال** اذن چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اذن بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اذن علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اذن فعل گویند و این نوع اذن مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان کتابت** **سوال** کتابت چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** کتابت بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا کتابت علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا کتابت فعل گویند و این نوع کتابت مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان اجل** **سوال** اجل چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** اجل بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا اجل علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا اجل فعل گویند و این نوع اجل مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان رزق** **سوال** رزق چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** رزق بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا رزق علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا رزق فعل گویند و این نوع رزق مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان خلق** **سوال** خلق چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** خلق بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا خلق علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا خلق فعل گویند و این نوع خلق مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان ایجاد** **سوال** ایجاد چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** ایجاد بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا ایجاد علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا ایجاد فعل گویند و این نوع ایجاد مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تکوین** **سوال** تکوین چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تکوین بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تکوین علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تکوین فعل گویند و این نوع تکوین مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تقدیر** **سوال** تقدیر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تقدیر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تقدیر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تقدیر فعل گویند و این نوع تقدیر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان تدبیر** **سوال** تدبیر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** تدبیر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا تدبیر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا تدبیر فعل گویند و این نوع تدبیر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان امر** **سوال** امر چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** امر بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا امر علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا امر فعل گویند و این نوع امر مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند **در بیان نهی** **سوال** نهی چیست و بچه دلیل ثابت است **جواب** نهی بر دو نوع است یکی آنکه بر راه راست رای زند و در اصطلاح علما آنرا نهی علم گویند و دیگر آنکه بمقصود برساند و در اصطلاح علما آنرا نهی فعل گویند و این نوع نهی مخصوص خداست و بر پیغمران و امامان نمی تواند

فرمودند در حقیقت معراج در میان اهل اسلام خلافی نیست مگر در تعداد آن جمعی بر آنند که یک معراج بوده و بعضی بر آنند که دو معراج بوده و جمعی بر آنند که متعدد بوده و اعتقاد اکثر علمای امامیه آنست که معراج جسمانی بوده و بعین یقظه بوده و بحد استدلال آیات قرآنی و احادیث کثیره و اتفاق اهل اسلام و ایمان باید داشت و تعداد آن موقوف بر صحت اسناد است و مسلم معراج از اعظام معجزات پیغمبر ما است **سوال** اگر پیغمبران معصوم نباشند چه حاجت بفرستادن ایشان است **جواب** اگر پیغمبران معصوم نباشند بر احکام الهی اعتماد نباشد و از ایشان نیز نتوان گذاشت و مسلم پیغمبر از گناه کبیره و صغیره معصوم است **سوال** پیغمبران چه گناه کبیره کرده اند که معصوم باشند **جواب** گناه کبیره آنست که عقاب آن بسیار باشد و بعضی گناه صغیره را گناه کبیره شمارند و بعضی گناه کبیره را گناه صغیره شمارند و بعضی گناه کبیره را گناه کبیره شمارند و بعضی گناه صغ

قرآنی واحادیث کثیره واجماع امامیه ثابت میگردد که حضرت صاحب العصر تا قیامت قائم خلیفه ماند والا خلو زمان از حجت لازم آید و زمان باطل گردد پس وجود امام موجود ثابت شد

دوازدهم که غیبت امام صاحب العصر از قبیل خدا نیست زیرا که خدا لطف میکند و امام لطف است و لطف بر خدا واجب است پس غیبت امام از طرف خدا نیست

جواب که غیبت امام صاحب العصر از قبیل خدا است زیرا که خدا لطف میکند و امام لطف است و لطف بر خدا واجب است پس غیبت امام از طرف خدا نیست

**سوال

جلد بیجده در تحقیق حکم کفار دارند محمد در امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم نرک یکنه الخراف از اطاعت اهلبیت خود زند بوجب مدلول حدیث متفق علیه مثل
أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ یعنی حضرت پیغمبر خدا صلعم فرمودند که اهلبیت من مانند کشتی نوح اند
هر که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر که تخلف از آن نمود غرق شد و بجهنم رفت و مخلد فی النار شد و مثل مذکور فضیلت کلی میرساند و هم بمدلول حدیث متفق علیه مشتمل بر
أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً فرقهای امت من خواهند شد بر سه و هفتاد فرقه همه در دوزخ خواهند رفت مگر یک فرقه
نجات خواهد یافت و یقین که فرقه ناجیه همانست که در اطاعت ائمه اثنا عشر است و بس و هم باید دانست که اگر مکلف از خاتمه تخبر شد و مکرر گناه و دنی نوشته
پس خدا کریم و رحیم و حلیم و غفور است البته بفضل و کرم خود عصیان خود را در گذرند و یا بسبب خدام و شفاعت انبیاء معصومین علیهم السلام و یا علماء دین مبین و یا
صلحای مومنین و یا طفل جنین از طاعت و عبادت عاصی خوشنود شد و گناه او را بمغفرت بدل گرداند و گناه معذب خود را بر گردن شیطان مارد و مخلد و موبد نهاد و خود را
مانند بعد عذاب دور و برایه بهشت مخلد و موبد گرداند و در اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین الحمد و ثنا شفاعة الحسین و جده و ابیه و امه و اخیه و بنیه صلوات الله
علیهم اجمعین سوال اگر شیعه در هنگام فطرت بعقد شیعیان معتقد خلیفه برحق و ائمه اثنا عشر نباشد چگونه شیعه خواهد بود و دلیل عقلی و نقلی بر این ثبت کند که اهل فطرت مستحق عذاب
هستند جواب شیعه کسی است که معرفت و محبت و اطاعت ائمه اثنا عشر را بقدر امکان بجهت تحصیل مرضات خدا و رسول و ائمه طاهرین بجا آورد و ما کنا معذبین
حتی نبعث رسولا یعنی هیچ ما عذاب کننده بر شخص ما نخواهیم فرستاد تا اینکه بتبلیغ رسولان حجت بر او تمام شده باشد سوال چه فرق است در میان مستدلین و مقلدین در اصول
دین جواب مستدل آنست که مجتمع عقاید دلیل و برهان عقلی و نقلی داشته باشد بنحیکه مستدلین ظاهر قرآن و حدیث را بر دلیل قاطع عقلی و نقلی حمل کنند و هیچ
مخالفتی و الزام معاندین و ارتیاب مرتابین او را متزلزل نسازد سوال مستدل بر دلیل اجمالی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد دوم مستدل بر دلیل اجمالی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد سوم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد چهارم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد پنجم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد ششم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد هفتم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد هشتم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد نهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد دهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد یازدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد دوازدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد سیزدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد چهاردهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد پانزدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد شانزدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد هفدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد هیجدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد نوزدهم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد بیستم مستدل بر دلیل تفصیلی مقلد است بنحیکه این قدر میداند
که هیچ چیز بدون سازنده نمیشود پس الله سازنده عالم است و هیچ عوالم از قرآن و حدیث دارد

یا فتاح

ربیع بسم الله الرحمن الرحیم وتم بالخیر

الحمد لله رب العالمین وصلوات علی محمد و آله الطاهرین أما بعد مذنب خفی وجلی سید اوصاف عاصیان سند منتهای
مشرف بشرف تاسیم عتبه علیه فخر المتکلمین وقدوة المجتهدین نایب امام زمان مولانا ومقتدانا وشفیعنا نا اعنی جناب سید دلاور علی صاحب دام ظله العالی
علی روس الموحدین سنا وچون ساحین اهلدین را بحضور پر نور نجناب معلی القاب بر دوران عجوان نگذرانیدند و احقر هم سوالهای مختصر بخدمت ایشان فرستاد یکی از
ازانها کوتاه رساله بجواب السائلین مسمی ساخته مفصل مبرهن مشتمل بر خمسه کواکب فصل اول در طاعات و عبادات وغیره فصل دویم در معاملات
شنیع و رهن وغیره فصل اول در طاعات و عبادات وغیره سوال در زمان ما رایی و قیاس و اجتهاد و ظن فرق بین حرام فرمایند جواب
باید دانست قیاسیکه عدیان نقد رشنا عشریه و امت عبارت از آنست که از شارع در باب حکم معین حکمی صادر نشده باشد بدلیل انکه سبب الحکم را نشارع بیان نکرده
یعنی دیگران بقوت سبب را از ان حکم مجرب ظن خود قرار داده هرگاه که آن سبب یابند حکم کنند که همان حکم شارع در اصل مخترع در این فرع هم جاریست مثلا
هرگاه نقد بایل سنت وجماعت در باب استجاب غسل جمعه دیدی و وارد شدند و شارع سبب انرا بیان نفرموده علما را بایل سنت گفته اند که همانا که سبب استحباب این
غسل اجتماع مردم است و این علت اجتماع در عیدین هم متحقق است پس عیدین هم مستحب شد که شارع انرا بیان نفرموده پس چنین قیاس کردن شیطان
جایز است و مخترعات امامیه حرام و از مذهب ائمه اطهار مذمت چنین قیاس بسیار وارد شده فرموده اند که احکام الهی را قیاس نکنید و اگر قیاس درست
می بود هر آینه زن حایض نماز را قضا نمیکرد و روزه را قضا نمیکرد چنانچه قضا کردن نماز ایام حیض را بجای امام حیض را بجای روزه قضا نماید چنانچه قضا کردن
بهمه شبانه روز نماز عشا را بجای نماز مغرب و عشا هم عرف عصر نکند بنابر انکه مذهب اهلبیت بحرمت عمل بقیاس است و این قیاس بقیاس باطل بر اجتهاد اهل مذهب
منتهی شده و علماء از مدت ها اجتهاد را حرام کرده اند و بنابر همین قیاس باطل است اجتهاد اهل زمان ما اجتهاد الیکه ائمه عشر حایز میدانند بلکه واجب قطعی
می پندارند و علماء از مدت ها اجتهاد را حرام کرده اند و بنابر همین قیاس باطل است اجتهاد اهل زمان ما اجتهاد الیکه ائمه عشر حایز میدانند بلکه واجب قطعی
می پندارند پس این عبارت از زبان که مجتهد عادل اثنا عشری در روایات و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام تامل نماید و بوجه احسن تدبیر فرماید و در نخست بعد از
فکر و تامل از زبان آیات و احادیث علم مستنبط کند و بطریق ان عمل نماید و دیگران را بان فتوی دهد و چون فوت شهید ثانی آیات الهی هر کس را میسر نیست
و تمیز دادن میان ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و نص و ظاهر و عام و خاص و مطلق و مقید از طاقت عوام بیرون است و مجتهدان میان عربیت
صحیح و غیر صحیح کار هر کس نیست لهذا این امر باستنباط احکام الهیه مخصوص است بعالیکه صاحب فوت قدسیه گردند و پس ضابطه معالجه بیماران جسمانی چنین
صادق است که مجتهد عادل اثنا عشری را در وقت استنباط مسایل شرعیه و احکام الهیه کون در آیات و احادیث لفظ ظن ممدوح و ظن مذموم است از مجرد و هوس
نفس کسی امر را از پیش خود تراشد خواه مطابق آیات و احادیث باشد و خواه نه و قیاس تقدیر امر جایز ظنون مذمومه است نه ممدوحه وهذا هو
المراد من قوله تعالی ان بعض الظن اثم وان الظن لا یغنی من الحق شیئا و فرقه اخباریه اگر قریب اصولیها بهم رسیده اند
چون علیده ایضا عمل میکنند در عدم ارزوی محال مرتکب شده و میگویند که لابد در هر مسئله یقین حاصل کند و چون نظر باجتهاد و احادیث و عدم قطعی الصدور
بودن هر یک از ان تحصیل یقین از جمله ممتنعات یا جایز خرد عوام میدانند که عمل نمایند و مجتهدان که عمل نمایند و میگویند که ما مکلف
قوله تعالی لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون میباشند سوال ارکدام مجتهد
حی باشند و در یک مسئله باهم اختلاف نمایند ایا مقلد چه کند جواب در صورت اختلاف و عدم وجدان ترجیح میان عمل بدین مقلد مخاریست سوال
از رضا جان علم و ورع از مجالس اهل حال و حکام اجتناب کلی دارند یا نه که رجوع نیاز و نیازکان جوانان مال و جاه امیر شان باشد و احکام دارند
ایا عامه مردم عاد رجوع در بیوقت بچه حکم است جواب اگر مجتنب از اهل دول مجتهد متکلمین و مجتهدین باشد و معهذا متصف بعدالت و صلاح بطور
اورع رجوع باید نمود که عوام از و اعراض نکنند اما اگر قابلیت مرجعیت ندارد گو مشروع باشد استفاده از و بهیچ وجه جایز نیست
و اما خواهان مال و جاه اگر قابلیت افتاء دارند و معهذا متصف بصلاح و عدالت و خواهان مال لیس فی حریق مغصوب بحرام معلوم فایز هم گردند انچه
طالب مال است از متابعت او کردن جایز است و بمنصب عام جایز معلوم فایز هم گردند انچه

ربیع
وتم بالخیر
فتاح
یا فتاح
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین وصلوات علی محمد و آله الطاهرین أما بعد
منزوس
حاذق
اصل الصواب الشفاعة

در اکثر امور بر طریقه منهج که اعتقادات فاسده از انجم و ... دارند و از نهی فایده نمی گیرند حضور ما در وقت عمار چنین اطفال که بر ... راه اعانت صحت دالستر را لوم نخار میکنند پس کور ایشان و اولاد ایشان از چنین زنان بهتر ... دیده و یا مرتبه دارند محکوم بخروج از دین و یا از مرتبه خود و الا بخرظن نه کوکب یتیم در مکان نجار نجف مکانی بصورت مسجد و مارا ده مسجد خدا خطا و عیال حضرت ساخت پس از مدتی راهش نمایع میتوانند که بنای مسجد بر بیت صاحبخانه است اگر اثر او قف محض مسجد خانه پس بیع و ... ان جایز نیست و اگر بهمین نیت مکانی علاحده خانه تا پاک و پاکیزه باشد و تمام بصرف نماز ... عیال او میباید باشند و اثر از ملک خود خارج نشود و وقف نگردد پس در بنصورت بیع و شراء ... جایز نیست سوال یک دالان سه ... دره میخواهد ان یکدر غصبی باشد و ... در یقینی میباشد اما نماز در غیر آن غصبی برود و در دیگر وضو و غازی تواند که بانه جواب بقدر ... که یقینا غصبیت است وضو و نماز نکنند و در غیران ضرر ندارد سوال از اطاق اصول تمامی و ملک همه ملک امام است پس موضع ... ساوات بهر جا که خواهند نگویند بایند و ... و نماز فقط کنند خواه زمین مزروعه باشد و خواه ... باشد جایز است بانه جواب یا ... چنین است یکی خلاف جور اگر یکی بخرند یا بایند یا یکی شیعه احیای اموات کند ... و یا ... از اطراف اصول یا بطور دیگر مالک شده باشد او مالک میشود چنین امام علیه السلام یا ... اجازت داده اند و اگر سوال این باشد پس ظاهر اجازه در ... جایز باشد سوال بند بقضای صلوات فاتحه زوجه مرحوم خفته مشغول است ایا نماز نافله بگذارد یا نه جواب بتر یا قضا میکند نوافل را موقوف کردن لازم نیست سوال در چین زمان نهضه ... که ... ماهگان بخکنند و یکدیگر ... پس ان همه زمین حوالی قطعات مزروعات یا ... ودیگر زمینی مانند ان همه داخل انفال خواهد بود یا نه و انفال حال امام است پس در چنین جایگاه زمینی مزروعی باشد در ان وضو و نماز میتوان کرد بانه جواب چون بخکنک کردن ... جایز نیست محل نظر است لیکن وضو و نماز ظاهرا بایکه ... نماز نکنند مقصان ... مقرر کنند سوال همایه اینجا مسجد است و وقت مسجد اکثر اشخاص نماز منفرد میکنند و پس تمکن نمی توانند که شما یان توقف کنند اول فرض بگذارم بعد از ان شما پس حین جماعت وقت نماز را در اول وقت بگذارند یا در اول وقت همه پس چه باشد جواب ... ظاهر نماز را در اول وقت بگذارند و مسجد بر ... سوال در مسجد پس از خواندن نماز ... و وضو نماز دست است بانه جواب ... نماز مرقوم فرمایند جواب اجرت بقسمی موکلک علی ان اصلی صلواة حسنتین فاتیته عن المیت المعلوم میابر عنه بالمبلغ المعلوم و کسی میت قبلت بگوید و دیگری باند بگوید اجرت بقسمی موکلک علی ان اقتلی صلواة حسنتین فاتیته عن المیت المعلوم عنه بالمبلغ المعلوم کو ... چهارم در وضو غسل و تیمم سوال اول از خون لوسیر احتراز متعذر و متعذر پس با خمیده بوده نماز کند یا نه و بعد انسداد خون باز عاله نماز لازم است یا نه جواب چون خون از قبل فروج خروج ... احتراز از ان متعذر معفو است سوال به وضو کنیدن اربعه و در ... و عین ... خواندن یا نه جواب میتوانند خواندن سوال در ... که یکی مسلمان و دیگری کافر و هر یک ... نجس است جواب زرد ... نجس است سوال اب ... و ... پاک است یا نه جواب پاک است سوال خون لوسیر ناقض وضو است یا نه جواب ناقض وضو است سوال ... وضو کرد قبل وقت فقط بنیت مطلق صلواة خواه بنیت قربت ازان فرض ادا باید کرد یا مجدد وضو باید کرد فقط جواب میتوان کرد سوال هر کسی متوار ... بعد در یکی کفار و در ... خشد که امتیاز نمی کنند پس تغسیل و تکفین و تدفین انها بر صه کدام است جواب ... مقدم بر همه نماز و غیره و ... است سوال در نیت وضو و غسل قبل از وقت نماز بنیت قربت میتوانند کرد یا نه جواب بنیت قربت پیش از وقت میتوانند کرد سوال ... خواهان پیش از وقت ... و ... در مقابر کفار ... ان غسل لازم میاید یا نه جواب بجا بر مذهب بعض باید غسل واجب کنند سوال در قبر کنان ... و سیدها فرق ... میتوانند کرد یا نه جواب میتوانند کرد سوال در اختلافات اقوال علماء و وسواس شیطانی در نیت مضر ... هر فرمایند جواب باید عمل قصد کنند که حلال و واجب الامتثال محض برای رضای خدا ادا میسازم و عبادت از همین قصد نیت و تلفظ را تو گفتن اولی و احوط دانند سوال از نزد بچه که کفش بخرد و وضو بان نماید یا نه جواب احوط ... اول عرض کند که ازان بخرد و بعد ازان نماز ... سوال از زمستان که ... ده و بچه ... از ... یکدیگر ... ام یکدریا نه جواب احوط اجتناب ... سوال در دریا غسل از نهایت بچه طور نماید جواب از بیرون نیت کند و داخل شدن احوط خوف ... که ... فی نهان ... و این اولی و احوط است سوال میت مسلمان را ... و از مدتی چیزها از غسل و کفن و غیره او چه طور نماید جواب احوط ... اوطاق غسل و کفن ... بنیت قربت ... دند و در نماز ... نماز سوال در وقت غسل ... ان قرار گرفته غسل نماید یکجا طور نماید جواب ... اول باید ... کند بعد ... نماید سوال ... وضو ... نماید یا نه جواب ... نماید سوال ... خفته مشغول ... نماز ... جواب ... نماید

... نماز در قضای نماز و دیگر شروط با الطهارت انچه ... بعد آرد سوال شخصی یقین میداند که ... نماز صبح غسل میتوانم کرد یا وجهه این ... میتوانند کرد یا نه جواب ... فقه اکثر مجتهدین میتوانند کرد و فتوی جناب سید علی صاحب ... نیز همان است سوال در دوران وقت با وجود ظن غالب بعدم وقوع نماز تیمم جایز است یا نه جواب ... عدم ... ان عذر ظاهر است که اول وقت تیمم میتوانند کرد و الا احوط تاخیر سوال در تیمم دست ... کردن چه طور کند جواب از ... استفاده می شود که ... اعلم بهمین طور کند سوال بعد از تیمم کون و ... نماز نشست یا نه جواب ... تاثیر قطعی ... ضرر ... تیمم ... سوال بر بینی ... که خاک در دستها نیست ... تیمم کند یا نه جواب ... سوال در خط یا ... تیمم کند یا نه جواب ... سوال ... حایل و ستمانی که ... سوال کسیکه از وضو و غسل به بعد ... نماز ... تیمم کند یا نماز قضا ... جواب ... سوال ... صحیح ... اعلم احوط است سوال بر دختر نوجوان صوم واجب است یا نه جواب بعد نه سال ... و ... عدم تقصیر ... واجب ... سوال ... سنت یا دخول مسجد بحدث و وقت فریضه بعد ادای فرض شتاب و امید ثواب عند الله بهمان تیمم نماز واجب متوانند کرد یا نه جواب اگر در حال عذر تیمم ... استباحت مشروط با الطهارت که ... با ... نقاء عذر و عدم رجاء زوال نماز و ... متوانند کرد یا نه سوال ... تیمم سیزده ... ال ... روز ... نقلیف ... او و ... است یا نه جواب بعضی علما عدد اول ... قایل ... احتیاط است که روزه به نیت قربت بعد ادا و اگر ... محسوس کند افطار کند هر ... سوال ... یا نماز ... جواب ... سوال ... شخصی علما عدد اول ... قضا ... ان ... ضعف نیست و الله یعلم کوکب یتیم در لباس و غیره نه سوال از ... جواب ... عذر عسر الطلان صلوات الف و یقین بطلان حاصل نیست سوال ... مسجد منذر خشتها ... و ... جواب ... ان مسجد توانند کرد یا نه جواب ... مسجد ... بکار نماید دیگر بنا ... فرو ... ضرور ... نماید سوال ... برای حد ستر قبل و دبر در ... خلاف اولی است سوال مورب ... جسیدن ... نماز ... جواب ... بنیت ... سوال ... نماز ... جواب ... بدون ... جایز است یا نه جواب ... سوال ... نماز ... متوان کرد یا نه جواب ... سوال ... نماز ... کرد یا نه جواب ... سوال ... نماز ... متوان کرد یا نه جواب ... سوال ... نماز ... متوان کرد یا نه جواب ... سوال ... نماز ... متوان

جواب صحیح است سوال امتداد اوقات نماز موافق مشهور است یا نه جواب موافق مشهور است سوال نماز عشا را قبل از زوال عمر معنی متوانند
کرد یا نه جواب میتوانند کرد سوال در وجوب اذان و اقامت چه حکم است جواب واجب نیست سوال در نیت نماز واجب و سنت و ادا و قضا تکرار
یا فرقی هست جواب فرقی هست سوال در نیت وجوب و ندب اولی و احوط و در صورتیکه نماز قضا دارد و در وقت واجب موقت ادا و قضا را
بر ان تعیین لابد است یا مقرون بنیت قضا باشد سوال زنان بلکه عوام مردان هم از ارکان نماز قضا دارند چنانکه اغلب عوام نمیدانند انها چطور
جواب نیت فرقی ندارد بکه را واجب ساقط نمیکند سوال شخص مشغول آنست به نماز یا بعضی از انها مشغول القضا و بعضی غیر مشغول القضا و تقصید انها یا انتباه ندارد تقید
قرائت میتواند خواند همگی انها نه سوال در تکبیرات سبعه کدام را واجب نکند جواب مخیر است سوال شخص مشغول آنست
باشد و قضای نماز یا نمی کند نماز حاجت و نماز زیارت و غیر انها که نهایت فضیلت میدارند میتوانند که و نماز یومیه را در اول وقت بدون ضرورت ترک
تواند کرد یا نه در صورت عدم جواز فی المجلس قضا را روزه میگیرد یا نه جواب ظاهر انست جایز باشد سوال نیت
نماز را بزبان گوید جواز چیست جواب معتبر قصد قلبی است پس اگر این تلفظ بدون قصد قلبی بشود کافی است فایده دارد و اگر حروف بقصد نیت شاید ضرر ندارد شاید
باشد لیکن اولا سهو ترک اولی است سوال مشغول الذمه را تاخیر نماز حاضره و اجب نیت یا نه جواب اثبات وجوب مشکل است سوال اگر از نماجت خواندن
نماز مغرب و عشا را بعد از نصف شب نیت ادا کند و بعد از نصف شب تذکر یابد ظاهر شد که بعد از نصف شب نماز عشا نیز در وقت ادا نیست یا نه
جواب چون در صحت عبادت نیت قربت کافی است ظاهر انست که چون به نیت قربت کند یا از نماز عشا صحیح است سوال در غروب آفتاب از افق حسی موافق بیخ
رکعت مانند ظهر این هم نیت ادا میتواند کرد یا نه جواب ظاهر انست که میتواند کرد و اگر به نیت قربت بکند اولا و قضا اولی است سوال چون افراج و فروج از مخارج
ان صحیح در قراءة صلوة معتبر است بنا بر این علیه اگر کسی بگوید در ان مخارج فروج و فرجان نخصوصا در اعتماد کند و موافق این عمل چون است جواب احوط
انست که بسمع بعض از اجزای حروف قرائت خود را بشنود چه بسیار باشد که بدون این از افراط تفریط محفوظ نماند سوال کسیکه دهانش دوخته یا ادراد و
ظهور قطع کند ایا بعد رکوع هم میتواند در نماز آیات بگوید بس بعد رکوع حمد و سوره یا اذکار نماز و قبل سجود بعد قنوت بگوید یا نه
جواب ظاهر انست که بعد رکوع هم میتواند بگوید سوال زنان بلکه عوام مردان هم از ارکان نماز قضا دارند چنانکه اغلب عوام نمیدانند انها چطور
برای تعیین لابد است یا مقرون بنیت قضا باشد سوال زنان بلکه عوام مردان هم از ارکان نماز قضا دارند چنانکه اغلب عوام نمیدانند انها چطور
جواب نیت قربت

زوجه و مواجهه او بان شرط است یا نه یعنی بدون این شرط هم نفوذ **جواب** اگر رجعت بلفظ باشد ظاهر احضوان شرط نیست **سوال** ایا خبر کند بطلاق قصد معتبر است یا نه **جواب** بسا باشد واقع نشود همین نحو در رجعت هم شرط نیست **سوال** اگر کنایه بلفظ بگوید که بران دلالت کند یا در وقت قصد فیلی لغیر احیان ثابت نشد اگر چه باکراه باشد یا غلط یا بهزل **جواب** متحقق نشود اگر معنی صریح ان لفظ رجعت باشد مثل مس و غیرها اعتبار نیت نکند و از قصد مثل مس و غیرها اعتبار نیت نکند و از قصد متفاوت نشود **سوال** شخص یا خود زنا کرد یا بعد تزویج زنا کرد یا قبل تزویج زنا کرد و بعد تزویج توبه کرد ایا جایز است یا نه **جواب** اگر زنا و محصنه تکرده باشد جایز است **سوال** زن دایم که بعد از دخول شوهر بسفر رفت و مدتی گذشت و زن ادعا کرد که شوهر طلاق داده و عده گذرانیده و شوهر منکر است و گواه ندارد ایا زن را جایز است که شوهر دیگر کند یا نه **جواب** بر زن واجب است که شوهر دیگر نکند **سوال** صیغه نکاح را بلغت عجم بگوید یا نه **جواب** دلیل مفارقت هم گرفتار نکند **سوال** صیغه نکاح را بلغت عجم بگوید یا نه **جواب** بلغت عجم صحیح است **سوال** اگر زن بگوید که بگفتم بان شتوان که بگفتم یا معنی انرا نمیدانستم شتوان مهمید و فی صورت الجهل ذلک **سوال** صیغه متعه را اگر بعربی نداند بلغت عجم بگوید یا نه **جواب** معنی عجم است که بگفتم بان شتوان که بگفتم یا معنی انرا نمیدانستم شتوان مهمید و فی صورت الجهل ذلک **سوال** صیغه متعه را اگر بعربی نداند بلغت عجم بگوید یا نه **جواب** ظاهرا اگر معنی فهمد بترتیب الفاظ جایز باشد **سوال** زنیکه تو برش مفقود است و ان زن از مشهوت بیتاب است ایا متعه مالکش متوان کرد یا نه **جواب** تا وقتیکه یقین بموت کسی نشود نکاح دیگر نکند **سوال** جماع مادر در دختر زن منکوحه را حرام گرداند یا نه **جواب** مستحب است که نکند **سوال** جماع پدر در دختر زن منکوحه را حرام گرداند یا نه **جواب** حرام نیست **سوال** شخص با زنی زنا کرد و از او فرزندی متولد شد ایا جایز است که با دختر او نکاح کند یا نه **جواب** دختر موطوعه بر والد و اولاد او حرام است **سوال** اگر صیغه متعه را بلغت عجم بگوید یا نه **جواب** صیغه متعه را بلغت عجم بگوید یا نه

طاهر ان الله از انفاس نفاس کسانی که ورسه کبیره یکبار از انها از زان رجوع نمیکنند یا نه جواب جناب شیخ اعتبار استقرار حیات محمد لکن بنابر احادیث و اقوال قدما گاه
باید ذبح محمد معتدل بیرون اید و گاه ذبح نمیکند حرام است یا نه سوال صاحب باکره رسیده بالغه بی اطلاع والدین خصی یا صاحب متعه کرده
چون صاحب شده اند از خوف والدین اسقاط حمل کرده اند حکم ان سقط را اگر صاحب متعه و صاحبه توبه نماید مرتکب الزم شده است یا نه جواب دیت ساقط نگردد لکن قتل الزم
چنین جان دهنده باقی خواهد بود سوال عمم صورت شخصی با هیئت صوفیان در لباس و غیرها که و اعتقاد اکثر طالبان بدیشان در ان او بعضی کرامات دیده اند
بعضی یا نه جواب بدون تحقیق اعتماد نمی کنند اما حکم بفسق او نمیتوان کرد سوال بر بیدین بد عقیده یعنی جایز است یا نه جواب جایز سوال در صدر اسلام که
الحال واحد در زمان سابق هم حرام بود پس نزاع کبا و خوفان مداوم نبوده و هر گاه که وجود یافت بسته تر قول حکم تحریم باید که حلال بوده باشد و اگر در زمان سابق حرام
حلت و حلت حرمت ما دامیکه حکم بحرمت ان نازل نگشته جواب و این عرض است سابق بر زمان هر کدام که باشد چنانچه شما که خیار سیم را در اصول و اشتباه شده پسند اما اگر بعکس فرموده اند
که در هر دو جا اصل بر اباحت است پس بنابر دو صورت است توضیح ان عرض میشود اگر ظاهر گاه قبح عقلا باشد ذبح و خوردن خمر پس اصل دلالت حرمت است و حرمت ان عقلا
است و نزاع گاه نقیه و مسامحه قدمان و از بی گاه است گفته اند خمر در ذبح بیاز ادیان حلال شده حلال بحسب ادعان سوال شخصی در خوار حیات یا معدوم را دیده و فرموده اند
که فلان امر کرده است یا چنین گفته است یا خوانده است یا نوشته است گاهی میشود که او را ندیده و نشنیده و نخوانده و ننوشته جواب ظاهر ان امر مطابق با قول منقول است
و اتفاق گاهی است که قول منقول مطابق با امر مامور باشد و گاهی نباشد و اتفاق گاهی است که قول منقول مطابق با امر مامور نباشد و گاهی باشد سوال در باب بیاسه
و انتقال ذهن بتابع است از انجه در بیاسه عکس ان مرحوم را دیده و بوسه اعضو هست یا نه جواب از قبیل مشتقات است و اتحاد ان در وجوب و حرمت سوال زن
فلان امر کرده است یا هست یا خواهد کرد یا خواهد بود و حیث یا خواهد بود یا نه جواب بنابر مطابقت با قول منقول است و اتفاق گاهی است که قول منقول مطابق
با امر مامور نباشد و گاهی باشد سوال در باب بیاسه عکس مرحوم را دیده و بوسه اعضو هست یا نه جواب از قبیل مشتقات است و اتحاد ان در وجوب و حرمت سوال زن
دو فقال ذهن تابع است از انچه در بیاسه عکس مرحوم را دیده و بوسه اعضو هست یا نه جواب از قبیل مشتقات است و اتحاد ان در وجوب و حرمت سوال زن
یا مرد باکره زنا کنندان زن خصی ان را حد هست یا نه جواب حد هست سوال جواز قتل زوجه و زانی که در شرع است یا ما معاینه نمایند
یا مرد باکره زنا کنندان زن خصی ان را حد هست یا نه جواب حد هست سوال جواز قتل زوجه و زانی که در شرع است یا ما معاینه نمایند
یا ما قرار و مشهم جواب ذبح و نحر حیوانات و اوراق و اتحاق و غیرها محرم است یا نه و بقصد قتل غیر ماکول لحم مامور میتواند که او را قتل فی الفور قتل فی
و قتل از ذبح و نحر دادن و اوراق و اتحاق و غیرها محرم است یا نه و بقصد قتل غیر ماکول لحم مامور میتواند که او را قتل فی الفور قتل فی
توانند گاها مدت عدیده نیز اگرچه در عقد شی متعارف باشد و باز تخلیف الاجل موجب تغیر مدت میگردد یا نه جواب
اگر شی مسلم معلوم متبین است جواز قتل زانی و زوجه رابست عمل مشاهده الزنا یا غیر ان پس در خصوص صور عدم جواز قتل موضوع به است و در بعض
صور مسلم محل اشکال و الله یعلم بحقیقت الحال سوال بکلیه یا یا سمی عفون و نقش بر لفن جوانت جواب که معتقد باشد تاثیر ان نباشد تقیع
اوقات است و الا موجب استحسان انقدر در نظر حاضر نیست قبیح تر و اگر معتقد باشد بدتر و اجتناب ازان و احتراز بیمه و محل اصلی و اولی تر
سوال کدبی که تر و یخ ان منظور نباشد مثل قصه کاذبه و بزل ایا حرام انرا بلعب علم قصد تر و یخ مانند تغیر مستثنی جواب اگر از قصد ان باشد متصف
بکذب میشود و الا نه و اما حدیث لا تزکنوا امام علیه السلام فرموده اند که اگر بقدر ظاهر انقدر بیمه خواهید که از انکه دیده اید هم داخل احوال ظاهر است و نمی
زمانها حال هر کدام معلوم است چه قدر امرش با انهماد دارند ایا این حدیث توجیهی دارد یا نه جواب در امثال چنین امور ظواهر بعضی احادیث
بر امثال چنین تصنیفات دلالت ندارد لکن بمقتضای قوله تعالی وما جعل علیکم فی الدین من حرج ما قبول میتوان حمل نمود یا نه سوال
انها مع التصاقهم بالظلم مراد چیست و یا از زوال راضی باعمال انها باشند و هم اشتمال ظاهر کلمه مراد از کلام ظالم حقوق الله بتواند یا نه جواب
وصف ظالم سوال گاه باشد که متورع بتواند اختیار کرد یا از معاشرت ایشان نتواند و اخذ جوایز ایشان نمود زیاد در زمان نه از زمان که ایشان در
جواب تقرب جویند دیگر و اخذ جوایز ظلمه مادامیکه یقین مقصود بودن عین ان جایزه حاصل نباشد جایز است کما صرح به غیر واحد من علمائنا سوال
برای خوف اندوه دنیا دست بر سر شدن یا کفر جولت جواب اگر خان در اضلال و در جلال باشد ظاهر اکفر است و الا نه سوال اجتناب از مطلق مضایقه ندارد یا نه
خوف سوال بر بره خای خوف ظاهر اشتهار یا بطور ان جواب ظاهر اگر خوف ضرر عقوبت مالی یا عرضی باشد تقیه جایز است یا نه و الا نه جواب احوط است
از بری اجتناب نمایند سوال با خیف خوف شمه خوف که بعد از ان خواهی نخواهی خوف وجود او قات میکند یا نه جواب بعید الاتفاق است سوال زن
واجبست یا بعید الاتفاق ساکن گاه قبر ساکن گاه قبر باشد جواب ظاهر اگر بعید الاتفاق باشد ضرر ندارد سوال چنانکه نواب تسبیح خاک امام حسین علیه السلام را
دارند یا نه جواب نواب مخصص خاک گذاشتن تسبیح است سوال تسبیح گذاشتن یا کاری که دلالت بر تعلق کند بر تسبیح مستحب است یا نه جواب
در صورت مضایقه ندارد سوال قسم خوردن باین طور که اگر فلان کار را کنم کافر گشته یا از دین خدا بیرون روم یا از زن خود جدا شوم یا نه جواب
جواب چنین قسم حرام است سوال در سفینه النجاة یا عینی المعنی از اخوان بترک صوات است عمد میتوان کرد یا نه جواب اگر مستند بطرق صحیحه باشد ترک
ندارد سوال در بیان انبات امام حسین علیه السلام خواندن به عنا جایز است یا نه جواب شنیدن مراثی جایز است لعلم حسین بن علی الشهید علیه السلام و گریستن بر
ان حضرت و مانع ظاهر ریون قوی عظیم داشته باشد اگر بیان و گریان و در دناک خواننده کند به بیمه و مضایقه ندارد و خواندن مرثیه یا نثر جمیع که در بعضی کتب مذکور گردیده در
حقیقت ذکر مقتل و قصه غیر جایز است لذا لکن تفویض حقیر بمشیت است و کسیکه زمان اجتناب یابد احتیاط کتاب و ما جعل علیکم ترک نباید کرد سوال ظهر نیابت از او کنهان
در سنت یا جواب اگر دلالی اجازت در جایز است و الا مگاه سوال در باب شنیدن اوازار نانوشی چه امر است و اگر کسی اتفاق الشوق او کنهان لازم الدیانه جواب

با تفاق اهل اسلام شنیدن آواز نانوشی بطوع و رغبت حرام است و کفاره ان چیست اگر اقتدار در ترک دارد و ترک نماید و گاهی ترک نماید و گاهی نماید سوال
در حلیت روزگار غیر مسلمین مثل ترسه تحصیل ارز و مبیشت کردن و تجارت داری و وکالت و مباشرت و اخذ اجرت ان صحیح است یا نه جواب هر گاه متضمن امر کفر یا امور حرام نباشد و اضطرار داعی
نشود شاید در غیبت امام عصر جایز باشد سوال خوردن دوا نا پاک طاهر و عدم امتزاج بحرام و غیر بحس به مطلق از خمر و حرام در ترکیب محسوس نشود جایز است یا نه جواب
هر گاه جزو حرام مقوم نباشد خوردن ان بدون ضرورت شرعی جایز نیست سوال شخصیکه قوت او بر شکار منحصر است و نمیتواند شکار نکند یا نه جواب ازمنوی
بلوغ بیابند متوانند که سوال در صدر بیت ان ایمان به نبوت من تابع وارد شده کسیکه سنین محدوده بلوغ او گذشته باشد و در همسایه او کافر زن بسنین عقلی
حکم دارد جواب ظاهر مخصوص مومنین است و اگر عرض مومن باشد و نوبت بهلاکت رسیده باشد میتوان داد اگر مقدور در گشته باشد والله سبحانه هو العالم
سوال در استعمال ادویه سمیه سموم و احجار مثل لاجورد و زبرجد و عقیق و فیروزه و زبرجد و مغناطیس و امثال ان و حمل ارمنی و حشرات الارض مثل مار و کژدم
و خراطین و عقرب و مانند ان و شاخ و جلد و فسفور پیش و پیش برغ و محرمات بیانها که خاکستر شوند در اکثر امراض مهلکه مفرد و مرکب نفع و سریع الاثر اند و وقت
منحصر بعدم معالجه بدواء حرام نیز حکم دارد و در استعمال گشته اصلان مستعمل نیز حکم دارد جواب سموم هر گاه مقدار ماکول مهلک نباشد
جایز است و سمیت در جمیع موارد ثابت نیست و حشرات الارض و بجس و اجزاء خاکستر هر گاه اصلا ان نجس العین نباشد و الا نه احوط اجتناب است
سوال گرفتن مال انصاری و غیره اهل کتاب و غیر اهل کتاب را بقرض گفتن و خدع و حیل و رسانیدن ضرر مالی یا بانشان جایز است یا نه جواب اصل در جمیع تصرفات
در مال غیر ما دامیکه بر اذن جواز مستفاد الشقوط و جواز تصرف در مال اهل کتاب بلکه سایر اصناف کفار بدون اجازت و رضا صاحبان ان در زمان غیبت امام
علیه السلام بر لیلیکه صلاحیت حجت بودن داشته باشد بنظر احقر نرسیده سوال انصاری و بیدان اینی دیار ذمی ازدیاد جوی جواب دهم بودن در اصطلاح
فقهای امامیه مخصوص اهل کتاب است یا هر گاه التزام نزاطان نماید و جزیه بدیشان نپردازد سوال ربا از متزلین و اهل کتاب گرفتن جایز است یا نه
جواب گرفتن از متزلین جایز است بلا اختلاف و از اهل کتاب بنابر اظهر سوال زنانیکه محرم شرعی نیستند مادر خانه بنشینند
یا نه جواب گرفتن از متزلین جایز است بلا اختلاف و از اهل کتاب بنابر اظهر سوال زنانیکه محرم شرعی نیستند مادر خانه بنشینند
احوط الف سوال زنانیکه محرم شرعی نیستند مادر خانه بنشینند
احوط الف جواب هر گاه منظور ریبه نباشد احوط الف که به تعمق نظر مواضع ریبه نکنند و از اگر شهوت نباشد اضلاع نظر
احتراز از نظر عمدی در ان متعذر و متعسر پس چه کند جواب هر گاه منظور ریبه نباشد احوط الف که به تعمق نظر مواضع ریبه نکنند و از اگر شهوت نباشد اضلاع نظر
بخواند ایا نمی مدار متعارف میتوان گفت جواز است سوال خواهر شوهر زنان گوش دادن در الف است یا نه جواب احوط است سوال
هر گاه غلام ابهنا نباشد سوال پرانیدن کبوتران و طیوران و جنگانیدن ابهنا و مرغان و غیرها حرام است یا نه جواب ابهنا حرام است والله تعالی العالم بالصواب

حصه الی موقوف علیهم بعد رسیدن خانه و کشکیو بسیار باز زید کاغذ بدستخط خود بکواهی صاحبان شهر مبارک نوشته داد بعد چند باز دادن حصه
برادر دعوی میکند بدین بزید دادن حصه پسر باید جواب اگر التزام دادن محصول شرعا نموده امیده اگر نزید اجبار بران غیر شرعی و اگر نمایر رفع نزاع
بطریق مصالحه بعد بس باید بدان وفا نماید سوال در صورتیکه مرتهن بازن راهن چندین سال از مدت حیاتی راهن را ازمال خود گذارده و در بحر مدت هر سال
از قبیل کهکل و برنجی و تبار دیوار اتفاقا که از ابوار حیی میتعارف بلکه کمتر ازان در کاغذ حساب نشده بعد چند سال الحال الحق راهن باو ورثه او
ان حساب را قبول نه نماید و گوید که قدر صرف نموده در صورت حکم شرع شریف چیست جواب هر گاه راهن خود نشسته و اورا امین دانسته و بر نفس خود
التزام نموده که انچه در وجه مدت مدیدی راهن ازمال خود خرج خواهد نمود و مجرا خواهیم داد و مرتهن هم در باب مدت از متعارف تجاوز نموده بس عدم قبول راهن نافذ
مرتهن را در باب قدر وجه مدت بیعبارت ازین احتمال دادن سوگند بر یمین متوجه نخواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب سوال درین صورت بر ترکه زید عمر مانی متصب
متصرف باشد بعد بعوت مزید مذکور ترکه متصوب با موافق شرع شریف از عمر کرفت و میخواهد را انچه محصول مترو که مطلوب عمر خواهد بود استرداد نماید آن شرعی
استرداد میرسد یا نه جواب زید را میرسد انچه از غاصبیت از متصوب حاصل نخواهد بود محصول وجه عمران از منافع استرداد ان واجبه الملتزم از نماید سوال درین
صورت که هر گاه زید و عمر هر یکی مالک خانه باشند و طریق دخول و خروج هر خانه مشترک میان هر دو باشد اگر عمر خانه خود را بکسی دیگر بیع نماید
زید را میرسد که بعلت اشتراک راه مرور و دخول منع نماید یا نه جواب در صورتیکه عمر خانه مع سهم خود از میرون آمد مشترک نفروشد زید را منع نخواهد
سوال زید ترکه مع سهم خود خالد ابن الالین که دیگر پسران روبروی زید در خانه گذاشته خود خالد ترا زید بخالد میرسد یا بابن الابن جواب باو جود خالد که
زنده و از ترکه میت با اولاد دیگران دیگر که روبروی زید در خانه اند میرسد سوال عمر انفاع خود بغیر داده و مقدورش هر از روبه بهم نمیرسد بعوض
عمر از نش بعلت مذکور بکه که عمر قابض بوده بکیرد و بدهد از ذمه عمر منحی خواهند که مهر شرعی بزوجه عمر داده باقی ترکه خود را بکیرند جایز است یا نه جواب
مهر داده نمی شود سوال خالد ترکه که از زوجه بانشره بکیرند حکم شرع چیست جواب اجل ادای دین بیت اگر ترکه زیاده نباشد باقی بعوجب ارض البتر تقسیم خواهد شد سوال شخصی بازنی
و دو دختر از ان متولد شده بعد چندی زن خود را در اثنای زنا بکشت بعد از ان دختر کلان خود را بشوهر داده و دختر کهتر خود را بکسی دیگر کرده و محل کرد خود را بکسی دیگر
انتخاص دختران کدام زن زانیه بهم میرسد یا بعوض میتمانند یا جایز است یا نه جواب بحکم شخص مطلوب از محلول که خود بکسی زوجه شرعی بهم مع القبض کرده باشد
یا بقرید دیگر که شرعی باشد داده باشد و ورثه زن مقتوله را نمیرسد که دران دعوی نمایند سوال در یصورت الف النساخانم لا قلد فوت کرده که ورثه کدام است
و در ترکه او حقوق علایق ما و خصه بس ترکه متوفی بچه قسم منقسم میشود جواب خالد و خال علی السویه تقسیم کنند سوال احمد فوت کرده و در ترکه او
پسران مسمی بمحمد و محمد و یک دختر مسماة زینب محمد از مدت مفقود الخبر است الحال محمد زنده میکوید که ترکه احمد الی حال قسمت فرض الله نشده مابین هر سه کس
بقسم کره حصه محمد و محمد و یک دختر بلا از مدید زینب میکوید که من باید شرعا حاکم شرع حصه متوفی حاکم شرع بر قسم مرقوم مطالبت داده بطرق آتی ثابت
پیش اهلی بلدار در سوال احمد وفات نافته ورثه کذاشته پسر مسمی بمحمد و محمد و یکدختر زینب محمدی اطلاع ندارد که بمیرد و یکی از محمد و محمد و یکدختر زینب محمدی اطلاع ندارد که بمیرد و یکی از محمد و محمد و یکدختر زینب
مبلغ بسیار در وجه یکی از محمد و زینب مبلغ ترکه احمد بدهد تجویز نموده باشد حکم شرع چیست جواب اکر از ادای دین بعد شرع محمد از زینب و محمد و محمد نرسد
سوال زید بعمر بکصد روپیه قرض داده بطریق قرض ظلم بازار اقرار کرده در فصل خریف در روبیه بیع می نماید او هم قرض خود را بعمر فروخته مرجوح زید بعمر بیع نماید
بازار در کهی ظلم مبلغ بکصد روپیه و هم ازذمه زید عمر فایع نخواهد بازار اقرار فصل ربیع می نکذرم بدهم و هم قرض خود را بعمر فروخته مرجوح زید بعمر بیع نماید
نوایسنده که اکر از ادای ان عاجز شوند چهار صد بکلیه زمینی بیع شده و در بیع عذر بزید نرسیده حساب دهکی ظلم مبلغ بسیار نخواهد عمر بزمین مرطوبی نماید
چنین بیع جایز الانقیاد یا نه جواب ایی معامله بخیدین و محل اشکال دارد و عمر کهن براض عمر مجرد حینی معامله و هی نداد سوال زید کهوده زوجه و یک پسر احمد نام
کذاشته یا مان و نفقه زوجه بدر بر احمد و اجب است یا نه جواب نفقه زوجه ها بر پدر بهیچ وجه بر پسر یکه از بطن او نیست نمیشد سوال زید چند
حلیه پیش خالد امانت داشته بعد چندی زید بسفر رفته و از اثنای راه زید لوم خود فرمان الامانت خود را طلبیده و خالد نفرستاد و در غیبت او
کنوده اجناس را بدیکران فروخته و چند جنس غایب شده وقت ملاقات کفت بتهیت قیاب دادی کفت انچه بهم و برا زید کهن و بر دانش ادم خود را
کفته بهم شاید در یصورت چیز نمکتن باشد پس درین صورت دعوی زید بخالد میرسد یا نه جواب در صورت مطلوبه اکر چیز نمکتن باشد ضمان ان
بر امین لازم است سوال در صورتیکه احمد و محمد برادر اعمام در یک شهر باهم که چندی از یکدیکر و سهم بهم بعهد و فاته در کذشته در یک خانه احمد کوشت
نخود و در خانه دیکر محمد و بعد چندی احمد زوجه و پسر و دختر کذاشته بسفر رفته او هم مفقود شد بعد از مرور سالیان ورثه احمد میکویند که میان

احمد و محمد تقسیم خانها نشده در خانه که محمد سکونت داشته زیاده الف الحال تقسیم باید کرد و ورثه محمد میکویند که موروثان ما مفقود الخبر شده ما نمیدانیم که تقسیم ترکه کی باید
ورثه احمد میکویند که موروثان ما مابین ملاقی نشده که مردن یکی در یصورت شرعا قول ورثه احمد معتبر است یا ورثه محمد جواب اکر تقسیم سابق باثبات نرسد و صورت فقدان قدر
که علم عادی بموت مفقود حاصل شود در یصورت حق بجانب ورثه احمد والا بجانب ورثه محمد سوال زینب فوت کرده و یک شوهر و یک دختر و یک خواهر و یک برادر زاده و دختر زاده و دختر زاده
کابین لزوم خود بعد انقضاء عده بر ورثه بطور ارث چه قسم تقسیم میشود جواب باو جود دختر ترکه بدیکران نمیرسد سوال شخصی فوت شد و یک زن و یک دختر و یک پسر متولد شده و شخص ان دیکر که و یک دختر و یک پسر از زنان مطلوبان محلول کذاشته محمد و ابوبکر
زن اول و عقد یکی خود خطیر بدر داده و دختر و پسر ان خود را بکی از ایشان شوهر نداده و شخص مذکور فوت شده بس ترکه شخص بچه طور تقسیم میشود جواب
بعوض داده رهین کذاشته شد پس بعد وفات شوهر او را میرسد که رهین را بکیرد یا نه جواب بلی میرسد سوال زید بعمر بکصد روپیه قرض داده و بعمر بزید
باند و تصرف کرفته باشد و پس بکیرد یا نه جواب میرسد سوال در صورتیکه جده مادر پسر پدر مقتضع کرده باشد و بعد از ان پدر پسر فوت شده باشد و جده مادری پسر بشوهر ثانی خود
و وصیت صحیح لازم ایراد در صورت مذکوره پسر بشوهر ثانی خود حلال میماند یا حلال نیست و اکر حلال نیست و بیع کسنید علیه الوجه در ترکه او
و مفلس است ترکه بین غرما بطریق مذکوره قسمت میشود یا نه جواب بلی قسمت میشود سوال زید عمر را بقرض کذاشته و بعد از ان عمر بزید بیع نموده و زید
بعمر بیع نموده و بعد از ان عمر بزید بیع نموده و زید

میرسد یا نه ارشاد فرمایند **جواب** میتوانند که اقتضای آن نمایند **سوال** درین صورت که احمد و محمد و حامد با هم مخاصمه دارند و میخواهند که بمجلس شرع فیصل کنند و فیصل نامه شان موجود باشد بعد وفات یکی از ایشان میخواهند که باز فیصل نمایند شرعاً چگونه باید **جواب** بعد از انکه انفصال بر طریق شرع کرده باشند عدول از ان **احد المتنازعین ومن یقوم مقامهما** را جایز نیست **سوال** حامد و احمد و محمد بر سر مال پدر خود با هم نزاع دارند احمد بغیر وقف و مال بسیار بهم رسانیده و باغ و زمین و غیره از خود ساخته و حامد بمال احمد سبب با هم در نزاع زمانی میرسد یا نه **جواب** باو قتیکه احمد مخلوکات خود را بکار نبرده و بمحل خود نرسانیده نزاع حامد بمال احمد بجا نیست **سوال** در مقدمه شهادت قضایا ایا شاهد را شرط است که عدالت در نفس باشد یا نه **جواب** عدالت در شاهد شرط است و عدالت بیرون ایمان و اجتناب از کبایر و اصرار بر صغایر حاصل غیر متحقق **سوال** مادر صاحبه بهمین تحقیقات که مقرون بعدالت است مکرر بمحکمه شرع شهادت میدهد و قاضی حکم بموجب شهادت او میکند و بعد از ان ظاهر میشود که مادر صاحبه مذکور در وقت شهادت دادن بر صغیر بوده یا نه **جواب** در صورتیکه تحقیق عدول واقع شده باشد همین حکم ثابت است و بعد از ان ظاهر شدن صغر شاهد حکم باطل نمیشود **سوال** در صورتیکه تحقیق عدول واقع نشده و در ان تحقیق بیع مقبوضات او بیدله مبلغ کثیر و قیمت ان متدرج گردیده و مدعیان گواهان بعدالت مکرر حاضر مجلس شرع شده باشند و بعد از ان تحقیق عدول واقع شده باشد ایا

پاک نماند غسل نماید و تیمم لازم نیست ج اول پاک کرده غسل نماید س غسل تیمم آن نوشتن مستوان داد یا نه ج مستوان داد طلاق س شخصی که من میت کرده در رو و جوب غسل ثانیا اگر دیگر آنرا نبیند آنرا

بران هم غسل واجب میشود یا نه ج واجب نمی شود س در وقت غسل زمین پاک نباشد و زمین پاک متعسر باشد که بران قرار گیرد و غسل بر سریر نجس غاید ج اگر زمین نجس باشد اول باران چیزد

و پاک گردد و جوب ادا ساقط نمی شود بعد از ان قضا نمی کند س غسل تمام ممنوع س در صورتیکه معلوم آنست که چیزی نباید داد

غسل و کفن و دفن هر حکم دارد در صورت وجوب و بالجمله این امور بر چیزی باید اورد که عادتی غیر مذهبی ندارند که بران امور را برند ج باید اورد و بجای آن چیزی نباید اورد

تقیه و غلبه یعنی در این امور باید کرد یا نه ج احوط انست که او را غسل و کفن ترکی نیت قربت دهند و نماز کنند و دعا محمول الحال نمایند اگر کسی دیگر نشان ترتیب

نشان بعده نیت باید داد نشستن سر و گردن سر بلند باید و دست و دست و خط خود بعد از ان جانب راست را از آب کردن تا پا از آب بیرون آورده باید داد نشستن باید از آب دراب فرو کند و همچنین

و باز جانب چپ بیرون جانب راست باید طور جوانب او غسل ترتیبی غاید غسل او صحیح الت یا نه ج باین گونه غسل ترتیبی درست است س شخصی دراب فرو خواهد که غسل کند یا زنانه آنجا حاضر

غسل ازعیسی که عوض اند مجزی است یا نه ج ظاهر انست که جایز نباشد زیرا که سیدی عرض است که مردن اورده به نیت غسل از بجا بیاورد مثل اینکه غسل بدن را فرو نیاورد و باید ترتیبی دراب قلیل الجمع یا

ماء مرون آب اندک باشد س شخصی که دراب باندازه نصف کر یا زنانه و خواهد که غسل ترتیبی غاید دیگر نصف کر یا زنانه آب نباشد و دیگر نصف مضاف باشد و دیگر بعضی نجس

جامه چیزی از غسل مرتفع یا نیست ج از ظاهر بعضی جایز نیست صورتها مستقل الحکم ممکن چون خارج بودن بعضی از بدن را فرو نیاورد و یا بر ترتیبی دراب قلیل الجمع یا

س زید یا زوجه خود در ماه رمضان حیا کرد در وقت غسل او غسل نمود و قتیکه از حمام بیرون آمد معلوم شد که میت تا وقت غسل باطل الت یا نه ج روزه

از حمام باطل نشده یعنی مرتفع نشده غسل او باطل نخواهد شد لیکن اعاده غسل لازم است س اگر بی در ماه رمضان محتلم شود و قبل از

وضو از خواب بیدار شود و در خانه او موجود باشد لیکن برای عذر از ان آب استعمال نتواند نماید و خواهد که بجای وضو تیمم کند و در بین اثنای تیمم صبح طالع گردد در بین اثنای صبح طالع گشته صحیح باطل

و مقدار معهود جایز است و دست چه قدر و چه حد است ج احوط انست که در بین مرفق و ابتدای سر انگشت و قصر مسافت و تجاوز نکند س دعوی غسل نمود و گواهان گفتند که

س در تیمم دست بچه طور و تا کجا باید کشید ج از استخوان مرفق تا سر انگشت یعنی بدین صورت دست بر زمین زند و بر پشت دست بر پشت دست بکشد س شخص

چسید تیمم میتوان کرد ج میتواند اندکی در حوالی چاه یا جای دیگر تیمم کند و بر بالای آن تیمم نماید و جوابت ج بجای خود نماز بجا آورد و اعاده نکند س در بیابان

بول کرد و سنگ استنجا نیافت و ریگ نیز نبود و آب نیز نبود و نزدیک آب نیز نبود و ترسید که اگر بجای دیگر رود وقت نماز فوت شود و نیز ترسید که اگر بجای دیگر رود

گوز بالش نداده که مبادا خاک در ان ریزد تیمم میتوان کرد یا نه ج در حال عدم تمیز خاک ظاهر الت که جایز نباشد س بر دلوار که خاک خالص بر و نباشد تیمم میتوان

کرد یا نه ج اگر تمیز خاک متعذر باشد میتوان کرد و الا نه س در فراغ وقت یا وقت نماز جنازه تیمم میتوان کرد یا نه ج در صورت عدم زوال عذر نماز

الت که در اول وقت تیمم میتوان کرد احوط تاخیر س بعد تیمم کردن و قبل از نماز کذاردن زود دیگر نماز میتوان شکست یا نه ج شستن عذر تیمم را باطل

نماز خان تمک باشد اگر مشغول بطهارت آبی بر لنود وقت از دست میرود دیگر بیمم عارضه موجب تیمم نمی شود یا نه ج اگر بدون تولط وقت تنگ

شده یا تیمم نماز بکند س کسیکه از وضو و غسل بسبب بیماری معذور است نماز به تیمم میکند و نماز قضا نمی کند یا نه ج میتوان کرد یا نه ج اگر زمین نجس باشد اول باران ببارد

احوط است س کسیکه معذور بعد از نماز بکند یا نه ج در حال عدم تمیز خاک ظاهر الت که جایز نباشد س بر دلوار که خاک خالص بر و نباشد تیمم میتوان

ان عذر تا اخر وقت ممکن نباشد از تیمم تیمم نماز واجبی میتواند کرد یا نه ج در اول وقت یا عدم یقین در زوال تیمم کرد نماز میتواند نخفد یا نه ج اگر در حال عذر تیمم برای ادای فریضه

مشروط بالطهارت که عادتم تقاری عذر و عدم ارتجار زوال نماز واجبی میتواند کرد اگر ان از ایام حیض و نفاس قارنا شده باشد و برای عذر غسل نماز از براز روزه و نماز تیمم تیمم کند

در حال عذر تیمم بول از اخر حیض بکند شخص تا مدتی که عادتش بود عذر خود را بداند و بعد از ان عذر نداند و بوقت تیمم متعسر باشد یا نباشد در صورت با اعتبار تیمم تیمم میتواند کرد

یا نه ج اگر از اول بحالت متعذر تیمم اضطراری بکند بعد از زوال عذر قضا نماز و دیگر شروط بالطهارت لازم نیست یا نه ج اگر کسی از براز روزه و نماز تیمم تیمم کند

بران تیمم نماز بجا اورد چون الت و قتیکه از وضو فارغ شد نماز بجا اورد و نماز او صحیح الت یا نه ج صحیح است فصل سیوم در بیان نماز و جوابت ان س فرایضه نماز چند الت ج حال قرات الصلوة

س کسیکه قرات را از مخارج ان نکوید و وقف و وصل را نداند و خواهد که غسل ترتیبی غاید دیگر نصف کر یا زنانه آب نباشد و دیگر نصف مضاف باشد و دیگر بعضی نجس

ان و نماز کردن دران نصف اخبار حال دارد حکم بطلان ان نماز و صحت نوشیدن ان میکنند یا حکم بصحت ان و حلیت نوشیدن ج مشهور صحت و بطلان

صلوات الت و در بید صحت و بطلان نباشد یکدیگر خالی از دو غرض نیت و وجوه ماخذ طرفین مشکل س از کجا معلوم میشود که ماء مرون

احوط ترک الت یا این احتیاط و اجب الت یا نه ج ظاهر الت که واجب نباشد س در نماز بطلان حاصل میشود یا نه ج بطلان حاصل میشود

یا در زیر فیلی که بشانش یا موزش حریر یا طلا مرصع باشد یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

باید و همچنین در جامه دیگر ساتر بدن یعنی عورتین یکی باشد ج نماز باطل الت احتیاط در احوط احتیاط است و در بر نماز بیمار یا جامه

مشهور جواز الت و در وقت مضایقه ندارد تکلیف ما کان س چیز نماز باطل هی که موزه گرچه خفین بعد کدام ایام قضای این نکند یا نه ج قضا ندارد

یا نه ج قرات الت س اگر ترتیب بیاد نیاید و در نماز قرات نداند یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

و دیگر چیزها که بر ان نماز میکنند یا نه ج ظاهر الت که جایز نباشد س در نماز قرات بر سجاده ابریشمی یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج

یا نه ج نماز در بیت الت س اگر ترتیب بیاد نیاید و در نماز قرات نداند یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

یا نه ج نماز در بیت الت س اگر ترتیب بیاد نیاید و در نماز قرات نداند یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

واجب الت یا نه ج اختلافی و ظواهر اخبار مختلف پس احوط انست که ترک نکند ما دامیکه وقت باقی باشد یا بعرض مخدم که اگر وقت نماز نزد انگشت بجهد مستوان کرد یا نه ج جواب

فرمودند ظاهر امیتوان گفت شخص بوقت صبح قریب بطلوع افتاب بیدار شد اگر بوده بخواند یکدفعه طلوع مراقبه و اگر انگشت بجهد تمام نماز نیتی در وقت نیز نشود پس در نفقوت

چه کند ج باجمله تنها گذارد و بعده قضا نیز نماید س شخصی در اخر نماز مغرب و عشا را از روی سهو نکرد و بخواب رفت چون بیدار شد نماز مغرب و عشا را بجا اورد و گمان

اینکه همین نماز است گزارده بعد از نماز بیاد آمد که نماز دیگر نکرده است نماز او باطل الت یا صحیح ج چون در صحیح عبادات بیت شرط

کافی است ظاهر ان است که چون بهیت قربت الله اکبر گفته نماز بجا باشد نماز او صحیح است س شخصی مستوان الله نماز مستوان کرد یا نه ج نماز

نوشیدن قضا گذارد و اجب مضیق باشد و نماز مقید بوقت قضا و اجب مضیق میشود یا نه ج نماز مقید بوقت قضا و اجب مضیق نمی شود س نماز کسیکه در حمام بلفوف بحیر

گذارده گفتار اخبار حکم صحیح ان میکنند یا بطلان و اگر احتیاط در ترک ان کنند پس این احتیاط واجب است یا مستحب ج مشهور و ظاهر ان الت که نماز جایز باشد

پس احتیاط از قبیل مستوان باشد س از کلاه فوجی نماز مستوان کرد یا نه ج مشهور جواز الت و احوط ترک الت س اگر کسی جامه مطلا را بپوشد و نماز در ان بخواند نماز

ان و نماز کردن دران نصف اخبار حال دارد حکم بطلان ان نماز و حرمت نوشیدن ان میکنند یا حکم بصحت ان و حلیت نوشیدن ج مشهور حرمت و بطلان

صلوات الت و در بید حرمت و بطلان نباشد یکدیگر خالی از دو غرض نیت و وجوه ماخذ طرفین مشکل س از کجا معلوم میشود که ماء مرون

احوط ترک الت یا این احتیاط واجب است یا نه ج ظاهر الت که واجب نباشد س در نماز بطلان حاصل میشود یا نه ج بطلان حاصل میشود

یا در زیر فیلی که بشانش یا موزش حریر یا طلا مرصع باشد یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

باید و همچنین در جامه دیگر ساتر بدن یعنی عورتین یکی باشد ج نماز باطل الت احتیاط در احوط احتیاط است و در بر نماز بیمار یا جامه

مشهور جواز الت و در وقت مضایقه ندارد تکلیف ما کان س چیز نماز باطل هی که موزه گرچه خفین بعد کدام ایام قضای این نکند یا نه ج قضا ندارد

یا نه ج قرات الت س اگر ترتیب بیاد نیاید و در نماز قرات نداند یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

یا نه ج نماز در بیت الت س اگر ترتیب بیاد نیاید و در نماز قرات نداند یا نه ج نماز باطل الت یا نه ج نماز باطل الت س چیزی که بر ان نماز میکنند

وقف

موافق مطلب خود دارد بتوانند که بیاورند ح در صدر جوف از برای مفعول نیت احوط آنست که بگذارد آما در وجوب تضاعف کفارات بانوار بستن خواهران
دنی الله ودینی کراستاد ح سوره را بخواند لذلك الله ربی ح سوره را بخواند لذلك الله ربی سی مرة ومرتین او ثلاث مرات سوره توحید قل هو الله قادر علی جیاع المولی سوره قدرت لقنی ولبیک الکلم
لبیک سی بخوانند الذین یا ایها الذین اموا وبخوانند که نور است در نماز غیر آیات یاد نه ح جایز است یاد نه مستحب سی ممتاز الحاج در حال تکبیر است سبعه حیث یکبر احرام را مقدم اول بجا آورند و
مقارنت سبعه باقیه ملاحظه نمایند از آن لفظی یا صوات دارد که بگوید از آن تکبیرات سبعه یکبر احرام قرار دهد ح هر نحو که خواهد بجا آورد سی بحکم الرخص اذا عرض یتم فی الاماکن ان تقصر و
وحکم اهل مکه از فقر و اهل مباح و وحشی در تمتع صورت کاه که علوم امر میدان عرفات عادل باشند و با کاه نباشند و در دل اطمینان قبول و سکون و اقرار کند بشرط آنکه بداند که اگر این بر داد چاره چاره نیز خواهد
که من بجا نخواهم آورد در ایام آن شخص را اجازه است که در سفر همراه ان امیر یا غیر ان نماز تخفیف بدهد قصر نماید یا نه ح اگر چه بدهد شرع ملازم نیستند و سفر امیر مباح باشد قصر نماید و اگر سفر آن امیر
نتواند اختیار نماید جمع بین القصر والاتمام نکند و در اعمال امیر مرتع پیدا نکند و در نماز کردن امیر مباح باشد قصر نماید و اگر سفر امیر حرام باشد قصر نماید و اگر سفر امیر مباح باشد و او
اداء مجبی در خطاط و نخوذ که دران سفر قصر نماز و افطار روزه میتوانند که بیاورند ح هر گاه مستلزم ارتکاب امر حرام باشد بگذارد و روزه بگیرد و اگر نه بگذارد و اللا قصر نماید و افطر و احوط جمع بین القصر
واتمام سی میان کثیر السفر و مکاری تفریح فرماید که در صدر تقسم المتیقن حیثیت است که مقاربت در سفر روزه بگیرد ح حیثیتی است که اگر عمدا ان نکند و بجا نیاورد سفر او معصیت کبیره خواهد بود
امر نیت که عمل شان و مهنیه شان تقرر یابد چنانچه صحیح زراره تقیید فرموده اند ح یعنی نیت آنست که مقارن در سفر روزه بگیرد ح حیثیتی است که اگر عمدا ان نکند و بجا نیاورد سفر او معصیت کبیره خواهد بود
استفاده ان از احادیث معتبره است بعد از آنکه تخفیف روزه را اتفاق دارند سی چهار سفر نکند بدون تحلل قصد اقامت ده روز بدون اینکه سفر کردن را عزم جزمی کرده باشد ح قصر خواند و هم باید در
کاه تمام بجا آورد بدون تحلل اقامت ده روز متوالی مطلقا و اگر تخفیف را اتفاق نکند در سی روز نماز قصر نکند ح قصر خواند و هم باید در
ایام تشریق روزه نگیرد بدون تحلل اقامت سی در صدیقه المتقین حیثیتی است که مقارن در سفر روزه بگیرد ح حیثیتی است که اگر عمدا ان نکند و بجا نیاورد سفر او معصیت کبیره خواهد بود
عجبی از علی کفر آنده کاه طلاق علم و حیا شده و در سفر عملی نمانند افطار است که سفر کردن را عزم جزمی کرده باشد و بجا نیاورد سفر او معصیت کبیره خواهد بود
ان لفظ بالکه و حیث وسیع و بعد از ان اتیان بان قصد محکم بانند ان و اجب دلیل بر ان متعلق نمی شود و این تحقیق و اضح است که سفر یکه بعد دخول وقت
نماز شروع نکند داخل معصیت است خلاف و قتیکه مقتول الذمه بیکروزه از ماه رمضان باشد و وقت نیت گذشته باشد که بعد انقضاء سفر انرا قضا نماید و اثم نیز ساقط شود
فی الفور صوم یا نماند و یا نماند بان متعلق الذمه بودن نفس معصیت نخواهد بود و یحیی ان اگر مقصد علم بر شخص و اجب باشد بوجوب موسع تحقیق سبق الذکر است و اگر نه بوجوب مضیق
معصوم عم که بعقاب یکمن یاد نماند مثلا حرام نخواهد بود و اگر روزه کار حلال مکروه نیز خواهد بود و اللا نه حرام و روزه کار نیز اختیار حرجی که باقصه نماز
در عصوت تحلل اقامت ح ما و یکه در حال قصد اقامت ده شخص حکم او چون ح حکم ان حکم وطن بهر سه مالک یعنی ظاهر اتحاد و از احوط دو شخص میتوانند بخص سی
شخص لا نماز و اداء نماز بسال اعمال کردن است و ایام قصر یا اداء نماز کردن است که ایام نماز قصر نماید ان یکسال نیست اگر در اعمال نماز چهار رکعتی قادر بقصر
صوم غیر ظاهر اختلاف میتوانند که بیاورند سی ماه رمضان بنیت قضا صوم او صحیح است ح اگر نیت نکند صحیح نیست و اجب نیست که نیت کند
یا باید که التزام منع نماید فصل چهارم در زکوة و خمس و فطره و غیره است سی الربع یقدر بی عذری در کل انواع موئنه نیاید رهن و موجر انفسخ حق خیار معتبر است عامد عمدا سی عمدا
صحیح عمال احسان که در هر دو نیت چنان کند که در غیر معلوم دارد ان و اجب است و جوبا صید هم و زاید بر آنرا ح جوابست ح گاه او اتفاق نکند بقدر مایجب مع زاد نیت مخیر است کیله
از دارت بر نخواهد یا موضوع حقوق جمعی غیره او اگر هم فرار دهد بلکه ترک نکند و در نیکه بر آنرا یا نیاورد خفیف نکند و در ان اشتان تخفیف نقصان ایام تمام نماز و صوم یا نیاورد
و اما نمی را و خوض نماید و در نیز نخواهد بود سی کسیکه در صورت زکوة اعمال کند در شرائط ح بجا آورد سی در صورت زکوة ملک بدیه یا سال آنرا که خرج کرده
ح اگر مالک زیرا یا بلیخ خود داده باشد و او با وجود قدرت از ان خرج نکنند بعد که بدین سال یا بد زکوة از او بدیه و بعد از ان دادن او بقدر نصاب باز نزد او نصاب بعد
از دین سال دیگر بگذرد علی الاقیاس سی گاه نقصه از آنچه عیال خود بگذارد و سر و روز قوت از ان بر طالع و صرف نماید و چون سال بگذرد بقدر نصاب باقی نمانده و حاصل
مال عاید یا نشده زکوة و اجب نیاید نه ح در صورت عینیت ظاهر او اجب نباشد سی کسیکه مال بسبب وراثت یا زن عوض مهر و یا عوض خلع یا تعهد ان بدیه یا وقف
تصدق بیابد و بان تجارت کند دران زکوة است یا نه ح هر گاه چنان سی تخفیف بگیرد زکوة مستحب است سی تخفیف بگیرد زکوة داده مال مزکی و الا بقدر آنچه اما بعد دخول بگیرد زکوة و اجب نیست
یا نه ح تا و قتیکه از انصاف عرف بگذرد زکوة و اجب است سی زیاد خاصه خود بدیه بدیه خالد سمع که موسر قوت طوان و خالد خانه را بدیه بوقت اجداد بنا کردن بقدری از
مدعون یا وقت حلال بدیه و مدعون که میطلبد که موزنان من دعوی کنه اند و خالا میکوید که خود خانه است هم اثر را نمی بینیم در صورت مالک زید دعوی از بدیه
داشته یا خالد متفق ح اگر بدیات فی عقد دیگر مطابق زید مدعون باشد زید یا مالک است و الذی از مالک زید اول جویی اگر بشد نشان نیابد و اگر انتهیه نباشد و مالک زمان بیع و معلوم نشود که
حمل از انواع که باید مصالح یا نماید سی زیاده احمد و قدر از آنچه محقق نخواهد کرد و از ان از زمین و بدیه اداء در صورت ح در صورت سی بدیه ملاحظه نماید که
فی بدیه و اجب نیست علی چون ان مشتبه است احوط اعطا حسی است سی اگر شخص قضاء نماید و بجا نیاورد ح در صورت سی بدیه ملاحظه نماید که
همراه اصل ان بهم و چنان بشود و من یقوم مقامه محلی نیاز تخییر فقیه یا باب التحقق نباشد والله تعالی سی زید علم نمای و یا بخ بر ان نیاز فرزند بدیه اداء الله
حفظ نمای و بر خ نیاز و اجب است یا نه و حال آنکه نیاز بدیه است و اگر نه مقدار این خصومت است مقدار این خصومت بدیه اداء الله و اللا
صوم غیر ظاهر اختلاف میتوانند سی زید بکر نیز محمد و پدرش آزاد در دخانه علامه بدیه بخانه و کار محمد نمیکند و خیر خلق نظر او بدیه و اجب است ح

واحصیت ح اگر خود بخانه آزاد سی زید بکر نیز و غلام احمد است و در خانه علامه صاحب است و نوکر کار میکند و کنیز اعمال است ایا نظر باعمال زید هم بر احمد و خود است یا نه ح ظاهر آنچه
بیاورد یکند از آن مولا نظر را امید دارد سی دعا میکند مستحقین زکوة عادل باشند و معنی کامل الایمان نیست بنابر این نیز نباشد زکوة میتوان داد ح اگر عمدا آن نیاورد
نرسند یا بطفال موسی باید داد سی کالیکی که کسبش بتنگی و ضیق تمام یعنی تنگ بسر و فاضح سالیانه بان نخورند مال زکوة میتوانند که وقت یا نه ح میتوانند وقف
منتفع هر موسی مانند و ظاهر اقوی نباشد لیکن از انعام ضرر دارد ان نکند زکوة باو بدهند یا نه ح احوط آنست که مستطیع زکوة بدیه ان موقوفی نباشد و قرض
را معصیت صرف نکند یا باید از مال زکوة خود قرض بدیه دهد آنرا ادا نماید یا نه ح ادا میتوانند کف سی کسیکه از در سیه کار آن توکیل نباشد و نتوانند ان کار را بکنند
ان فطره دیه حیوانات ح قسیکه در باب جریان نقش کفش نکند بعمل آرد سی وزن صاع صد و هفتاد رطل بغدادی ح یا وکم ۳ یا ۴ در دین نکنند نیت سی وزن صاع
قدوم هر دو از روی کتب مقدار بشند و حساب وزن ایشان کرده اند که قرار یافته اند ارشاد کشف ح وزن صاع بحار و صد و صد و بیست و هفت درهم سی وزن صاع
و بجانب سیر یکه نتوانند ان فطره و نفقه نیاورند و صحیحا بالا و نیز کف یا بالا میکنند سی صد و صد و بیست و هفت درهم و هفت دهم درهم سی وزن صاع
بیان خیر میتوان طلاق نیاورد ح طاهر ایا نکند سی نیاورد ح ما و میکر و اجب العمل نباشد نیاورد سی در حدیث آمده که تر رسول خدا را
حضرات علیهم السلام باد و ادن جواب ح اگر اعتقاد اصفه در نیت نباشد یا میتوان طلاق نکرد ایا نه ح ما و میکر و اجب العمل نباشد نیاورد سی در حدیث آمده که تر رسول خدا را
فرمودند که ایمان بیشتر فرشاد و ده کسیکه سیر نخورد ایمان ندارد و انکس از خوردن او سیر نشود و عمل نیکو نمیکند ما که بهمیا پدید یعنی نیاورد و بهمیا او کرده نشود و بهمیا او نیکو نکند
جوانت ح طاهر اخصوص موئنین پشند و بالوبت بالاکت او رسیده باشند و بالوبت بالاکت او رسیده باشند و بالوبت بالاکت او رسیده باشند مقدور سی مولف نوید از اعلام انجار معلوم نشود و فتیکه کافر از نوبت بالاکت رسیده باشند
یا غیران متنی سینی میتوان داد اگر حضور دارد نباشد و الا فلا والله سبحانه هو العالم سی شخص از روز الاعام شنیه صوتی نکرده بالاکت رسیده باشند
بازنده یا بهمی بخوض مرا از بوسه یا از بین نخورد حرز سلوک کردن ضامن نیست یا نه ح در وقت بالاکت بقدر سد رمق نیست ان مالوولات و مترو بات را در نوبت بالاکت و الا بوون نوا جای نیاورد
فصل پنجم در صوم و صحیح و فساد آن و اجب است سی زید ماه رمضان نوت کند قضا بش استفرق در ایام میکند ح قضا صیام و اجب الاداء بعد
یا نه ح صحیح است سی کسیکه روزه ماه رمضان نوت کند قضا بش استفرق در ایام میکند ح قضا صیام و اجب الاداء بعد
متوانر باشد مکر اسکه میسار کفاره ح ما و میکر و اجب العمل نباشد نیاورد سی کسیکه روزه ماه رمضان نوت کند قضا بش استفرق در ایام میکند ح قضا صیام و اجب الاداء بعد
صوم ترتیب شرط بر طریکه بدارند بر ایشان نیست سی کسیکه روزه ماه رمضان نوت کند قضا بش استفرق در ایام میکند ح قضا صیام و اجب الاداء بعد
کفاره ماه رمضان را بسفر حرام نخوض فقط قضا لازم است ح قضا و کفاره بر او لازم است سی کسیکه روزه ماه رمضان نوت کند قضا بش استفرق در ایام میکند ح قضا صیام و اجب الاداء بعد
عاجز است بس هیکند ح اگر باعذر شرعی خوض فقط قضا لازم است و اللا مع کفاره سی کسیکه روزه ماه رمضان را بسفر حرام نخوض فقط قضا لازم است و اللا مع کفاره ح قضا و کفاره بر او لازم است
سی کسیکه روزه ماه رمضان را بسفر حرام نخوض فقط قضا لازم است و اللا مع کفاره ح قضا و کفاره بر او لازم است

مضي زماني مالكش تحليف ديگر ميتواند كه هر شش ماهي احتمال اطلاع سياه و آنچنان اين باب لازم آيد بجواب اين شبهه مزبور سازند و بر تقدير اول يعني مدت مكتبت آن مرتب فرمايند ج درست

تعين مدة و مبلغ از افراد ممنوع يا كثير خواهد بود و مدون انقضاء عدة مالكش بر ديگر تحليد يعني نتواند كه س صيغه نكاح او را عرسيت ديگر نكند بزبان ديگر ميتوان خواند و معنى غير

چيست ج معنى مجرد است كه تكلم بان نتوان كرد يا معنى از الحاصيغ ميتوان فهميد و في صورة البحر ام كذلك س صيغه متعة اگر بعربي ميسر نيفتد بزبان ديگر بخوانند ج ظاهرا اگر معنى صيغه

را فهم شود مضر نيست للفظ جايز ميشود س اگر در صيغه متعة از طرف زن لفظ صيغه نخواند و ديگر از طرف مرد لفظ صيغه نخواند و ديگر از طرف زن لفظ صيغه نخواند و براي حصول اطراف زن لفظ صيغه خواند و مرد قبول كند كه در بين قراشي نثار

خوريا بند س واجه و حضرت يا مالك بدون اطلاق بكار نكنند و اين حكم بر جماعت نكنند ج صحيح است و اوكي يا مانعه نيست در ست

ثبت س در صورتيكه مفاد اين متعة يا خالي از مانعي نيست يا مانعي نيست ولي شرط مخالف كتاب الله نيست ج اصول شرعيه و ظواهر احاديث الخ حنين ترخاستن ميدهد س زيد يك دختر و زن كنيز است كه او و چون دختر مالغه نيست ميتواند يا از نكاح بعير مجاند و عم او ميتواند

كه نكاح نمايد ج هر گاه دختر مالغه نيست و انكار عقد از عم متعاد عم را مفيد نيست ميتواند كه خواهد بكند س شخصي از ملات مفقود الخبر است

زنش از شهوت بيدا تاب يا نكاح متواند كه بمانيه ج تا وقتيكه يقين بموت شوهر نكند نكاح ديگر نكند و متعه جايز نيست س دختر صاحبه صغيره بيمار بلغ

صالح نذر كرد كه اگر دختر مجيب يابد بزيارت عقد كند كه دختر حالا دختر بالغ نيست و صالحي خواهد كه بغير سيد نكاح نكند ج دختر صاحب مجاز است كه خواهد از سيد و غير

سيد نكاح نمايد س زنيكه در ايام عدة اجم از نكند رجعيه باشد يا نباشد از متعه باز وقات نكند يا نكند ايا همين تمام مدتي زماني كه عدة باقي مانده اكتفا ميكند يا ميتواند

برادو و جديد كند ج فائدة مقتضي است در بودن استيناف عدة رجعيه و انقضاء آن عقد ديگر نتواند كه مگر انكه در عدة باشد و او خواهد رجوع كند ليكن

مشهور است كه از ايام عدة قليلي اگر بعد از دخول واقع شده باشد نكاح جديد عقد مجدد حلال نكند عدة بر وي چنين شخص اگر ديگري خواهد كه با او عقد كند ايا حلال

عدة اولي چنان بغراشي متجدد ميشود يا نكاح در عدة كه در ميان متمتع بها و ديگري متعه كند و تا انقضاي اجل مدخول بها بايد كه اكمال عدة كند

كفه قراش متجدد ميشود يا كه ايجاب هم سقط كما في الصورة الاولى ج مسئله اول اتفاقي ميباشد ابو الصلاح عليه الرحمة در ان خلاف نكرده و هذا هو الوجه س

لزوم دومي و زن ناصبي بايد ان موجه و معروف بعدم نكاح و ثبوت نكاح در ثبت است س مراد از عدالت ثبوت نكاح و نكاح شيعه بايد ان سنيه جايز است لاجوا لبيان

بانيه ج اگر بعد توبه ملك صلاح و تقوا ثابت حاصل نكند عادل نميشود س خلاف اين شرط است و در ايام مشروعيت متعه بالاتفاق شرط است و در ايام ممانعت بعضي ايام مراد از ان است ج مولانا بدون وقوع صيغه اجي يا قبول نكند ميتوان

از و لو فوق عاده باشد بايد كه ان مدت عدد معتد بها باشد و مختلف نزد اجماء انكاب فعلي حنيني كه بكند ج صدور و موجب جدد را مذهب سابقه كه امام شرايط صحت امامت جمعه و جماعت را هم ساده باشد

مانع ثبت بالاتفاق س ظن شرعي بمعنى ظاهر ج ظن شرعي مثل شهادت عدالتين و غيره بايد س در ميان محاكمي كه قضيه باشد و معلوم نباشد كه كدام برحق است كدام باطل است

در صورتيكه سعي بر تحصيل شرعي عالم عادل اما غير معصوم نكند ج جايز بلكه راجح س زيد براي طلب حصه خود نزد عالم عادل برغير استغاثه نكند ج مخير حاضر غير حاضر بايد كه

احضار ميتوان كرد يا نه ج هر گاه مدعي عليه يا وجه است غائب مدعي و خلطه حاكم كه شرع حاصل نكند و زيد حجتي ندارد حاضر ساختن او وجه اقتدار بر خود حاضر بايد كه س شخصي از خدمت

كاغذ و قرارداد كه از ان بايد فضان بگيرد شرعي رسيد قطع اگر وجه ثابت يا وجوه علم رضاي كارنده در ثبت جايز است يا نه ج اگر مالك قرض منتظر نكند و نشنيدا از دست

كه زمين او را و قفه بوده جايز مالك است هم را قطع ميتوان كرد كه س شهود ان كه بغير ان در زمين جماع اقامه كنند بجز در خصومات بنده يا كه از بند بعد موت بر بايد كه شاهد در

جلد و طن سنده مالك درخشان كيه ورثه اي و بيم مستور ثبت ايا اين عاصي بلا جازت است كه ان درخان را قطع كنانيده بصرف ضروري خود آورد چه حال دارد ج چنين حال عام است خاصه ايا

براي شيعيان مباح باشد حضوصا كه از فيتيل نايب عام مجاز باشد س شخص بار چه براي شمش بكنا فرستاد و گمان دارد كه او تلف شده ايا ميتواند كه قرض خود بگيرد ج اگر گمان چوبي

احتياط ان نمود ثبت عوض ان بدهد س براي اربكار و بار چه بدل كه داد و زيد سالها بطريق امانت نگهداشته تلف شد ان مالك كه بعد سالها بر زيد ان چه حكم دارد ج

ج اگر تصديق كند نوان از ان مالك خواهد بعد تصديق دگر اينده مالك ميداند و تصديق نكند ميتواند كه عوض ان كسي بدهد و عوض ان شخص بگيرد س شخصي بار چه و ميانه بنده كه بخانه

در ميان روميه بار چه تلف بلا اداد و ان گم كه بعد بزودي بعيد بعيد و بحق بقيت بازگرد و ميانه امانت نزد بين ثبت مانده ج تا وقتيكه يقين بموت نكند نميتواند كه عوض بدهد

دانست بعد چند روز زيد چليه بعني توبيخ خالد و مالد نفرستاد و در غيبت او شتاك اجناسي بدر آورده ساقت و صيغه ضرر ميرساند ثبت و قف ثابت

گفت كه جهت اتفاق دادن شام يوم و ميرا بيندگون و بعد ان شام يوم مضبور بيچين كه تنها بايد بعضور عدول زيد بخانه او در حضور عدول او را چيزي بدهد ج

بايد ضمان ان بر ايض لازم است س شخصي چه چيز از ديگري بگيرد تا بخت او را ندهد ج گاه دختر آوردي از ديگري بگيرد تا بخت او را ندهد و بعد از ان اجناس بدهد

او را دهد و او مشتري نقد بكس ان اجناس را دهد ثبت كند ج در صورت مسئول ان كيل الصدق باين ثبت كند كه او مالك است يا نه ج مالكش نشده و اقدام باين مال را نبنده خوا

ميدهم و بكار ميبرد از ثبت كه ان را حلال است خوش باشد يا نه ج تا وقتيكه مال حلال را بدول توبه مضبوط نخرد هر گاه نه بايع را بدانند و معه شخصي است

وضع بنده بايد نوع مشتري مالكش نشده باشد ثبت ج حلال است مانعه و مشروط بجهاز دام ظله قرار نداده كه مشتري مالك مبيع باشد فرمودند احتمال اجازه

كه مالك نوقف مشتري ليكن متوقف الاذن بايع باشد اما مقتضي اجازه حاصل شده كه مال او مال مشتري باشد بجز اجازه مالك مال او نوقف

وحلال باشد بر اصح مالك بايد بتصريح فرمايند ج عبارت جماعت حاصل است اگر مشتري بدون تعين بخ خريده باشد اعلي بقرض كرده باشد بايد بدون

صورت بيع صحيح است و مشتري مالك مبيع نوقف گويا بايع را وكيل عام حاصل شده بخرج خود فرموده باشد ج بلي

مي نوقد رسانيدن ان عالمند و بر مشتري ادا ي بخ از وجه حلال و از بايع عالم نباشد بايد كه بغير نفقة الله مشتري و بيع متوقف الاذن و الرعين خريده باشد در صورت

علم بايع مشتري بايد كه مالك متوقف و مشتري بايد كه بغير نفقة الله تعالى فقراء بدهد س اگر شخص از كه آدمي قرض بگيرد و ادا ان از مال حرام نمايد ليكن بايان كار اطلاع

ان امر نكند در صورت مالك ان مال قرض مرتفع بانه و مال قرض حلال ميشود يا حرام ج ظاهر است كه حرام بايد حقوقها و قتي كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل

از فروختي خواهد غير ان نيز طعمه حرام ميشود س كسيكه از ديگري قرض ميگيرد و ميداند كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل خواهد بود و ميدهد قرض حلال

خواهد گرفت س مسلماني سبع فطن كافر غير ذمي را مبيع از بلوغت مسلمان نكند و بعد از مسلمان بودن شخص مبيع او را در ديار كفر بفروخت ملك مالك مظهر متوقف حاصل

نوسيده بيع ان درست است ج بلوغت چنين مشروع و نسته اداد كفر و مسلمان نخفه علماء اولوت و ديار او را اعتنوان فروخت و او را اسير كرده بس بيع ان چنين خواهد

بخند س كسيكه چوبي كه بگيرد دوان چوبي را شخص ديگر بدزدد و بفروشد و ان شخص ديگر بخرد و بداند كه مال مسروق است ج جايز نيست بگرد اينكه ربا ميان متبايعين

ليس س در صورتيكه مالك مفقود و مشتري بايد كه بغير نفقة الله تعالى بفقراء بدهد ليكن بايان كار اطلاع ندارد ج ظاهر است كه بايد بدهد

خواهد گرفت س مسلماني سبع فطن كافر غير ذمي را مبيع از بلوغت مسلمان نكند و بعد از مسلمان بودن شخص مبيع او را در ديار كفر بفروخت ملك مالك مظهر متوقف حاصل

نوسيده بيع ان درست است ج بلوغت چنين مشروع و نسته اداد كفر و مسلمان نخفه علماء اولوت و ديار او را اعتنوان فروخت و او را اسير كرده بس بيع ان چنين خواهد

بخند س كسيكه چوبي كه بگيرد دوان چوبي را شخص ديگر بدزدد و بفروشد و ان شخص ديگر بخرد و بداند كه مال مسروق است ج جايز نيست بگرد اينكه ربا ميان متبايعين

ليس س در صورتيكه مالك مفقود و مشتري بايد كه بغير نفقة الله تعالى بفقراء بدهد ليكن بايان كار اطلاع ندارد ج ظاهر است كه بايد بدهد

ان امر نكند در صورت مالك ان مال قرض مرتفع بانه و مال قرض حلال ميشود يا حرام ج ظاهر است كه حرام بايد حقوقها و قتي كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل

از فروختي خواهد غير ان نيز طعمه حرام ميشود س كسيكه از ديگري قرض ميگيرد و ميداند كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل خواهد بود و ميدهد قرض حلال

خواهد گرفت س مسلماني سبع فطن كافر غير ذمي را مبيع از بلوغت مسلمان نكند و بعد از مسلمان بودن شخص مبيع او را در ديار كفر بفروخت ملك مالك مظهر متوقف حاصل

نوسيده بيع ان درست است ج بلوغت چنين مشروع و نسته اداد كفر و مسلمان نخفه علماء اولوت و ديار او را اعتنوان فروخت و او را اسير كرده بس بيع ان چنين خواهد

بخند س كسيكه چوبي كه بگيرد دوان چوبي را شخص ديگر بدزدد و بفروشد و ان شخص ديگر بخرد و بداند كه مال مسروق است ج جايز نيست بگرد اينكه ربا ميان متبايعين

ليس س در صورتيكه مالك مفقود و مشتري بايد كه بغير نفقة الله تعالى بفقراء بدهد ليكن بايان كار اطلاع ندارد ج ظاهر است كه بايد بدهد

ان امر نكند در صورت مالك ان مال قرض مرتفع بانه و مال قرض حلال ميشود يا حرام ج ظاهر است كه حرام بايد حقوقها و قتي كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل

از فروختي خواهد غير ان نيز طعمه حرام ميشود س كسيكه از ديگري قرض ميگيرد و ميداند كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل خواهد بود و ميدهد قرض حلال

خواهد گرفت س مسلماني سبع فطن كافر غير ذمي را مبيع از بلوغت مسلمان نكند و بعد از مسلمان بودن شخص مبيع او را در ديار كفر بفروخت ملك مالك مظهر متوقف حاصل

نوسيده بيع ان درست است ج بلوغت چنين مشروع و نسته اداد كفر و مسلمان نخفه علماء اولوت و ديار او را اعتنوان فروخت و او را اسير كرده بس بيع ان چنين خواهد

بخند س كسيكه چوبي كه بگيرد دوان چوبي را شخص ديگر بدزدد و بفروشد و ان شخص ديگر بخرد و بداند كه مال مسروق است ج جايز نيست بگرد اينكه ربا ميان متبايعين

ليس س در صورتيكه مالك مفقود و مشتري بايد كه بغير نفقة الله تعالى بفقراء بدهد ليكن بايان كار اطلاع ندارد ج ظاهر است كه بايد بدهد

ان امر نكند در صورت مالك ان مال قرض مرتفع بانه و مال قرض حلال ميشود يا حرام ج ظاهر است كه حرام بايد حقوقها و قتي كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل

از فروختي خواهد غير ان نيز طعمه حرام ميشود س كسيكه از ديگري قرض ميگيرد و ميداند كه بايين بيع اطلاع نكند كه از حرام حاصل خواهد بود و ميدهد قرض حلال

خواهد گرفت س مسلماني سبع فطن كافر غير ذمي را مبيع از بلوغت مسلمان نكند و بعد از مسلمان بودن شخص مبيع او را در ديار كفر بفروخت ملك مالك مظهر متوقف حاصل

نوسيده بيع ان درست است ج بلوغت چنين مشروع و نسته اداد كفر و مسلمان نخفه علماء اولوت و ديار او را اعتنوان فروخت و او را اسير كرده بس بيع ان چنين خواهد

ورثه او ان حاجب او موصول تمانید و گوید که اقیمه و صرف خمسه درین صورت حاکم شرع ترتیب حیث ج هر گاه راضی خوش او را اعنی دانسته و بر فرض خمسه الترام خمسه گرفته الخ در وجه مدعی ان اصل خمسه و خمسه و خمسه و

از اوشان هم بتفصیل میرانند حتی در وجب مانند تکلیف مالایطاق لازم میاید اصحاب این نسبه کثرت متعذر است مگر اینکه بنا بحالت دوم حواله بنا
تفصیل اینجا قاصر است بوجوب تفصیل در انها بنا بگه بلغو نسبت ایشان از ضروریات مذهب نشده بست و نهایت اجمالی در بلوغش الغرض هر چه تحقیق باشد در مجالست
فرمایند ح بنابر حصول یقین بست صد اگر از اهل ایمان بقیقت باشند مجرد ظن ضعیف لغو رد میکنند چنانچه در نوان گفت و همچنین بر عکس س عدم صورت حفظ مشابه بلا غش
صوفیه ناخوانده و اهقاق و اتق حق در دست نیاورده و مجرد دعوی صورت غیر بطل بتصوف اورا لغو گفت اورا اینچنین نسبی جایز است بانند ح رد دوان تحقیق تفاوت
کنند اما حکم بفسق میتوان کرد س کسیکه شیعه باشد و فسق عملا نه کند و هر گز اورا بی پروای نمایند که چه میکنم اورا دشنام دادن و غیبت او گفتن جوانست
جانیکه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که هر گاه قائل تحلل نه فسق کند اورا اجرحی نیست و غیبت او حرام نیست مشروط بانکه
غیبت او بحکم بحضور فسق او باشد یعنی او را بحضور فاسق خواند و بگوید که او فاسق است ح دشنام دادن بهیچ کافر و مسلمان جایز نیست اما غیبت کسی هر گاه متعلق بفسق باشد جایز است س
کفار باشند اورا بصورت تقصیر گو تمام مرادف بنا ح فحش نفس خوست ملعون و مکروه و حرام است س غیبت چه طور است فقهاء عظام رضوان الله علیهم اجمعین
که ذکر دیگر شخص جزو قبیح و خواه ملیح باشد میکنند اما اولی غیبت است ح مادامیکه مومن بفسق متعلق نباشد از انجه گوئی او را غیبت نباید بحضور یا در نظر شنونده نیز
اگر مومن غایب باشد و باحق او تعلق نیابد و باید عقوبه باشد او را بتوان گفت بنا ح اگر بدعقیده باشد مومن نیست و فساق و غاصبان را تو او امید بنا نتوان گفت س
کو کسی شخص کافر را دوام زاده گو بعمد عمدا گاه است بنا ح گاه است بتر گاه عمدا گو بعمد س برادران بتنگ در گاهند و گاهی پنجاه سال اند ح ظاهر اینست که حال او
مثل حال برادران نیست متفاوت است ح احوط اجتناب است س زنا خوار و بره رو حواله سرا لقب جایز است بانند ح ظاهر اینست که حال او
خصوصا بر گاه عدم انها بنا بانند س دایه ها و معلمه ها و جیلها که نوکر میدارند و انها چون انند انا نظر کردن بر انها بدون شهوت حرام است س مقدار دو نیز از اعوام تمیز بر گاه
متعسر است که اندرون در خانه بمانند و نظر بر انها نیفتد در بصورت چه جای نهی است و همچنین بعضی او قات هستند که در شوهر دیدن انها و گاهی نگرد و رجحام نیز
وارد و از زوجه بر خاستن اجتنابی نمیشد و از نظر کردن بر انها نیز اجتناب بسی مشکل است در بنجا چه گفت ح احوط است اگر بر گاه مظنه ریبه نباشد بتعمین نظر مواضع زینت
انها را نکنند و اگر با شهوت نباشد اصلا نظر نکنند س در و فتنه ظن غالب نباشد گر اگر چنین عارضی نیز او قات نکند ح برای غاز صحیح غسل متعذر و متعسر خواهد بود در بصورت
محل عبادت جایز است بانند و ما وجود حجابت و تعسر با غسل یا تیمم غاز صحیح است بانند ح ظاهرا جایز باشد س عکسیکه از نسوه وجد اجنبیه یا بر دن دو انها بنا دارد
کند و خود باشد س در سال صد است مقاربت محض ما زوجه چه گفت حرام است ح در حال حیض و نفاس و احرام و صوم گاه اعذار انطور نمی متصور نمیشود س ان دو امر
بعد نزدیکی شان بشود سستیان شد الحال زن او مستقیم نشد الحال زن او مستقیم نشد است و نهوز بر نمی بر شود س اما مقاربت محض با موی سر است و احوط است بانکه ح دلیل خلاف
هر گز نشد ح احوط است بنماید مرادا امان بگه در نجه گفت تقریح حضرت عظم که در کلام جامع عباس از اصحاب است س کسیکه در ایام حیض با زن خود مقاربت کند دارد کفاره ان که علی قول
گفته اند اعنی اگر دینار اول بانند بگه ارزش در دینار و اگر در دوم بانند نصف ارزش در سوم و اگر در چهارم بانند ربع ارزش و اگر در عاصی بانند چنین نیست بگه ارزش
ح جایز نیست مقدم بر ظهر است بنماید س ساقط نمیشود بگه ارزش کسیکه قرآن ترتیب بر داشته بانند مرا ان کتاب بر او الزام و بر عکس بگه اما کفاره لازم است بانند ح
قسم ز عرد و بانند و بانند بست بر داشتن قرآن س قسم گفتن کودکان ایطور گه اگر خلاف قسم گفته باشد کفاره ندارد ح ظاهر اینست بانند
باز انتفاعت معصوم محروم باشی باز در رحمت خدا امیدوار باشی ح جنین قسم و امست س اگر بحق باشخص قسم خورند بهمه راز با تو حواله کنند بعد از ان
یقین شد حالف بر کذب راز او را باشخص دیگر نباید گفت ح ظاهر اینست بانند و مصلحی خواهد یا کفاره در اختیار او باشد دلو یا بانکفاره
کافی است ح ظاهر اینکفاره کافی باشد س شوهر مستحق مدح قعود و خال و غیره اجلا بانند ح تصنیع او قات است و اجتناب از ان احوط است س مودت ایمان
با خطیئه بنوعی که مراد از ایمان است ح تواند بود یا اینکه تصنیف توانند ح ظاهر اکلام فقهاء مقتضی انست ح تالیف توانند گه کسیکه روزه ما نباشد
مانند ان ما نکند الله علی و مقتضی بند عا راند او و همچنین میداند که در زمان و وقتیکه نذر میکنند این کلمه بقدر میگویند و لفظ علی بگر لام و عنی عا را بالف خوانند
ح احوط است ح چنین نذر معتبر آید س در است عا عنیکه از مرضوط وجوب حج است عکس از آنرا در احد با قیمت ان در وقت بعد احد معتبر است با قدرت بر تحصیل
در تولید محرکا فیه ح در وقت احد معتبر است س اگر خصم اراده زیارت و باج در نشته باشد و ما در و بدر بگویند که اگر تو بزیارت و باج مروی با تو حرف
رفت ممنوع نمیشود ح اگر زیارت و حج واجب نشته باشد اجتناب از ان ندارد س رنیز وصیت کند که بعد از فوت ما در فلان مکان
دفن خواهند که او و اولاد ان او مخالف وصیت او کردند پس در بصورت نفیس قبور و نقل موتی از انجا بجای دیگر جایز است بانند ح اگر مکان غیر جایز باشد
اظهر است ح نفیس نکنند س در قبر کنند بشخوان بولیده کسان نباشد گفت ایا در ان قبر میت را دفن می توان کرد یا نکرد ح ظاهر اجواز است بنا دارد س طعام میت خوردن
درست است بانند ح درست است س اگر میت در خانه باشد طعام بر مهمان انخانه و زمان انخانه و انچه بهمسایگان انشان باشند خوردن چونست ح بهر دو مان انخانه

ظاهر امر کرده باشند حرام والله تعالی اعلم س اگر شیر زن ناکاه بر طعام افتد یا ان طعام بر زن شوهر و شیر مردان خانه از قوم و خویش و غیره قوم خوردن چونست ح احوط اجتناب است س بکودکان
برانیدن و مرغان جغجغ بستن و هم طیور و وحوش و مانند انها انچه حرام است س مجموع نشانه بر گاه بسیار بکار برده میشوند عوام میگویند حرام است
حرام معلوم نیست س اگر کی در بلاد هند میسازند نه تراب طینی است و نه موضع متنازع فیه ح انچنین است س عکسیکه از شوهر و حید اجنبیه یا بر دن دو انها دارد
که در بان مجوز نه صلالت حرام و موجب خاکسار اگر ضای حق است و موجب متنازع فیه ح در کیفیت که در ان نظر از انتشار دیده نشده بانکه
س بنظر اصل استصحاب حظر نظر بر حرمت ان نیست نظر باشخاص و خصوصیت ایشان محتمل الحالیه پس احتیاط در ترک است و حدیث عورت مرد بر مرد حرام است بانند
خاطر نمیدارم و از انجا ظاهر میشود که از ان بسیار کمتر است س نقاره ها بلکه مردم در عشره محرم نمیتوانند و اگر بنوازند بنا ح احوط اجتناب است
مضاقه نیست بانند ح خطر ان نوا خش بلند و از بیزار اراده او از نقاره بگوش بر سد بطریق اولی حرام باشد س کسیکه از نقاره بگوش بر سد بنا ح احوط اجتناب است
می داند که ان نقاره بر اراده دشمنی بر سد و بگوش بر سد حرام خواهد بود ح نخواهد رفت بانکه ان شخص که نقاره بگوش او بر سد بنا ح احوط اجتناب است
مانند بجاه و محل اعتبار س شخصی که در کودکان نوازش است یعنی بر او مومن و اراده ان دارد که او را با مومنی برابر کند ح احوط اجتناب است بلکه انکه مضطر
نخواهم و قت و زنو کردن بیا بر صلالت یا حرام ح اگر طریقی علما بنا نیفتد در شبه اقاحتی نوکر نشد بلکه اظهر انست که حرام نباشد س اگر بحکم بر گاه حرام نباشد
لغو و دق حذق بلند باشد یا چنین در خشت عرس نماید و قورز از زمین اماه کند یا سپیدان حلم صحابت دران باقی میماند بنا ح اگر مراد دیانت چون حواله دران
تصوف دران است ایا بود فقط حذق بلند یا حلم با تصوف دیگر باقی ماند بانه بس واجب است بر حذق اول تصوف دران نشود و حال او
بلکه این اولویت مخصوص محل عرس و موجم در خشت اجاره بود و بس و اگر مراد انست ح مصداق صحابت دارد و حاله بانه بس ظاهر انست ح مصداق صحابت است
جنانکه شنیده اشهاد دران میتوانند گفت س در سفینه النجاه دو رکعت غاز سنت یا اذان و اقامت برای حاجت نوشته است اعلم بان روایت میتوانند گفت بنا ح
و وقد یکه روایت عمل بان مخل انست بر انکه سند صحیح نداشته بنا س و نزدیک بان تاویل بسیار بعید است ح ظاهر اینست که بنا ح
شنیده اند یا عمل بان جایز است بنا ح اگر سند بطریق صحیح نداشته باشد س بعضی از اصحاب بر ان فتوا داده اند ح ظاهر اینست که بنا ح
راجح در نشته بعد از ان حضور ان ملعون مثل ملعونیت عبید و اماء است س اگر کسی غاز خود را بجماعتی بخواند که امام ایشان فاسق باشد ح مراد از نقص در صلوتشان نوزیان غاز ایشان است
امیر المومنین علیه السلام فرموده که هر که بر مومنی کند نقص و شود نقص در صلوتشان نوزیان غاز ایشان است س ظاهر اینست که بنا ح
ظاهر الحکم کلی بنا نیز و منظور انست که مراد نقص و شود نقص در صلوتشان نوزیان غاز ایشان است س ظاهر اینست که بنا ح
ظاهر انجه متعارف شده بنا نیز س اعتبار از قمر در عشر ایام تقویم است بر رویت اگر چه مخالف بانم بنا نیز ح احوط است بنا ح
عقوب ملعونه است نقل انحضرت صلی الله علیه و آله قمر در عشر عبد بر افتد از اهمیت قمر در عشر از اعتبار عبد بر افتد س بلوط شرقی مصنوع نیست بانند ح
مانند دفع مخوفت در ان وقت در ان حاصل نگردد ح ظاهر اینست که بنا ح بلوط شرقی مصنوع نیست بانند ح ظاهر اینست که بنا ح
ریا و غیر ان بر ان ثبت نمیتوانند گفت بنا ح ظاهر اینست که بنا ح ظاهر اینست که بنا ح مادامیکه بجمیع اصول دین و ضروریات معتقد نشود محکوم بکفر است
نمیتوانند س ارتکاب افعال و اقوال حرام و مکروه خالی از نقص نیست بنا ح مادامیکه بجمیع اصول دین و ضروریات معتقد نشود محکوم بکفر است
حرمت بانا کیدان بیاد الله اند و بنا اعتقاد حرمت انها و عدم فساد آن در عقیده دیگر از عقاید حقه انا عشریه اما افادت مخالفت انا عشریه را میکند بانکه
اعتقاد در صحت ان عقیده دیگر از اصول دین و ضروریات مذهب نشده و بس ح مادامیکه باعتقاد و فعل حرام مرتکب نشده و بس
فضیل بر رسی و نخواند بانند که بحرد فعل محکوم بکفر نشود بلکه س اکثر انها بلکه جمیع فعلهای که از طایفه اهل هند در اکثر امور سیرد در طریقه هنود اعتقاد
از حجم و مت بر میتی دارند و اگر کسی انها را شنیع و مزخرف نشمرد اخفی ذکر و رسوم کفار و مجرم در اکثر خصوصا در وقت عبادت اطفال و عزیزان مانند آدم خوردن مرده حیوانات
بر نفس کسیکه انها را شنیع و مزخرف نشمرد و انها را عمل صحیح داند و اعتقاد بر ان کند که در طریقه هنود بر ان عمل میکنند بنا ح اگر انها بحال مذکور
اعتقاد دارند کافر بانند ح ظاهر اینست که بنا ح ظاهر اینست که بنا ح مسلمین و مسلمانان را بعنوان کلی طیب جواز خوردن گوشت گاو و احکام اسلام بطور صحیح خوردن و نوشتن و مانند ان
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند
و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند و بانکه در ان ملک مسلمانان زندگانی میکنند

ربّ یسّر ولا تعسّر

یا فتّاح

ویتم بالخیر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصلوٰة علی افضل المرسلین محمد وعترته المعصومین الطیبین الطاهرین

اما بعد چنین گوید بنده مسایلات چند بر سخط و مهر خراب جارقدوة المجتهدین اکمل المحققین جناب سید دلدار علی ادام الله ظله عاروس المومنین و مربّیه اللهم یا قلیل الاضاعان یعنی اوراق چند یکی و فرایم آورده ام آن را بر الکنده نشاید فایده این دایم بر هر یک مومنی پرسد و میرطلبد که عاجز عاد محمد اداد سایل این مسایل و جامع این مختصر باجور و ثنا کند پس اگر میگویند مراد جناب فاطمه علیها السلام در حدیث قطعه و تربیت نام نهاد الماهین الهامین علیها ساخته عم و الم میفرماید اما این روایت صحیح است یا نه ج در الکنیه ها احال بنظر نرسیده و الله یعلم پس اکثر برادر مومنین در بحار و در تعزیت جناب الشهدا مرتفع رضا میجوید الله و نیت انسان محض ازار اد یا عم و الم کرد بحث لفظ رقت کم نرفته مصروف است اندر بعضی روایت بحار و غیر آن جناب الشهدا یا یعقل و غیر عبارت از حدیث علی مناجین مثل سید علی طباطبائی نوشته اند که در عرف الفاظ کویند مراد از آنچه در حضرت امام حسین علیه السلام مصاحب و محمد باقر بن محمد اکمل غنا مطلق حرام و نشنه خواه در خواندن قرآن خواه در مرثیه خوانی و اذان یعنی از انقامات موسیقی را و انواع الحجر اند موسیقی میگویند مثل ره و غیران در بسیار بلاد مشهور است اما نوحه در تعزیت جناب الشهدا ع و خواندن قرآن بحزن و صوت حسن مطلق مانع ندارد و در فارسی نوحه گویند که آنچه در بعضی بلاد متعارف و مروج است کلمات جهال قرآن بیان نوحه و مرثیه معلوم و مشهور نوحه متوجه گفتن فرق بین مقصد فرید الهم و شاعر الکفر و پیر در دین دیار الشرکان از علم موسیقی اطلاع ندارد بلکه ظاهر ندارد بر بطل و غیر آن و بعضی از علوم موسیقی را میدانند و از آن منع میکنند مجوز اند و از موسیقی بحث ضابطه علم ندارد پس شنیدن آن یا خواندن در بحث یا نه بلند و توجه ج عنا مطلق حرام است آنچه در مرثیه خوانی و نوحه گفتن که گریه آرد و حزن و اندوه بر دل مستولی گرداند و از ذکر خدا و یاد آخرت غافل سازد و بیهوده گوئی و لغو و لهو و لعب و مزاح و امثال آن بر آن مترتب شود حرام است و بعضی از آن کبیره و بعضی صغیره و بعضی از آن مرتکب مستحق لعن و طرد و ابعاد از رحمت الله است

که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم اورا برمنی با ابوالعاص داده بود بعد از آنکه حضرت بسالت پناه ص به نبوت مبعوث شد نزد زینب در مکه نزد ابوالعاص بود تا آنکه ابوالعاص بجهت خصومتی که میان او و مسلمانان در میان بود از ایشان جدا شد و بشام رفت و زینب در مکه نزد پدر ماند و بعد از آن که ابوالعاص از شام مراجعت نمود و در ذی الحجه سنه ۶ هجری بمکه آمد زینب در خانه ابوالعاص رفت و ابوالعاص بجهت آنکه مسلمان شده بود و زینب را دوست میداشت و او نیز ابوالعاص را دوست میداشت و بعد از آن که ابوالعاص بمکه آمد و زینب در خانه او رفت

نیکو و غیره از رکنت که فرقه نجوا ندارد درست است بقسم و عید اجارت نصر بحی نیست بلکه ظن غالب است که اگر مالکش براین مضمون مطلع شود مانع نشود ج در صورت ظن فحوی رضا
مالک مضایقه ندارد س اگر کسی از قبیل شیر بی و غیر آن بی اجازت مالک بخورد و بعد از آن اخلاق بهم بزند و بگوید درست است بانه ج اگر آول ام ظن برضا مبنی او باشد
مضایقه ندارد س اگر نیت تشیع آب از ظروف کسی بی اجازت مالک بخورد و بعد از آن اخلاق بهم بزند و بگوید درست است بانه ج اگر ادن مخصوص باشد و ما قرینه خالیه یا مالی دران نیست س در وقت تیمم
باشد که اینجا حلوای مسلمان نیست بلکه مهمان خانه مستعمله مومن کسی آورده پس ازین صورت معلوم شد که خانه یا خانه مشترکه صاحب خانه که بقصد تخصیص نخورد تکلیف مخصوص نیست ج ازست
اگر یقین بحلالت ان نباشد مکروه است س ولد الزنا اگر عالم و نیک باشد هست فواید بسیار دارد ج ولد الحرام اگر عالم متبحر باشد مستحب است س ولد الزنا اگر عالم و نیک باشد
مصنع مطابق عدیت است ولد الزنا و ولد الحرام که از رفع جایز متولد شده در حق او وجه ارث است ج ولد الحرام یقینی باشد و اتصال و یلی بنفسه ندارد س ولد الزنا اگر عالم و نیک باشد
مسئله هم بفقه نباشد و در احادیث حلاوت و شیرینی ندارد س ولد الزنا اگر عالم و نیک باشد و از اهل علم باشد و از ایشان بهره برداشته باشد و بدین مشغول باشد
ارث س ولد الزنا اگر خوانی عقیده و محبت اهلبیت باشد چگونه ج اگر ولد الزنا یقینی باشد خوانی عقیده او دلیل محکم است حضوصاً مادام حیات س شخص عالم
فقه و دیگر علوم دین تمام شد و عادل هم شد اما در اسباب ظنیه مثل عدالت یقینی میتوان و در حقیقت ولد الزنا باشد و در بعضی تحقیق و ثابت نکند انرا بین امور مستفاد
نماز خواندن حرام است ج طعام همراه او و مخلوط حرام است ج هرگاه بقیود مذکوره نزع ولد الزنا بودن تحقیق ثابت نکند کفایت است و بنا بر آخر امور ولد الزنا
نجس است س بچه کافر مرتدی که در صورت جواز طهور تغیر قرحیت بشیر مردگان نامی بشیر کبیر مسلمان اگر در وقت ختان آنها نجاتی در دهن بشیر و غیره به تیار شود در قربانیان نجاتی
کنند چون اگر تمار یا بر وقوع انتقال صوفیان بی تحقیق و اورا آرس میکوشند در ایام تشنه یا مرغان تا بر بعد ثابت است ج بچه کافر مرتدی که در سن تشیع قبر یک از تیتوانان دین باشد که بوقت
قرار و موضعی تخاب و مجاور شوند در بعضی صورت اگر نشان بدون بچه کفار میسر نشود بچه مسلمان کشند خوب است خواه نابالغ خواه مرد یا زن س
دفن میت در زمین مشترک بی رضا اجارت دیگران جایز است ج بی علم رضا و فحوی کفن جایز نیست س تعویذ را حتی کفن میت از اکوزن یا نی از قدیم بهر جا دیدن آمده و میشود
جیست و اگر کوزن انهی که مضبوطی از قبیل کفن در درست است بانه و قاعش کوزن یا نی صیاد دار دریا نه ج قاعش از کوزن یا نی نیم درست است س اگر کوزی
قبر بخیا تیار سازند و بعد دیگر صندوقی برای اصحاب بهتر میسر نشود بلکن محض باحترا از وضع اهل جلاد از انها صندوقی میسازند قبر مومن صندوقی تیار کنند یا صندوقی
درست است بانه و در صورت اولویت و رجحان بعضی بهتر کدام یکی را است س تعداد جهر سنت است اگر یکی بلند به قدر و یکی قرض آنها جدا است مقصد از اتم تودد
ج ظاهر از ایشان صدور شنیع رویه سکر لکنه و نیاز نیست س متوبا آن وجه بی تعقیب عدت درست است بانه ج هرگاه بقین حاصل شود از دون انقضای عدت امده درست است
س نوعیکه نماز ورزه قضا ان نابجاره و در ختم تحقیق اگر کسی در حیات خود از نماز قضا کرده باشد ولی بقدر نماز نابالغ ندارد ج بالاصح جهت تخفیف خود باجاره از کسی بگیرد
نیست س در صورتیکه معاوضتی عاجز از نوبت باشند که کسی از مندران نیابت و کند ماجور است اگر عبرت دانسته باشد ج ضرورت این مسئله معلوم
نیست و باد بحضور میرزا ان قادر بر تعریف است اگر او بعد کسیل سازند ثنا باد بنا ندارد س زنیکه بیمار بکفاح او شده و شوهرش قبل از وطی مرده باطلاق داده و زوجه
بکر اوش کرد یع و خصوصش بالغ و عاقل است بکفاح متعه بدون اذن پدر کم زنده باشد میتواند که مانع ج نکفر سانیکه اذن و یلا در عقد بالغه و عاقل رشیده
شرط است بدون اذن و یلا عقدش صحیح نیست س مخصوص بوطی حلال زنست یا اگر بحرام و زنا هم بکارت زن برگفتگو تشبیه در عدم وجوب اجازت بکفاح از سرا و جاری
خواهد شد یا نه ج اطلاق مستفاد مرتفع نیست خواه از وطی حلال زوال بکارت کند خواه از حرام از حلال حیض بیند یا نه س شخص
شخص یا زنی بدانکه بوطی کند بعد از ان منجوا هد را منتظر نبودن می باید یا نه و عدا این اگر بیند حیض دوازده ایست ج بنا بر مزبت سابق و بعد
بعدا را نه بنا از انه البته می باید اگر عدد طلاق و عدد او سه طهر است یعنی بعد یکی سه حیض گرچه بیند یعنی بعد یکی سه طهر است س شخص
بازنی متعه کند و بعد انقضا عدت منجوا هد را منتظر نبودن می باید یا نه و عدا این اگر بیند حیض دوازده ایست ج بنا بر مزبت سابق و بعد
کو یا نه ج بلی میتواند که س احوال انقضا عدت وقت متعه از زن پرسیدن بر هم واجب است یا نه ج ضرور نیست س متعه صیغه کفاح یا متعه ادا بین انجارج
عروض عقد صحیح است یا نه و اگر مهر و زن اصلا نیست صیغه بخوانند مراد این عروض یکی یا هر دو است یا نه ج نزد کسانیکه
عربیت شرط نداند س خلاف صواب نیزه فرو شی بر زمین بخیف نوطی کردن جایز است یا نه ج بطریق دفع الوقتی ایام روز از انجا یا نه جایز است
میکند و مالک زمین بر گاه و اندک زمینی و قدرت نشا از اکوا ان متصرف نباشد یا نه ج بنا بر مضمون حدیث صحیح مباح و در است است بانه ج حصار و غیره اگر
بر ضا مالک بطریق کرایه زمین مسجد مباح و در است است و الا فلا س مثل بقال و نزاز یا حاجی و غیرها شود ان عند الله حرام است یا نه ج بنا بر مضمون
مرتبا یا که دس او را در ان ساعت یا نه ج اگر تیتر او نوع علاوه دست امیر بهند و وقت فرصت نکند دیدا نباشد تحریص ثابت است یا نه ج هرگاه یقین
حاصل نباشد که در است بدست و رسیدن ظاهر است س بیتر رضا دهند و بلا اگر نجاز نخواهد ضمان ظلم و اجر نکند ظاهر نجاز نکند ظاهر است یا نجاز ج اگر کسی تحریص بیع نکند ظاهر است
باشد بعینه بیند و بخی بهند و وحشی و طیور اهلی حلال است یا حرام ج اگر نشده یا بدبخ نخم خود یا نه ازین نوع مباح است یا نه ج اگر حیات مستقره در نشت باشد نبخ
عاجله و نخوا بیا یه در ان نیست س علامت حلیت نابه فقط حلی است یا حرمت ج بهمین حلیت است و الا مضمون ضمان از ما یت مرده قتل
نفس خود نشی خوبست و بهند و اگر ماهی زنده یا مرده دارد حلال است یا حرام ج از دست مسلمان اگر یا بد مضمون بکند حلال است س اگر ندیده باشد و از ذبح حلال
است و از ذبح حرام است و نداند حلال است یا حرام ج اگر از دست مسلمان بگیرد حلال است س خوردن ماهیکه از آب بیرون افتاده و مرده باشد
حرام است یا نه ج اگر مرده الصدر حلال است یا نه ج اگر حی است باشد حلال است و الا حرام س عرق ضیکه از نفاذ بهند و گوشت بر کنند نجس است یا طاهر ج الا بدن

ملاق ست که باند نجس است س از بهند و بکار آید که از جاه در بسیو کشانیده و در زیر بسیو دست بدانکه بسیو است اگر فته آرد طاهر است آرد ان و فضو کات یا نه
و زان طعام بحالت طاهر بسیو تغییر ج اگر آن ظرف خالی نجس نشده باشد یا نه ج طاهر است و ضرور توان ساخت و در صورت تطهیر ظروف پاک بر است و بهند و بکار
بس که حبیب مضبوط بسته نشوند ج مشکل تغییر سایر شیا س از قبیل بهند و در حاجی نمونی صاع از ایشان ج مسجد انجمن میکنند س کل نکرده بهند و از بالا
جاه اندیده یحی آرد که از کدام قبیل نظیر میشود س در مسجد اگر کسی از حوض نجس جایی پاک تیمم کند ج مسجد است یا نه س
دلکه نجس مسجد دان مسجد غاز درست اند ج هرگاه از ان نجاست ان در وقت امکن نشاند درست اند س اگر نیل کرا دارد
تیمم نقوه ماده که از ان رنگین کنند ج اگر عمل بزرت کافران نجس نشاند نماز دران جایز نیست س بول طفل شیر خواره که از ان بهنوز نخورده
نجس است یا نه ج ماکول است بر که نجس نشاند نماز دران جایز نیست س جوانیکه غیر ماکول الگوشت باشد و غیران قول و عمایط ازبهاه و ران است یا نه ج ماکول است بر که نجس نشاند نماز دران جایز نیست
ماند نیکه نیست س ازان جمله بر ران است یا نه ج ماکول است بر که نجس نشاند نماز دران جایز نیست س شتا مجنح ران خوانند و نشتن مطلقا حرام نیست فرق در ما بین تیم للصلوة و در ما بین تیم للصلوة فرق نیست یا نه ج ازبهر اختصار مسلم و وهم نخوت
ان عوام س اگر حال خوف بحلت بعد و بر اشتر بر گشت از اشتر سوار و عزیزان عاجز و حمل اشتر و عوام مجبور شود بنشستن بالان حلاف و عوام مجبور شود بنشستن بالان حلاف
ایا عوام است یا مجرده یا جلال ج حلالست مذکر قابل طیران نباشد س اگر نقش زیاده از ده ام در حالت جنب ج
گفتند ایا در عالم جنب مجامعت کنند یا نه ج حال جنابت سر تراشیدن درست است عمل مذکور ایضا ندارد س
و در دران طاهر و نایاب است به این قرینه که حیاطان نایاب اند ج در حال جنابت سر تراشیدن درست است عمل مذکور ایضا ندارد س ناج بغیر دندگ که از حیاط خود
در فرش که حیاطان مرفوع اند نایاب است یا نه ج مرفوع اند و در وقت قطع میکنند همچنان اند مرفوع اند و بهند پس نماز ازان جایز است یا نه ج
نیست س در بیاریکه دق و حیضال و سلال است بلکه وجع قلب ج چیز اختری کافی است س در وجع کفش در بخارست یا نه ج
ج اگر عزیز منصوص باشد و ضعیف نباشد طهارت حلال است بلکه وجوب دارد س اگر متضمن مفاسد باشد ترکیه بنا نه ج حلالست
شیا انقدر نخیف میدارد یا نه ج کلیه حرامست س اگر کسی قوه نداشته باشد که بیاده حج کند بر او حج است یا نه ج حج ساقط است
بعد اگر این صفت قوه بابد نزد انقدر قوه در حق کسی نیست که خود بکوید یا نه ج حالت اول ملاک است س اگر کسی قوه نداشته باشد که بیاده حج کند بر او حج است یا نه ج حج ساقط است
حق العبد متوجه اند آفت س اسود موحیات بحبی است یا نه ج خوط اصالت س تعلیم محض نقه کفار را جون است ج حرام است
نیست س کسیکه از ما در بحجم یا چشم یا دست یا پا بی جرم ترکیت کند تو بیر سی نیست یا نه ج بلی معقول است س از ارباب دیانت و انصاف
من الله است که ما دامیکه مکلف نهایت قساوت و سیاه دلی نشده باشد توبه ترکیت بفعل قبیح نامادر و دختر و خواهر و خاله و عمه و خاله حلیل است یا نه ج
که توفیق توبه یابد کو زبانی اظهار توبه و ندامت نماید یا نه ج هرگاه از ارتکاب ما قوار زبانی ظاهر شود صاحب آن را توبه تخصیصه در وقت حضار امر بعمل قبیح
کرده بعد و از ان توبه بهول که در عصر جناب سید المرسلین صلوات الله و سلامه و علی آله الطیبین ظاهر شد الله توبه او معقول شد کو بازن میت عمل قبیح کرده و الا
این مجرد توبه زبانی از قبیل تحریر و استهزا است موجب مغفرت و عفو عذاب و الله یعلم بحقیقة الحال س موز اسموان از دوان
خوردن حرام است یا نه ج حرام نیست و در حدیث صحیح منعوان وارد شده از ایستادن در دهن کشوان که انگوان باشد یا نه ج حالت اول ازین حدیث معلوم میشود که
برند س شکنجه از منع عاقلی و غیره بقیه نهار که در شکم مرده باشد حلالست یا حرام مایکروه ج حلالست س گوشت موکوش حرام است یا مکروه ج ناقابی معلوم یا ظاهر است
س طعام یا در از فاقه خوردن مسلمان که جان نا قولیت کرد از اشرف باحتیاط تمام بخیر باند یا نیاز و حاضر جماعه مفهوم کنند حرام است یا نه ج از بهر اختصار مسلم و وهم نخوت
صحیح عقوق پدر بر پسر مطلق و مع بذا تطبیق مردن زاید که در وقت ضیا بین نزاعی فیصله شده و بدان ضیا بین نزاعی فیصله نشده و بدان
در صورتیکه بوجود حلالزاده و ارث و مالک حصه نزدیک است و علی هذا امور ان مطالعه کنند و بکار بند یا نه ج بلی مکلف بکار بند س
فرزندان او میرسد یا نه ج عقوق موجب محرومی از میراث نمی شود و بعد طلاق و بیبوبت وارث نمی شود یا نه ج بلی س در باب صلوات نذر و غیره که بنیت پیر
دختر و غیره یا خود خان پیر مرد من ناظر دیگ جوانست ج اگر وقت دیگ بطریق شرع فرزند ان نکرده باشند طلاقت دیگ حلالست یا نه ج
نوشته اند و وجهی ندارد س حضیر مرغ خانگی و غیره بر بندگ حلالست یا حرام مایکروه ج وحشت بهایم معلوم است اما بطور یکه وحشت حضیر ان معلوم نیست س در سوره توحید در لفظ کفوا
یکن له کفوا احد فاعده بر ملون جاریست یا نه ج کلیه جاریست س فاعده بر ملون کلیه در قرآن شریف جاریست یا نه ج بلی
باوجود نقص حال ساکنان اخیار فرمایند ج کلیه جاریست س اول بیتر کاه و بیا کاه و بعد ازان بیتر شی اوجه مکروه است یا نه ج بلی
بند و بیتر دیگر اگر دران امیر تند اجهم بصورت او بر کسی بند و در بهند اندر ان کوشد حلالست یا حرام مایکروه ج مضمون حدیث صحیح مسلم ازین معلوم میشود
طور که حدیث دوزخ و بهشت مذکور در بعضی صورت اگر مضمون حدیث صحیح مسلم باشد ترکیش زایل میشود یا نه ج بلی
و در بهند که در حین دیگیره کوشند ج حلالست اگر ضرر نباشد س حدیث الخائف لا امنی در حق فوز یافتان مشهور است یا صحیح است یا نه ج در مدت حیات
رحا دیث وارد شده فاصله یا تاویل دارد س تکاپیر مجدده که در صورت تا رم بیق اکثر از اهل احتیاط مجدد نو ضو نمیکنند حلالست یا نه ج حلالست س اگر کسی
مایکروه ج وحشت بهمه بیتر است س اگر کسی بخوردن مرغ بالاتفاق حرام است یا حلال است یا مکروه ج بنکر این مسئله صحیح است
در کتب فقه بیتر است احوط اجتنابست س اگر کسی مرغ خوردن حرام است یا حلال است اگر جزم بحرمت حاصل نیست احتیاط کند س

ADDRESS OF AUTHOR

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على الائه والصلوة على محمد وآله الطيبين الطاهرين اما بعد چنين ميگويد دريوزه اين گدا بدرگاه خداوند بي نياز محمد باقر المجلسي عفا الله عنه كه چون معمول علماي اعلام طاب ثراهم و محرر نفس از قديم بر آن جاري بوده كه در كلام اهل بيت اطهار صلوات الله عليهم اجمعين و علماي اخيار رضي الله عنهم بعض احكام را كه مشتمل بر دقايق و اسرار است بدرايكه بعد از تامل و تشمر تحصيل آن را بايد كما لا يخفى على من له بصيرة الفهم و الادراك لهذا قدري در اين باب از علام حلي اعلى الله مقامه در تحرير و تذكره و نهاية الاحكام و شهيد اول در ذكري و دروس و بيان و شهيد ثاني در روض و مسالك و محقق اردبيلي در شرح ارشاد و صاحب مدارك در نهاية المرام و شيخ بهاء الملة و الدين در حبل المتين و ابن خاتون در كفايه جامع و مولانا محمد تقي مجلسي در روضة المتقين و صاحب سيد المحققين سيد علي طباطبائي عليهم الرحمة در رياض المسائل و شيخ ابو جعفر نجفي در سراج و كشف اللثام و كشف الغطا و از ابن جنيد و ابن بابويه قدس الله ارواحهم نقل نحكم الله و عكس الاستدلال عليه بصدق و سهم الذهب عليه عرفا فعلى هذا يكون مستند فيه الاخبار التي ورد في النهي عن اللبس و الصلوة في الذهب منها ما روي عن ابن اكيل النمري عن الصادق عليه السلام و السلام و ما روي عن الرضا عليه الصلوة و السلام و ما روي ايضا عن الصادق عليه السلام و غير ذلك و من الاخبار ما ورد على التحريم في الخواتم المموه كما كشف الالتباس و اما ابن زهره ليس و اكثر اصحابنا عنه حاير فيه الا انه تمسك و ادعى الاجماع هم بران نجسه ليست و ابن مختار ابو الصلاح رحمه و ابن ابي المجد در اشارة و ابن حمزه در وسيله و جناب سيد المحققين اوحدي الاكملين في الكمل سيد مهدي طباطبائي طاب ثراه در منظومه الاصل و عدم صراحة الاكثر فيها بل ظاهر كما هو ذاهب اليه ابن ادريس و ابن سعيد و اكثر متاخري اصحابنا در جواز تعليق مطلقا نباشد مذهب اخير كلام سيد است مطلق جوازه و قطعا و اما نباشد مذهب فائلين بالمنع پس كيف اطلاق پس كيف تمسك توان كرد كه اطلاق ظاهر است خصوصا نظر به نهي از خاتم مموه و عدم فرق ميان ساتر و غير ساتر و غير ان نباشد مشهور نظر بعبارات اكثر اصحاب قال ثاني الشهيدين في المقاصد العلية عند قول الشهيد في الالفية و لا فرق بينهما و لا فرق في ذلك بين الساتر و غيره و لا فرق بين المحض و المموه بيرو ان قل انعم لو تقادم عهده حتى اندرس و زال انمسماه جاز كما ذكره المصنف في الذكري انتهى و قال بعض شراح الالفية عند قول الشهيد و لا ذهبا اي للرجل و الخنثى و لا فرق بين الساتر و غيره و لا بين المحض و المموه بيرو ان قل انتهى و قال الشهيد محمد في

شرح الالفية تبطل الصلوة في الذهب ان كان ساترا و مموها و لا فرق في ذلك بين المحض و المموه بيرقال في الذكري نعم لو تقادم عهده حتى اندرس جاز به انتهى و لا يخفى انه عليك انه يلوح من العبارة تاييد ما قلناه او من كونه ممنوعا على مذهب القايل بالمنع و تاتي في كلام صاحب المعالم ايضا حيث قال حرام است پوشيدن طلا از براي مردان و باطل است نماز در ان و در اسنها خلافي نيست هر گاه تمام جامه يا سائر عورت تمام را طلا باشد مثل انكه از مقوله طلا جامه بافته در جامه غير ساتر مثل كلاه و امثال ان و همچنين در مخلوط بطلا مثل انكه جامه از مقوله طلا خالص و ريسمان بافته باشند و در مموه بنحو انكه روكش طلا در كشته باشند در حرمت انها و بطلان نماز در انها اشكال است بلكه اظهر انهي لو شد نماند كه از اين عبارت مستفاد ميشود كه تعليق طلا هم احتمال دارد بنحو كه از جمله عبارات ليس به العبرة الا ان حتما و هم مستفاد ميشود چه در نماز وجه بودن ان احتمالي باشد و از كلام محقق هم معلوم ميشود عدم بطلان نماز در خاتم طلا و مولانا محمد تقي عليه الرحمة هم ميفرمايد اين محمول است و خبار عمدة المحققين شيخ جعفر نجفي حمد الله قدس روحه كنف الغطا فرموده الثالث ان لا يكون الملبوس هو او جزءه و لو خرزا او طلية ما يعد لباسا و لبسا و لو مجازا بالنسبة الى الذهب من الذهاب لبس الثياب اذ لا يعرف ثوب مصوغ منه فليس اما بالمزج او الذهب او التحلي او التزيين بخاتم و نحوه انتهى كلامه اعلى الله مقامه بدرانكه ظاهر عبارت شيخ دلالت دارد بر اينكه تعليق طلا و تطلا هر گاه ممنوع نباشد باعتبار نزديك بودن بمعنى مقتضي و حال نماز است ليكن عموم محمد المذكور و از عبارت شيخ بهاء الدين محمد رحمه الله فهم ميشود كه در صورتيكه طلا در نزديكي نماز در نزديكي نباشد نماز در نزديكي است و اگر حكم بوستن سموم طلا كه نماز در ان مطلقا باطل است و وجه ان نزديكي است كه در صورتيكه طلا

نسبت اورا که ملتفت نفوذ بصور لذات روحانی نیز اگر ارواح بشری در این عالم ضعیف اند در وقتیکه مفارقت کنند از بدنها بمراتب قوی تر از عالم قدس و طهارت گردند قوتی این اثر را هم میرسد که جمع جهان این امر میتوانند کرد و شبیهی نیست در اینکه انحیات اعلاء در حالت کمالات و فضائل منازل سعادت است و دوام لذت بقاء آنست که قول بتجرد نفس مستحق جمع بین الرائحین است بلکه بر هر قائل شرط است **خاتمه** شیخ ابو علی در نفثات و نجات گفته است بر عبد در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است **مولف** گوید این مذهب اقوال مذاهب است و مخالف نص قرآن و اخبار و احادیث بسیار دلالت بر آن دارد **خاتمه** عیاشی و غیر او از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده اند که چون عیسی در زمین فرود آید و اهل کوه و دشتان در شام و مغارل خطه و موصل از آنان بر تخت خفته بگذرند و حضار آن بر او سلام دهند و بگویند سپاس خدای را که ما را بتو زنده گردانید و ما را از قبرها بیرون آورد و بر ما منت نهاد و بیاد آوری ما را بعد از مرگ و بعد از آنکه استخوانهای ما پوسیده شده بود و ما را بسوی بهشت راهنمائی کر

يا أيتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية وادخلي في عبادي وادخلي جنتي

فصل چهارم در احوال عالم برزخ

فائده اول

فائده دوم

فائده سوم

فائده چهارم

فائده پنجم

فائده ششم

فائده هفتم

فائده هشتم

فائده نهم

فائده دهم

فائده يازدهم

فائده دوازدهم

فائده سيزدهم

فائده چهاردهم

فائده پانزدهم

فائده شانزدهم

فائده هفدهم

فائده هيجدهم

فائده نوزدهم

فائده بيستم

فائده بيست و يكم

فائده بيست و دوم

فائده بيست و سوم

فائده بيست و چهارم

فائده بيست و پنجم

فائده بيست و ششم

فائده بيست و هفتم

فائده بيست و هشتم

فائده بيست و نهم

فائده سيم

فائده سي و يكم

فائده سي و دوم

فائده سي و سوم

فائده سي و چهارم

فائده سي و پنجم

فائده سي و ششم

فائده سي و هفتم

فائده سي و هشتم

فائده سي و نهم

فائده چهلم

فائده چهل و يكم

فائده چهل و دوم

فائده چهل و سوم

فائده چهل و چهارم

فائده چهل و پنجم

فائده چهل و ششم

فائده چهل و هفتم

فائده چهل و هشتم

فائده چهل و نهم

فائده پنجاهم

فائده پنجاه و يكم

فائده پنجاه و دوم

فائده پنجاه و سوم

فائده پنجاه و چهارم

فائده پنجاه و پنجم

فائده پنجاه و ششم

فائده پنجاه و هفتم

فائده پنجاه و هشتم

فائده پنجاه و نهم

فائده شصتم

فائده شصت و يكم

فائده شصت و دوم

فائده شصت و سوم

فائده شصت و چهارم

فائده شصت و پنجم

فائده شصت و ششم

فائده شصت و هفتم

فائده شصت و هشتم

فائده شصت و نهم

فائده هفتادم

فائده هفتاد و يكم

فائده هفتاد و دوم

فائده هفتاد و سوم

فائده هفتاد و چهارم

فائده هفتاد و پنجم

فائده هفتاد و ششم

فائده هفتاد و هفتم

فائده هفتاد و هشتم

فائده هفتاد و نهم

فائده هشتادم

فائده هشتاد و يكم

فائده هشتاد و دوم

فائده هشتاد و سوم

فائده هشتاد و چهارم

فائده هشتاد و پنجم

فائده هشتاد و ششم

فائده هشتاد و هفتم

فائده هشتاد و هشتم

فائده هشتاد و نهم

فائده نودم

فائده نود و يكم

فائده نود و دوم

فائده نود و سوم

فائده نود و چهارم

فائده نود و پنجم

فائده نود و ششم

فائده نود و هفتم

فائده نود و هشتم

فائده نود و نهم

فائده صدم

فائده صد و يكم

فائده صد و دوم

فائده صد و سوم

فائده صد و چهارم

فائده صد و پنجم

فائده صد و ششم

فائده صد و هفتم

فائده صد و هشتم

فائده صد و نهم

فائده صد و دهم

فائده صد و يازدهم

فائده صد و دوازدهم

فائده صد و سيزدهم

فائده صد و چهاردهم

فائده صد و پانزدهم

فائده صد و شانزدهم

فائده صد و هفدهم

فائده صد و هيجدهم

فائده صد و نوزدهم

فائده صد و بيستم

فائده صد و بيست و يكم

فائده صد و بيست و دوم

فائده صد و بيست و سوم

فائده صد و بيست و چهارم

فائده صد و بيست و پنجم

فائده صد و بيست و ششم

فائده صد و بيست و هفتم

فائده صد و بيست و هشتم

فائده صد و بيست و نهم

فائده صد و سيم

فائده صد و سي و يكم

فائده صد و سي و دوم

فائده صد و سي و سوم

فائده صد و سي و چهارم

فائده صد و سي و پنجم

فائده صد و سي و ششم

فائده صد و سي و هفتم

فائده صد و سي و هشتم

فائده صد و سي و نهم

فائده صد و چهلم

فائده صد و چهل و يكم

فائده صد و چهل و دوم

فائده صد و چهل و سوم

فائده صد و چهل و چهارم

فائده صد و چهل و پنجم

فائده صد و چهل و ششم

فائده صد و چهل و هفتم

فائده صد و چهل و هشتم

فائده صد و چهل و نهم

فائده صد و پنجاهم

فائده صد و پنجاه و يكم

فائده صد و پنجاه و دوم

فائده صد و پنجاه و سوم

فائده صد و پنجاه و چهارم

فائده صد و پنجاه و پنجم

فائده صد و پنجاه و ششم

فائده صد و پنجاه و هفتم

فائده صد و پنجاه و هشتم

فائده صد و پنجاه و نهم

فائده صد و شصتم

فائده صد و شصت و يكم

فائده صد و شصت و دوم

فائده صد و شصت و سوم

فائده صد و شصت و چهارم

فائده صد و شصت و پنجم

فائده صد و شصت و ششم

فائده صد و شصت و هفتم

فائده صد و شصت و هشتم

فائده صد و شصت و نهم

فائده صد و هفتادم

فائده صد و هفتاد و يكم

فائده صد و هفتاد و دوم

فائده صد و هفتاد و سوم

فائده صد و هفتاد و چهارم

فائده صد و هفتاد و پنجم

فائده صد و هفتاد و ششم

فائده صد و هفتاد و هفتم

فائده صد و هفتاد و هشتم

فائده صد و هفتاد و نهم

فائده صد و هشتادم

فائده صد و هشتاد و يكم

فائده صد و هشتاد و دوم

فائده صد و هشتاد و سوم

فائده صد و هشتاد و چهارم

فائده صد و هشتاد و پنجم

فائده صد و هشتاد و ششم

فائده صد و هشتاد و هفتم

فائده صد و هشتاد و هشتم

فائده صد و هشتاد و نهم

فائده صد و نودم

فائده صد و نود و يكم

فائده صد و نود و دوم

فائده صد و نود و سوم

فائده صد و نود و چهارم

فائده صد و نود و پنجم

فائده صد و نود و ششم

فائده صد و نود و هفتم

فائده صد و نود و هشتم

فائده صد و نود و نهم

فائده دويستم

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ

ندان است تعالی و علوا کبیرا و این ظاهر آیات است **فایده سیوم** در بیان محل رزق و حرکت و جنبش حیوانی در عالم رزق کلینی از جمیل عرقی در روایت کوتاه

که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که هر موجی که بمیرد در بقعه از بقعها زمین میگوید ترا رزق او را که مرا حق تو نیاورد و اگر که ملکی تو نیاورد و سلام که در صحرا بمیرد آنرا وحوش و درندگان بخورند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر موجی که بمیرد در هر موضع از زمین و مشرق زمین بماند مگر آنکه خدای عزوجل روح او را بدن او برگرداند تا روز قیامت و در روایت دیگر آمده است که حضرت امیر

قال الله تعالى الم

اول

و در احادیث

و مفسران

و در احادیث اهل بیت علیهم السلام

و در بعض

فصل ششم

و در سوره طه

و در سوره

و در سوره

و در سوره

فصل دهم در بیان معنی حساب و سوال و رد مظالم بدانکه

والله یعلم

نسخ اصول الخواجه نصير الدين طاب ثراه

يا فتاح

رب يسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

امّا بعد حمد الله الواجب وجوده الفائض على سائر القوابل جوده ويتفاوت بحسب القبول ظله

وجوده الذي منه بدا الخلق واليه عوده والصلوة والسلام على النبي الذي هو بحر العلوم

وطوده محمد واله ما تغنى شجر او رق عوده فان تعلم الكلام وان كثرت اسراره وتبعد

اغواره وتشعبت مسايله وتصعبت دلايله الا ان رتبته التي لا بد منها ولم يحز الكل مكلف

العلم منها وقد ضمنها المولى الاعلم الهمام المكرم المعظم افضل المحققين وسيد العلماء المتاخرين

نصير الملة والحق والدين محمد بن حسن الطوسي اعلى الله تعالى شانه ومكانه

ووسع له جنانه في رقيقات قليلة والفاظ يسيرة غير طويلة وسماها بالفصول في شرح الاصول

الا انها لكونها فارسية لم يعرفها العربي وعاقها مع فصاحتها الطالب العجمي فذلك غاب

شمسها في اكناف الافاق ولم يطلع بدرها في العراق فرايت عند ذلك ان اجردها عن ثياب

الفاظها الفارسية واحلتها بكسوة الكلمات العربية ليعم طلبة العرب نفعها و

ان الواجب ليس محلا للاعراض استحال عليه الالم واللذة بنصرة الضد عرض يعاقبه
عرض اخر في محله وينافيه واللذ هو المشارك في الحقيقة وقد ثبت ان الواجب ليس بعرض
ولا يشاركه غيره في حقيقة فلا ضد له ولا بد له اصل قد ثبت ان وجود الممكن من
غير فحال ايجاده لا يكون موجودا لاستحالة ايجاد الموجود فيكون معدوما فوجود الممكن
مسبوق بعدم وهذا الوجود يسمى حدوثا والموجود محدثا فكل ما سوى الواجب
من الموجودات محدث واستحاله الحوادث لا الى اول كما يقول الفلاسفة لا
يحتاج الى بيان طائل بعد ثبوت امكانها المقتضى لحدوثها مقدمة كل موثر اما ان
يكون اثره تابعا للقدرة والداعي او لا يكون بل يكون مقتضى ذاته والاول يسمى
قادرا والثاني موجبا واثر القادر مسبوق بالعدم لان الداعي لا يدعو الا الى
معدوم واثر الموجب يقارنه في الزمان اذ لو تاخر عنه لكان وجوده في زمان دون
زمان اخر ان لم يتوقف على امر غير ما فوض موثرا كان ترجيحا من غير مرجح وان توقف
لم يكن الموثر تاما وقد فرض تاما نتيجة الواجب الموثر في الممكنات قادرا اذ لو كان
موجبا لكانت الممكنات قديمة كما عرفت والملازم باطل لما تقدم فالملزوم مثله
نتيجة الواجب عند الفلاسفة موجب بذاته وكل موجب لا ينفك اثره عنه فيلزم

انه اذا عدم شيء في العالم ان يعدم الواجب لان عدم ذلك الشيء اما لعدم شرطه
او لعدم جزء علته والكلام في احدهما كالكلام فيه حتى ينتهي الى الواجب لان للموجود
ياسر ما ينتهي في سلسلة الحاجة الى الواجب فيلزم انتهاء عدم الشيء المفروض الى
الواجب لذاته وليس لهم بحمد الله تعالى عن هذا الالزام مفر نقض قالت الفلاسفة
الواحد لا يصدر عنه الا واحد وكل شبهة لهم على هذا الدعوى في غاية الوكاكة ولذلك
قالوا لا يصدر عن الباري تع بلا واسطة الا عقل واحد والعقل فيه كثرة هي وجوب
والامكان وتعقل الواجب وتعقل ذاته ولذلك صدر عنه عقل اخر ونفس و
فلك مركب من الهيولى والصورة ويلزمهم ان اي موجودين فرضا في عالم كان
احدهما علة للاخر بواسطة او بغيرها وايضا الكثرة التي في العقل الاول ان كانت موجودة
صادرة عن الباري تعالى لزوم صدورها عن الواحد وان صدرت عن غيره
لزم تعدد الواجب وان لم يكن موجودة لم تكن تاثيرها في الموجودات معقولا
لانه صدر عنه عقل اخر ونفس فلك باعتبار الكثرة اصل قد ثبت ان فعل الباري
سبحانه يقع لداعيه وكل من كان كذلك كان عالما لان الداعي هو الشعور بمصلحة
الايجاد او الترك ويجب ان يكون عالما بكل الممكنات قادرا على كلها لان تعلق

علمه تعالى وقدرته ببعض الاشياء دون بعض تخصيص من غير مخصص نقض وجواب

شبهة قالت الفلاسفة الباري وتعالى لا يعلم الجزئيّ الزمانيّ على وجه تغيّر ولا لزوم كونه

تعالى محلًّا للحوادث لأن العلم هو حصول صورة مساوية للمعلوم في العالم فلو فرض

علمه بالجزئيّ الزمانيّ على وجه متغير ثم تغير فان بقيت الصورة كما كانت كان جاهلا

والا كان ذاته محلًّا للصورة المغيرة بحسب تغير الجزئيات وهذا الكلام يناقض قولهم ان

العلم بعلة يوجب العلم بمعلول وان ذات الباري تعالى علة لجميع الممكنات وانه تعالى

يعلم ذاته والعجب انهم مع دعواهم الذكاء كيف غفلوا عن هذا التناقض فهم بين امور

خمسة اما ان يثبتوا التغيرات الزمانية علة لا ينتهي في السلسلة الى العلة الاولى

اولم يجعلوا العلم بالعلة موجبا للعلم بالمعلول او اعترفوا بالعجز عن اثبات عالمية تعالى

اولم يجعلوا العلم حصول صورة مساوية للمعلوم للعالم او جوزوا كونه تعالى محلًّا

للحوادث والجواب عن الشبهة ان ما ذكروه يلزم على تقدير كون علمه تعالى زائدا

على ذاته واما اذا كان عين ذاته ويتغاير بالاعتبار فلا يلزم تغير علمه تعالى لانا نعلم

ضرورة ويعلم والباري ثبت انه قادر عالم فوجب ان يكون حيًّا فائدة علمه تعالى باقي

في الايجاد او في الترك مصلحة يسمى ارادة وعلمه بالمدركات يسمى ادراكا وعلمه بالمبصرات

والمسموعات يسمى بصيرا وسميعا وهو تعالى باعتبارها يسمى مريدا ومدركا وسميعا وبصيرا

اصل كل ما في الجهة محدث والواجب ليس بمحدث فلا يكون في جهة واذا لم يكن في جهة

لم يكن ادراكه بالة جسمانية لانه لا يدرك بها الا ما كان في جهة فابلغ للاشارة الحسية

ويعلم من ذلك انه لا يرى بحاسة البصر لان الرؤية بها لا تعقل الا مع المقابلة وهي لا

يصح الا في شيئين حاصلين في الجهة وكل ما ورد مما ظاهره الرؤية اريد به الكشف التام

الباري تعالى هداية قادر على كل الممكنات فيكون قادرا على ايجاد حروف واصوات

منطوقة في جسم جامد وهو كلامه تعالى وهو باعتبار خلقه اياه متكلم يعلم من تركيبه

من الحروف والاصوات كونه غير قديم لانه عرض لا يبقى كيف يكون قديما فان قيل ان

المراد من الكلام حقيقة يصدر عنها هذه الحروف والاصوات وهي قديمة لانه صفة الله

تعالى قلنا انا بينا ان مصدرها ليس الا ذاته تعالى وانه لا قديم سواه فان ساعدونا في

المعنى فلا منازعة في اللفظ لطيفة قد ثبت انه تعالى ذات واحدة مقدسة وانه لا مجال للتعدد

والكثرة في كبريائه فالاسم الذي يطلق عليه من غير اعتبار غيره ليس الا لفظة الله وما عداها

امان يطلق عليه باعتبار اضافته الى الغير كالقادر والعالم والخالق والكريم والباري

او باعتبار سلب لغير عنه كالواحد والفرد والغني والقديم وباعتبار الاضافة والسلب معا

غير محتاج الى واسطة لاجل الحاكم لاجل التصورات ومحل الشرائع كذلك فان من تصور

حقيقة الحسن الواجب والقبيح حكم بقوة العقل من ترك الاول وفعل الثاني من غير توقف على

امر اخر **فصل** واجب الوجود قادر عالم بتفاصيل القبايح وترك الواجبات ومستغن عن

فعل القبايح وترك الواجبات وكل من كان ذلك يستحيل عليه فعل القبيح واترك الواجب

بالضرورة ينتج انه تعالى لا يفعل القبيح ولا يخل بالواجب **اصل** افعال التي توجد من عبيده

موجدوها باختيار لانه تحصل بحسب دواعيهم وعند الفلاسفة اهم موجدوها بالايجاب

وعند المجبرة اوجدها الله فيهم ابدا لا موثر عندهم الا الله واحتج على الاول بالضرورة و

وليس بسديد وان استدللنا عليه قلنا ان وجد شيء من القبايح في العالم فالعبد

موجد وافعالهم هي الملزوم ثابت باعتراف الخصم فكذا اللازم بيان الملازمة انا بينا ان

القبيح صح على الواجب فيكون فاعله غيره فاذا كان فاعل القبيح غيره فكذا الحسن لانا

نعلم بالضرورة ان فاعل القبيح هو فاعل الحسن فان الذي كذب هو الذي صدق

والذي اثبته ابو الحسن الاشعري وسماه كسبا واسند وجود الفعل وعدمه

الى الله تعالى ولم يجعل للعبد شيئا من تاثير غير معقول **شبهة وجواب** قالت المجبرة

ان كانت القدرة والارادة من الله تعالى وتغيرها يمتنع الفعل ومعهما يجب فالفعل

من الله تعالى والملزوم ظاهر النبوت فكذا الازمه والجواب انه لا يلزم من كون آلة الفعل من الله

تعالى ان يكون الفعل منه غاية الباب انه يحيل منه الايجاب واما الخبر فلا ودفع الايجاب

بان يقول ان كون آلة الفعل من الله تعالى مسلم لكن لا نسلم ان فعل العبد تابع لداعيه فيكون هو باختياره

لانا لا نريد بالاختيار الا هذا القدر وبعد ظهور كون فعله تابعا لداعيه ان سموه ايجابا

لكون الامر من الله كان منازعة في التسمية ولا مضايقة فيها **ولو قالوا** ان الله تع خلق لعبيد

ولو لم يخلقهم لما كانت الافعال وما خلقهم كانت فيكون هو فاعلا لها كما كان منل قولهم

اسهل كما لا يخفى على العاقل ما فيه **شبهة اخرى وجواب** قالوا نصا علمه تعالى متعلق بفعل

العبد فيكون تركه ممتنعا اذ لو فرض تركه لزم كون علمه جهلا واللازم محال فالملزوم

مثله واذا كان تركه ممتنعا العبد مجبورا قلنا هذا ايضا يوهم الايجاب واما الخبر فلا و

يلزمهم مثله في فعل الباري تعالى وكل ما اجابوا به فهو جوابنا على انا نقول العلم لا يكون

علما الا اذا طابق المعلوم فيكون تابعا للمعلوم فلو كان موثرا في المعلوم كان المعلوم

تابعا له فيدور واذا لم يكن موثرا لم يلزم الايجاب **هداية** اذا ثبت ان للعبد فعلا

فكل فعل يستحق العبد به مدحا او ذما او يحسن ان يقال له لم فعلت فهو فعله وما علما

فهو فعله تعالى **اصل** اذا ثبت ان فعل الباري تعالى تبع لداعيه والداعي هو العلم

بمصلحة الفعل او الترك فافعاله تعالى لم تخل من مصالح اى انه تعالى انما يفعل لغرض

واذا ثبت انه تعالى كامل لذاته ومستغن عن الغير وتلك المصالح لم تعد اليه بل الى

عبيده واذا ثبت بطريق العسكران كل ما فيه فساد بالنسبة اليهم لم يصدر عنه تعالى

تبصرة قد بيّنا حقيقته اراده الله لافعال نفسه واما اراده لافعال عبيده فهو امرهم

بها والامر بالقبيح يتضمن الفساد فلا يامر به وبيّنا انه لا يفعل القبيح فلا يرضى لان

الرضا بقبيح كفعله السنة تفسير ما ورد انه تعالى خالق الخير والشر اريد بالشر ما لا

يلايم الطباع وان كان مشتملا على مصلحته تبصرة تكليف الباري تعالى هو امر عبيده بما فيه

مصلحتهم ونهيهم عما فيه مفسدتهم وذلك لا ينافي الحكمة وان كان فيه مشقة فلا يكون قبيحا

والغرض من التكليف امتثال العبد بما كلف به فلا يكون تكليف ما لا يطاق حسنا اصل

اذا علم الباري تعالى ان العبيد لا يمتثلون التكليف الا بفعل حسن يفعله وجب صدوره

عنه لئلا ينتقض غرضه منل ذلك يسمى لطفا فيكون اللطف واجبا فصل في النبوة

والامامة: اصل اذا كان الغرض من خلق العبيد مصلحتهم فتبيّنهم على مفاسدهم

ومصالحهم مما لا يستقل عقولهم بادراكه لطف واجب وايضا اذا امكن بسبب كثرة حواسهم

واراداتهم وقوع الشر والفساد في اثناء ملاقاتهم ومعاملاتهم فتبيّنهم على كيفية معاشرتهم

نبصرة ان افعال العباد مصالح عبيده ثبت

فصل في النبوة والامامة

وحسن معاملتهم وانتظار امور معاشهم التي يسمّى شريعة لطف واجب ولما كان الباري غير

قابل للاشارة الحسّية فيبيّنهم بغير واسطة مخلوق مثلهم غير ممكن فبعثته الرسل واجبة

اصل امتناع وقوع القبايح والاخلال بالواجبات عن الرسل على وجه يخرجون عن حد

الاختيار لئلا يتنفر عقول الخلق عنهم ويقولون بما جاءوا به لطف فيكون واجبا ويسمّى هذا اللطف

عصمة فالرسل معصومون مقدمة كل مقدمة مبعوث من حضرة تعالى الى قوم ان

لم يتأيّد بامر خارق للعادة حال عن المعارضة مقرون بالتحدي موافق لدعواه

لم يكن لهم طريقا الى تصديقه ويسمّى ذلك معجزة فظهور معجزات الرسل واجب

اصل محمد رسول الله صلى الله عليه واله لانه ادعى النبوّة واظهر المعجزات اما

الدعوى فمعلومة بالتواتر واما المعجزة فكثيرة واظهر بالقرآن لانه تحدى به العرب و

عجزوا عن المعارضة مع فرط دواعيهم وفرط فصاحتهم والى الان لم يقدر احد من

الفصحاء على تركيب كلمات على منواله فيكون معجزا فيكون محمد صلى الله عليه واله

نبيّا حقا هداية اذا كان محمد رسول الله صلى الله عليه واله نبيّا يجب ان يكون

معصوما فكل ما جاء ممّا له يعارضه العقل لم يجز انكاره بل يتوقف فيه الى ان

يظهر سره فشريعته التي هي ناسخة للشرايع وما فيها يبقاء الدين يجب الانقياد لها والامتثال

قادرا عليه اصل الانبياء عليه السلام اخبروا بحشر الاجساد وهو موافق للمصلحة الكلية فيكون
حقا العصمة هم والجنة والنار للحيوان كما وعد وابد حق ليستوفي المكلفون حقوقهم من الثواب
والعقاب وكذلك عذاب القبر والصراط وبطائر الكتب وانطاق الجوارح وغيرها مما اخبر وابه
من احوال الاخرة حق لامكانها واخبار الصادق هداية اعادة المعدوم صح ولزم تخلل
العدم في وجود واحد فيكون الواحد اثنين ولما كان حشر الاجساد حقا وجب ان لا يدوم
اجزاء بدن الانسان وارواحهم بل يتبدل التاليف والمزاج والفناء المشار اليه
كناية منه شبيهة قالت الفلاسفة حشر الاجساد محال لان كل جسد اعدا مراجه واستعد
واستحق فيضان النفس من العقل الفعال فلو اتصف احراز البدن الميت بالمزاج لاستحق
نفسا من العقل واعيد اليه نفسه الاولى على قولكم فيلزم اجتماع نفسين على بدن واحد
وهو محال ونحن لما ابتناه الفاعل المختار والطافا قواعدهم ليحتج الى جواب هذه باتات اصل
الثواب والعقاب الموعودان دايما وكل من استحق الثواب بالاطلاق خلد بالجنة وكل من استحق العقاب
خلد النار وكل من لم يستحقها كالصبيان والمجانين والمستضعفين لم يجز من الكريم المطلق تعذيبهم
فيدخلون الجنة ايضا واما الجمع بين الاستحقاقين فان كان متوعدا عليه توعد المطلق لا يعنيه
امكن بالامكان العام ان يعفو عنه بفضله وكرمه لانه وعده به حسن وخلف الوعد
قبيح وايضا الغرض من خلقه اثابته فمعاقبته نقض عرضا ان لم ينله عفوه او كان متوعدا

بالتعين فاما ان يحبط احد الاستحقاقين بالاخر اولا والثاني اما ان ثبات ثم يعاقب او بالعكس حل وشك
المذهب الاول وهو اسقاط احد استحقاقين بالاخر مذهب الوعيدية وهم لا يجوزون العفو الا في
الصغاير فمذهبنا على ان الاستحقاق الزايد يحبط الناقص ويبقى هو بكماله وهو الاحتياط وهذا هب
ابي هاشم انه لا يبقى من الزايد بعد اثنا ثير الا الفاضل عن قدر الناقص والباقي يسقط بالناقص وهو
الموازنة ويكون الحكم للفاضل عن قدر الاستحقاق استحقاق ثواب كان او استحقاق عقاب والمذهبان
باطلان لان نبيا هما على تاثير الاستحقاقين وتاثيرهما وذلك غير معقول لان الاستحقاق امر اضافي
والاضافات لا يوجد في الخارج والا لزم التسلسل وما لا يوجد لا يعقل تاثيره وتاثره وان
قلنا بوجوده قلنا اما ان يوجد الاستحقاقان معا او لا والاول يقتضي ان لا يكونا ضدين و
ذلك ينافي مذهبهم وايضا لا يكون احدهما اولى بالتاثير في الاحباط من الاخر واذا احبطه
احدهما بالاخر في الموازنة فكيف يحبط الاخر به اذ تاثير المعدوم في الموجود غير معقول والثاني
لا يعقل تاثير احدهما في الاخر ولا يرد علينا الاضداد لانا لا نحكم بتاثير كل واحد منهما والاخر
والمذهب الثاني وهو ان يتاب ثم يعاقب متروك بالاجماع فلم يبق الا الثالث وهو ان يعاقب
عقابا منقطعا ثم يحله في الجنة وهو الحق المناسب لعدله وما عبر عنه بالميزان فهو كناية
عن لعدل في الجزاء هداية شفاعة محمد صلى الله عليه وآله والسلام لاهل الكباير ثابتة

لا من جوز العفو لهم جوز الشفاعة ومن لم يجوزها ولما بطل المذهب الثاني ثبت الأول

فائدة الايمان تصديق يجب تصديقه من دين محمد صلى الله عليه وآله الطاهرين الأخيار

وهذا التفسير اقرب الى الموضوعة اللغوي من تفسير الوعيدية واهل الكبائر مصدقون

فهم مومنون ويستحقون الثواب الدايم لانه عوض عن الايمان بصيرة الوش يختبر كما وعد

للاستمرار وايصال اعواض الآلام اليها كما يليق بعدله تعالى وكذلك المكلفون يوصل اليهم

عوض الامهم ويحاسب الجميع محاسبة حقه ختم ونصيحة وحيث فرغنا مما وعدنا به

فينقطع الكلام على نصيحة وهي ان من نظر بعين عقله في خلقته وشاهد هذه الحكمة بينة

يجب عليه ان يعرف غرض الخالق من خلقه نفضله لا ان يضيع نفسه بسخط جهله الا شقي شقاء

مبينا وخسر خسرانا مبينا وفقنا الله تعالى واياكم لسعادة الاخرة بمحمد وآله المعصومين

وعترته الطاهرين وصلى الله على سيد الانبياء والمرسلين تمت تمام شد كار من نظام شد

hama Hagro

Made in Germany